



فصلنامه

ادبیات و زبان‌های محلی
ایران زمین

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد یاسوج

سال دوازدهم، شماره یکم (پیاپی: سی و پنج)

(دوره جدید، سال هشتم)

بهار ۱۴۰۱

این فصلنامه بر اساس نامه شماره ۸۷/۲۱۹۸۹۶ مورخ ۹۰/۶/۲۳ کمیسیون
«بررسی و تأیید مجلات دانشگاه آزاد اسلامی» سازمان مرکزی مجوز دریافت
کرده است.
این فصلنامه دارای مجوز به شماره ثبت ۹۲/۱۱۶۰ از «اداره کل امور مطبوعات
و خبرگزاری‌های داخلی» وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است.

این فصلنامه به استناد نامه شماره ۲۳۹۴۱۶ / ۳/۱۸ / مورخ ۱۳۹۳/۱۲/۱۸ «کمیسیون بررسی
نشریات علمی کشور» وزارت علوم، تحقیقات و فناوری (بر اساس جلسه مورخ ۹۳/۱۱/۱۵ و
کارگروه مورخ ۹۳/۱۲/۱۲) و بر اساس آیین‌نامه نشریات علمی وزارت علوم، تحقیقات و
فناوری مورخ ۱۳۹۸/۲/۹ با عنوان «نشریه علمی» منتشر می‌شود.

این فصلنامه در پایگاه‌های استنادی علوم جهان اسلام (ISC) به نشانی
www.isc.gov.ir، مرکز مجلات تخصصی نور به نشانی www.noormags.ir و در
بانک اطلاعات نشریات کشور به نشانی www.magiran.com نمایه می‌شود.

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

ISSN(شاپا):	۲۳۴۵-۲۱۷ X
صاحب امتیاز:	دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج
مدیر مسئول:	دکتر سید عطاء اله افتخاری
سر دبیر:	دکتر جلیل نظری
مدیر داخلی:	دکتر محمد رضا معصومی
چاپ:	چاپخانه انتشارات نگارخانه

گروه دبیران	
دکتر محمود براتی	استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان
دکتر علی حیدری	استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان
دکتر عطا محمد رادمنش	استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف آباد
دکتر جلال رحیمیان	استاد زبان‌شناسی، دانشگاه شیراز
دکتر اکبر صیادکوه	استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز
دکتر اسحاق طغیانی	استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان
دکتر محمد حسین کرمی	استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز
دکتر ایران کلباسی	استاد زبان‌شناسی همگانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دکتر کتایون مزداپور	استاد فرهنگ و زبان‌های باستانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دکتر جلیل نظری	دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد یاسوج
دکتر احمد رضا یلمه‌ها	استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد دهقان

نشانی: یاسوج، کیلومتر ۴ جاده اصفهان، ساختمان مدیریت دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج، دفتر مجلات.

تلفاکس: ۰۷۴۳۳۳۱۰۴۹۴

تلفن: ۰۹۱۰۸۴۱۵۶۱۸

کد پستی: ۷۵۹۱۴-۹۳۶۸۶

Website: adabemahali.yasuj.iau.ir

Email: adabemahali@gmail.com

مشاوران علمی این شماره:

- | | |
|---|---------------------------|
| استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی | - دکتر خدابخش اسداللهی |
| استادیار زبان‌شناسی مرکز منطقه‌ای اطلاع‌رسانی علوم و فناوری | - دکتر شاپور رضا برنجیان |
| استادیار بازنشسته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جهرم | - دکتر عبدالرحیم ثابت |
| دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز | - دکتر علی دهقان |
| استادیار زبان‌شناسی دانشگاه جهرم | - دکتر رها زارعی فرد |
| دانشیار زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی | - دکتر تورج زینی‌وند |
| استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جهرم | - دکتر بهرام شعبانی |
| استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی | - دکتر آیت شوکتی |
| استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج | - دکتر مهدی فاموری |
| استادیار زبان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات | - دکتر مهناز کربلایی صادق |
| استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج | - دکتر محمدرضا معصومی |
| استادیار زبان‌شناسی دانشگاه شیراز | - دکتر کتابون نمیرانیان |

ویراستار علمی:

دکتر محمد رضا معصومی

ویراستار زبانی:

ریحانه افراز

ویراستار چکیده‌های انگلیسی:

دکتر حامد عزیزی‌نیا

حروف چین و صفحه‌آرا:

مؤسسه نگار اصفهان

چاپ:

انتشارات نگارخانه

ناشر:

دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج

خط مشی فصلنامه

نقش و اهمیت زبان و ادبیات هر جامعه، به عنوان اصلی‌ترین حامل سنت فرهنگی آن جامعه، بر هیچ‌کس پوشیده نیست. هم از این‌سان، ادبیات و فرهنگ‌های محلی، همواره یکی از سرچشمه‌های اصلی فرهنگ و هنر هر کشور و ملتی را برمی‌ساخته‌است. این بخش از فرهنگ و هنر، نه تنها گنجینه‌ای از میراث تاریخی هر جامعه را شامل می‌شود و گوشه‌های کمتر شناخته‌شده تاریخ، اسطوره، خیال و خاطره مردم آن دیار را با خویش برمی‌کشد، که به‌علاوه، چونان منبعی غنی از آیین، هنر، بلاغت و لغات دانسته می‌شود.

کشور پهناور ایران با سابقه بلند تاریخی خود، در گوشه و کنار، پایگاه و پناهگاه مردم، اقوام و قومیت‌هایی است که هر یک به سهم خود در بساختن تاریخ پرافتخار آن نقش داشته‌اند. این مردمان، هر یک دارای ذخیره‌ای از میراثی فرهنگی و هنری و ادبی می‌باشند که از ابعاد گوناگون و با جنبه‌های مکمل در ساختن حیات فرهنگی ایرانیان موثر بوده‌اند. تنوع زبان‌ها، گویش‌ها و لهجه‌های مردم ایران‌زمین به حدی است که در کمتر نقطه‌ای از جهان پهناور ما نظیر و شبیه دارد. این زبان‌ها، گویش‌ها و لهجه‌ها، هم از جهت حفظ بخش‌هایی مهم از تاریخ ادب و هنر ایرانی، هم از جهت حفظ و نگاهداری گنجینه لغات و واژگان کمتر شناخته‌شده، و نیز از جهات فرهنگ‌شناسی و مردم‌شناسی، دارای اهمیتی غایی می‌باشند و این عرصه، بستری برای تحقیق و مطالعه گروه‌های مختلف ادب پژوهی، جامعه‌شناسی، فرهنگ‌شناسی و زبان‌شناسی به شمار می‌آید.

فصلنامه «ادبیات و زبان‌های محلی ایران‌زمین» در همین راستا پذیرفتار مقالات پژوهشی محققانی است که در جنبه‌های گونه‌گون ادب محلی به کاوش می‌پردازند و بدان ارجح می‌نهند.

امید است دوره جدید فصلنامه که با اعتبار علمی-ترویجی منتشر می‌شود، بتواند بی‌وقفه و به شکلی منظم در دسترس پژوهندگان و علاقه‌مندان ادبیات و زبان‌های محلی این کشور پهناور قرار بگیرد.

آیین پژوهشی مقالات

مقاله ارسالی باید:

- تحقیقی و حاصل کار پژوهشی نویسنده (یا نویسندگان) باشد. مقالات باید نتیجه کاوش‌ها و پژوهش‌های علمی نویسنده بوده؛ ضمن داشتن اصالت به نتایج تازه‌ای منتهی شوند.
- در نشریه دیگری چاپ و یا هم‌زمان برای دیگر مجلات داخلی یا خارجی ارسال نشده باشد. نویسنده پس از ارسال مقاله به دفتر این مجله لازم است تعهد دهد که تا حصول نتیجه داوری، مقاله را به نشریه دیگری ارسال نکند.

شیوه‌نامه نگارش مقالات

- ترتیب بخش‌های مقاله
 ۱. چکیده به فارسی
 - سعی شود چکیده خلاصه‌ای از بیان مسئله، روش و نتیجه مقاله را در بر داشته باشد.
 - چکیده نباید از ۱۵۰ کلمه کمتر و از ۲۵۰ کلمه بیشتر باشد. کلیدواژه‌ها می‌تواند از ۴ تا ۸ واژه باشد.
 - عنوان مقاله بر فراز چکیده آورده شود.
 - نام و مرتبه علمی نویسنده در چکیده آورده شود.
 ۲. مقدمه
 - مقدمه دربردارنده عناصری از این‌دست باشد: بیان مسئله، هدف، پرسش یا فرضیه، پیشینه، روش، ضرورت، و جز این.
 ۳. پردازش موضوع مقاله
 ۴. نتیجه‌گیری
 ۵. کتاب‌نامه (فهرست منابع و مآخذ)
 ۶. چکیده انگلیسی
- نکات مهم و کلیدی
 ۱. در رسم الخط، اصل گسسته‌نویسی فارسی رعایت شود.
 ۲. ابیات در متن از نظر چینش تنظیم گردند.

۳. لازم است که عبارات و ابیات محلی به صورت دقیق و با رسم الخط فارسی نوشته شوند و سپس به صورت علمی با علائم کوچک آوانگاری گردند. در این نظام آوایی برای هر صدا نماد خاصی در نظر گرفته شده است؛ برای مثال «ش» با علامت Š، «چ» با Č، «آ» به صورت Ā، «غ» به صورت Ȣ، «خ» با X و ... نشان داده می‌شوند.
۴. فاصله‌ها و نیم‌فاصله‌ها رعایت شوند. بین هر دو کلمه مستقل یک فاصله و بین اجزای کلمات و تعبیرهای مرکب نیم‌فاصله داده‌شود.
۵. علائم نگارشی همچون نقطه، ویرگول و ... باید به کلمه قبل متصل و از کلمه بعد با یک فاصله جدا شود. علامت‌های گیومه و پرانتز باید به ابتدا و انتهای عبارت متصل باشند.
۶. حرف واو عطف در متن فارسی به صورت جدا از کلمه پیشین و پسین باشد.
۷. در صورت وجود اصطلاحات و نام‌های خاص لاتین لازم است این تعابیر بلافاصله پس از فارسی آن‌ها، درون پرانتز نوشته شوند.

● محیط نگارش و قلم‌ها

۱. مقالات باید تحت برنامهٔ WORD XP 2007، حداکثر در ۲۰ صفحهٔ ۲۳ سطری حروف‌نگاری شوند.
۲. متن فارسی با قلم IRBadr، و بخش آوانگاری با قلم Times New Roman حروف‌نگاری شود.
۳. اندازهٔ قلم‌ها به شرح زیر باشد:
 - عنوان مقاله با ۱۵ تیره نوشته‌شود.
 - عناوین اصلی در متن با قلم ۱۴ تیره نوشته‌شود.
 - عناوین فرعی در متن با قلم ۱۳ تیره نوشته‌شود.
 - متن مقاله با قلم ۱۳ نازک نوشته‌شود.
 - ارجاعات در داخل متن و بین دو پرانتز (هلال) با قلم ۱۰ باشد.
 - کلمات و حروف لاتین به خاطر هماهنگی با متن، با قلم ۱۰ نوشته‌شود.

● فاصله‌بندی‌ها

۱. عنوان مقاله بدون فاصله از سرصفحه نوشته شود.
۲. نام نویسنده یا نویسندگان بدون فاصله با عنوان باشد. در پانویست مشخصات آنان نوشته شود.
۳. فاصلهٔ متن با عنوان اصلی یا فرعی بعد از خود، دو برابر فاصلهٔ سطرها باهم باشد (یک اینتر اضافه زده شود).
۴. اولین بند بعد از هر عنوان هم‌تراز متن و بدون تورفتگی نوشته می‌شود، اما سایر بندها با نیم سانت تورفتگی نوشته شود.
۵. کلمهٔ چکیده، کلمات کلیدی، عناوین اصلی و فرعی هم‌تراز متن نوشته می‌شوند.

۶. متن چکیده، از سمت راست با یک سانت تورفتگی نوشته می‌شود.

• کتاب‌نامه و شیوه منبع‌نویسی

۱. تمام ارجاعات داخل متن، غیر ایرانیک نوشته می‌شوند. نحوه ارجاع درون‌متنی به این صورت است: (نام خانوادگی نویسنده، سال: صفحه). اگر کتاب چند جلدی باشد، به این صورت: (نام خانوادگی نویسنده، سال، ج: صفحه). درباره برخی کتب کلاسیک مانند شاهنامه فردوسی که دارای دفاتر مختلفند، می‌توان به این شکل ارجاع داد: (فردوسی، سال، شماره دفتر: شماره بیت).
۲. بخش منابع و مآخذ بر اساس حروف الفبا و به شیوه APA باشد.
۳. منبع‌نویسی کتاب‌ها بدین شکل باشد: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده. (سال انتشار داخل پرانتز). عنوان کتاب/یتالییک. نام مترجم یا مصحح کتاب. نوبت چاپ. مکان انتشار: ناشر.
۴. منبع‌نویسی مجلات بدین شکل باشد: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده. (سال انتشار داخل پرانتز). «عنوان داخل گیومه». نام مجله/یتالییک، دوره (شماره)، شماره صفحات (ص-ص).
۵. منبع‌نویسی مقالات اینترنتی بدین شکل باشد: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده. (تاریخ و زمان درج مقاله در وبگاه). «عنوان موضوع داخل گیومه»، نام و نشانی اینترنتی.

مقاله را به نشانی سامانه مجله (www.adabemahali.yasuj.iau.ir) ارسال کنید.

● ملاحظات

- این فصلنامه در رد و پذیرش مقالات، بر اساس نظریات داوران و مشاوران علمی مجله و نیز در ویراستاری آن‌ها آزاد است.
- مسئولیت مقالات، از نظر علمی و حقوقی، بر عهده نویسندگان است.
- نویسنده مسئول مقاله، موظف به تکمیل و امضای فرم ضمانت چاپ مبنی بر صحت داده‌ها و رعایت اخلاق علمی است.
- مقالات دریافت‌شده، به نویسندگان برگشت داده نخواهند شد.

فهرست مقالات

<p>(۱-۲۳)</p>	<p>حروف و برخی ویژگی‌ها و کاربردهای آن‌ها در لهجه طرقي از گویش راجی مژگان اصغری طرقي</p>	<p>۱</p>
<p>(۲۵-۴۸)</p>	<p>بن‌مایه‌های ادب پایداری در دو جبهه متفاوت علیه استبداد با تکیه بر اشعار عبدالله پشیو و قیصر امین‌پور یدالله پشبادی</p>	<p>۲</p>
<p>(۴۹-۷۴)</p>	<p>مفهوم‌سازی بررسی فرایند تضعیف در گویش سیرجانی؛ واج‌شناسی خودواحد سید فرید خلیفه‌لو، طاهره عزت‌آبادی</p>	<p>۳</p>
<p>(۷۵-۹۴)</p>	<p>بررسی مضامین عرفانی در داستان «اصلی و کرم» بر مبنای روایت‌های ایران و ترکیه سکینه رسمی، عاتکه رسمی</p>	<p>۴</p>
<p>(۹۵-۱۲۰)</p>	<p>نگرشی بر ضرب‌المثل‌های رایج در محله سعدی شیراز و معادل‌های آن‌ها فرزانه فهندژ سعدی، مریم زیبایی‌نژاد، مریم کهنسال</p>	<p>۵</p>
<p>(۱۲۱-۱۴۲)</p>	<p>بررسی و تحلیل اطلاعات «شیوه»، «مسیر» و «حرکت» در زبان مازندرانی از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی زهرا گل‌زاده گروی، زهرا باباسالاری، سعید یزدانی، محمدحسین شرف‌زاده</p>	<p>۶</p>

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال دوازدهم - شماره یکم - بهار ۱۴۰۱ - شماره پيوسته ۳۵

حروف و برخی ویژگی‌ها و کاربردهای آن‌ها در لهجه طرقي از گویش راجی

(ص ۱-۲۳)

مژگان اصغری طرقي^۱

 20.1001.1.2345217.1401.12.1.1.1

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۶/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۴/۵

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

در این پژوهش، حروف به‌عنوان مبحثی درخور توجه در جمله، با تمرکز بر موارد خاص لهجه طرقي از گویش راجی بررسی و بدین منظور، جمله‌های متعددی به‌صورت کاملاً تصادفی از کلام گویشوران طرقي رود (از توابع شهرستان نطنز در استان اصفهان) برگزیده و حروف در آن‌ها تحلیل شده است. در بخش نخست، برخی مقدمات و در بخش دوم، پیشینه پژوهش درباره گویش راجی و لهجه طرقي تبیین شده است؛ آن‌گاه به مبحث اصلی پرداخته و ابتدا برخی حروف اضافه طرقي معرّفی و تشریح شده؛ سپس به جایگاه، ساختار و حذف حروف در جمله‌های طرقي پرداخته شده و در نهایت، جمع‌بندی مطالب صورت گرفته است. یافته‌های پژوهش حاضر بدین شرح‌اند: استفاده از برخی حروف اضافه ساده و مرکب خاص به‌لحاظ جایگاه، ساختار، کاربرد و ویژگی‌های آن‌ها در جمله‌های طرقي و حضورشان در کلام فارسی گویشوران طرقي؛ دسته‌بندی حروف اضافه مورد استفاده در جمله‌های طرقي به‌لحاظ جایگاهشان در جمله (متناسب با متمم) به اقسام پیشین، پسین، پیشین و پسین، و دوجزئی (تفکیک‌پذیر به‌وسیله متمم)؛ شباهت زیاد حروف ربط طرقي و فارسی به‌لحاظ نوع و کاربرد، و لغزندگی جایگاهشان در جمله در برخی موارد؛ دسته‌بندی حروف مورد استفاده در جمله‌های طرقي از نظر ساختاری به دو نوع ساده و مرکب (تفکیک‌پذیر و تفکیک‌ناپذیر)؛ بسامد و تنوع چشمگیر حذف حروف در جمله‌های طرقي در مقایسه با فارسی و انتقال یافتن این فرایند به کلام فارسی گویشوران طرقي؛ حذف شدن «را»ی نشانه مفعول در تمام جمله‌های طرقي؛ حذف پربسامد تمام یا بخشی از حروف اضافه؛ شباهت زیاد الگوی حذف حروف ربط در جمله‌های طرقي و فارسی.

کلمات کلیدی: گویش، گویش‌شناسی، حروف، راجی، طرقي.

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی - مدرّس دانشگاه جامع علمی - کاربردی



۱. مقدمه

یکی از اقدامات بایسته و شایسته‌ای که به‌ویژه قشر فرهیخته جامعه در جهت حفظ فرهنگ و هویت ملی باید انجام دهد، ثبت و ضبط گویش‌ها و لهجه‌های گوناگون رایج در کشور به‌عنوان میراث گران‌قدر برجای مانده از گذشتگان و نیز انجام دادن پژوهش‌های دقیق و تخصصی به‌منظور تحلیل و بررسی آن‌ها از منظرهای گوناگون زبان‌شناختی و گویش‌شناختی است. افرادی که به هرکدام از این گویش‌ها و لهجه‌ها اشراف دارند، باید در این زمینه، اهتمام بسیار داشته باشند تا از این رهگذر، علاوه بر حفظ بخشی مهم از هویت ملی و پیشینه فرهنگی کشور از خطر انقراض، در مسیر غنابخشیدن به زبان فارسی با استفاده از این‌گونه آثار و پژوهش‌ها گام‌هایی اساسی بردارند (نک. مدزسی، ۱۳۸۴).

در این راستا در پژوهش پیش‌روی، حروف ربط، اضافه و نشانه در لهجه طرقي از گویش راجی^۱ بررسی و سعی شده است برخی کاربردها و ویژگی‌های خاص این دسته از واژه‌ها در کلام گویشوران طرقي نشان داده شود. تأملی هرچند مختصر در سخن گویشوران طرقي نشان می‌دهد مقوله حروف در این لهجه از گویش راجی، ویژگی‌هایی خاص و درخور توجه دارد که ضرورت پژوهش درباره آن را توجیه می‌کند؛ بدین ترتیب، از طریق بررسی حروف ربط و اضافه و نشانه، و ویژگی‌ها و کاربردهای خاص آن‌ها در جمله‌های طرقي، هم می‌توان به ثبت و حفظ این لهجه پرطرفات از گویش راجی کمک کرد و هم علاقه‌مندان به فراگیری آن را یاری داد و فراتر از آن، در حوزه‌های زبان‌شناسی و گویش‌شناسی نیز گامی هرچند کوچک برداشت.

راجی / رایجی / رازی / راسا / راسه یکی از گویش‌های منشعب از زبان فارسی است که در قلمروی گسترده از مرکز ایران، مشتمل بر منطقه‌های مختلف استان‌های قم، مرکزی و به‌ویژه اصفهان، از گذشته‌های بسیار دور تا امروز، گویشوران متعددی دارد و در هرکدام از این استان‌ها لهجه‌هایی را دربر می‌گیرد و همانند دیگر گویش‌ها و لهجه‌های متداول در کشورمان، خطر انقراض قریب‌الوقوع، آن را تهدید می‌کند (نک. دهقانان، ۱۳۸۶؛ مقدمه کتاب: آقاریع، ۱۳۸۳: ۷-۸؛ حلواجی نَشَلجی، ۱۳۹۰: ۱۱-۱۵؛ مجیدی، ۱۳۵۴: ۱-۱۳). این گویش در شهرستان نطنز از استان اصفهان، لهجه‌های طرقي، طاری، کِشه‌ای، تکیه‌ای، ایبانه‌ای، طره‌ای، طامه‌ای و نطنزی را شامل می‌شود که تفاوت عمده آن‌ها با یکدیگر از منظر آوایی (تلفظ) است و پس از آن، در حوزه‌های واژگان و گاه نیز دستورزبان، تفاوت‌هایی میان‌شان دیده می‌شود. در این پژوهش به‌صورت خاص، لهجه طرقي از گویش راجی موردنظر است که گویشوران شهر طرقرود از توابع شهرستان نطنز در استان اصفهان طی سده‌ها و بلکه هزاره‌های متمادی از گذشته تا امروز بدان سخن می‌گویند و در این محدوده مکانی تلاش شده است از طریق واکاوی جمله‌های متعدد برگرفته از کلام گویشوران طرقي که به‌صورت کاملاً تصادفی انتخاب شده‌اند، مقوله حروف با تأکید بر کاربردها و ویژگی‌های خاص آن تحلیل و بررسی شود.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های صورت گرفته درباره گویش راجی و لهجه طرقي بدین شرح‌اند:

الف) کتاب‌ها

- گنجینه گویش‌های ایرانی: استان اصفهان از محمدمهدی اسماعیلی (۱۳۹۰): مؤلف در این کتاب، لهجه‌های طرقي، طاری، کشه‌ای، طامه‌ای، نطنزی و تکیه‌ای از گویش راجی را به صورت مقابله‌ای و تطبیقی بررسی کرده و اثر مورد بحث، شامل پنج فصل بدین شرح است: فصل اول با عنوان «کلیات»، مشتمل بر معرفی گویش راجی و لهجه‌های گوناگون آن و سپس توضیح درباره منطقه مورد مطالعه (شهرستان نطنز و قسمت‌های زیرمجموعه آن)؛ فصل دوم در شرح ویژگی‌های زبانی (آوایی، صرفی و نحوی) گویش راجی؛ فصل سوم، شامل واژه‌نامه موضوعی و دربرگیرنده واژه‌های فارسی و معادل‌های آن‌ها در لهجه‌های بررسی شده به شکل آوانگاری با استفاده از حروف لاتین و از نوع مطابقه‌ای و مقایسه‌ای؛ فصل چهارم، مشتمل بر صرف مقابله‌ای و تطبیقی فعل‌های لازم (ناگذر) و متعدی (گذرا) و نیز ساده و مرکب و پیشوندی با استفاده از آوانگاری لاتین در شش لهجه مورد بررسی؛ فصل پنجم، تعدادی جمله فارسی و معادل‌های آن‌ها در شش لهجه مورد بحث.

- فرهنگ جامع زبان و گویش نطنز از عباس دهقانیان (۱۳۸۶): این اثر، مباحث ذیل را دربر می‌گیرد: بیان توضیحاتی درباره «زبان نطنز» در مقدمه کتاب؛ ارائه فهرستی از لغات و ذکر معنای آن‌ها در بخش اول؛ بررسی و طبقه‌بندی ضمیرهای شخصی و ذکر مثال‌هایی از هر طبقه در بخش دوم؛ صرف تعدادی از فعل‌های مورد استفاده در این گویش در زمان‌های مختلف بدون آوانگاری آن‌ها و سپس نشان دادن کاربرد این فعل‌ها در تعدادی از جمله‌ها در بخش سوم.

- گویش‌های پیرامون کاشان و محلات از محمدرضا مجیدی (۱۳۵۴): مباحث مطرح شده در این کتاب بدین شرح‌اند: معرفی منطقه و گویشوران آن و سپس بیان ویژگی‌های منطقه؛ بررسی گویش‌های پیرامون کاشان، محلات و کهک قم (از جمله گویش راجی) و سپس بیان توضیحاتی درباره گویش راجی، معرفی گونه‌های آن (گویش محلات، گویش پیشین نراق، گویش بیجگان، گویش راجی نشلج، گویش قالهر، گویش برزک، گویش دلیجان، گویش واران، گویش زر، و گویش رایج در بخش قمصر و حومه کاشان) و پس از آن، ارائه فهرستی از برخی واژه‌های هریک از گونه‌ها با ذکر معادل فارسی و نیز آوانگاری فارسی و لاتین هر کدام از واژه‌ها در بخش دوم (قسمت اصلی کتاب).

- گویش راجی هنجن از ابوالحسن آقاریع (۱۳۸۳): مشتمل بر بیان ویژگی‌های آوایی و دستوری گویش راجی هنجن (شامل ویژگی‌های آوایی، ضمیرها و مصدرها) با ذکر برخی مثال‌ها؛ مبحث فعل، ارائه مثال‌هایی با ذکر معنای هر کدام، آوانگاری فعل‌ها با توجه به اقسام فعل و صرف آن‌ها در زمان‌ها

به شکل مختصر؛ واژه‌نامه‌ای شامل واژه‌ها و آوانگاری و معنای آن‌ها در بخش اصلی کتاب؛ تعدادی پیوست در پایان کتاب.

- فرهنگ گویش راجی نخلج از عباس حلوچی نخلجی (۱۳۹۰): مشتمل بر بحث درباره واژه‌های هم‌ریشه و سپس ذکر برخی واژه‌ها و معادل‌های اوستایی، پهلوی و... برای آن‌ها؛ ارائه فرهنگواره‌ای از واژه‌های رایج در گویش نخلجی؛ ثبت برخی اصطلاحات رایج در این گویش و معنای آن‌ها؛ ذکر تعدادی از ضرب‌المثل‌های مورد استفاده در این گویش بدون بیان معنی و مفهوم آن‌ها.

- واژه‌نامه راجی: گویش شهرستان دلیجان از حسین صفری، با مقدمه فریدون جنیدی (۱۳۷۳): شامل توضیحاتی درباره گویش راجی و ویژگی‌های آوایی و واژگانی و نیز دیگر ویژگی‌های مهم آن با ذکر تعدادی مثال، معرفی مختصر منطقه دلیجان و بحث درباره فعل‌ها در گویش راجی با ذکر مثال‌هایی و صرف آن‌ها در زمان‌ها و نیز آوانگاری فعل‌ها، و بیان مطالبی درباره مصدر و ضمیر و حروف اضافه و معرفه و نکره و تصغیر و جابه‌جایی حروف در پیشگفتار اثر؛ ارائه یک واژه‌نامه، شامل واژه‌ها و آوانگاری و معنای آن‌ها در بخش اصلی کتاب.

- زیندا: زندگی در بیدهند نظنز از علی طالبی بیدهندی (۱۳۹۸): این اثر در قالب دو مجلد عرضه شده و در جلد دوم آن، نویسنده به تفصیل، به مقوله‌هایی همچون دستور زبان، ضرب‌المثل‌ها، اصطلاحات و عبارات‌ها، جمله‌ها، شعرها و برخی واژه‌های کاربردی در «گویش بیدهندی» پرداخته است.

ب) مقاله‌ها

- «بررسی فرایندهای واجی گویش راجی» از محمود ملکی (آذر ۱۳۹۳) در مجله زبان‌ها و گویش‌های ایرانی (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان):

- «واژگان دال بر نام اندام‌های بدن در ساختار اصطلاحات گویش راجی: یک تحلیل شناختی» از امیر احمدی و حجت محرابی (۱۳۸۹) در همایش بین‌المللی گویش‌های مناطق کویری ایران؛

- «کاربرد حروف در یکی از گویش‌های محلی استان اصفهان (گویش نیسیان)» از زهره نجفی (۱۳۹۰) در فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین؛

- «دستگاه صرف فعل در لهجه طرقی از گویش راجی» از مژگان اصغری طرقی (۱۳۹۸) در فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین؛

- «بررسی ساخت کُنایی در لهجه طرقی از گویش راجی از منظر انگاره ساخت واژه توزیعی» از طیبہ اسدی مفرح و مژگان اصغری طرقی (مقاله در دست انتشار) در فصلنامه زبان‌پژوهی؛

حروف و برخی ویژگی‌ها و کاربردهای آن در لهجه طرقي از ... (ص ۱-۲۳)----- مژگان اصغری طرقي ۵

- (هم‌تصریفی حالت مطلق و مفعولی در طرقي از منظر ساخت‌واژه‌توزیعی) از طیبہ اسدی مفرح (مقاله در دست انتشار) در پنجمین همایش بین‌المللی زبان‌ها و گویش‌های ایران (گذشته و حال)- دی‌ماه ۱۳۹۹.

ج) پایان‌نامه‌ها

- توصیف گروه فعلی گویش راجی: گویش دلجان از داوود مدنی (۱۳۷۴) به‌راهنمایی کوروش صفوی؛

- بررسی فرایندهای اشتقاق و ترکیب در گویش راجی هنجن از راشین رئیس‌پور (۱۳۹۰) به‌راهنمایی فریبا قطره؛

- بررسی زبانی، ادبی و محتوایی ضرب‌المثل‌های گویش راجی شهرستان دلجان از سعید خراسانی (۱۳۹۸) به‌راهنمایی محسن مؤمن.

درمجموع، پیشینه پژوهش درباره گویش راجی و لهجه‌های گوناگون آن نشان می‌دهد که در آثار تألیف‌شده در این حوزه، غالباً گویش راجی به‌صورت کلی بررسی و تحلیل شده و مقایسه‌هایی میان برخی لهجه‌های آن صورت گرفته و درباره لهجه طرقي از گویش راجی به‌صورت مستقل، تنها سه مقاله تألیف شده است؛ از این روی ضرورت دارد گویشوران و صاحب‌نظران گرامی به تألیف آثاری با موضوع تحلیل و بررسی شاخه طرقي از این گویش اهتمام اساسی ورزند تا از این رهگذر، گام‌هایی درخور توجه در مسیر ثبت‌وضبط، حفظ و ترویج این لهجه پُرظرافت از گویش راجی بردارند و آن را از خطر انقراض قریب‌الوقوع نجات دهند. در مبحث حروف، دو مقاله در حوزه گویش راجی نگاشته شده است: یکی پژوهش نجفی (۱۳۹۰) با رویکرد بررسی کاربرد حروف در گویش رایج در روستای نیسیان (واقع در استان اصفهان) و دیگری پژوهش اسدی مفرح (مقاله در دست انتشار) که در آن، بحث «را»ی نشانه مفعول در لهجه طرقي از گویش راجی مطرح شده است. تاکنون به مقوله حروف با رویکردی جامع و تحلیل دستوری آن‌ها- چنان‌که در پژوهش پیش‌روی موردنظر بوده- در لهجه طرقي از گویش راجی پرداخته نشده است. در این مقاله تلاش خواهد شد مشخصاً این دسته از واژه‌ها در کلام گویشوران طرقي تحلیل و بررسی شوند.

۳. معرفی و بررسی حروف مورد استفاده در لهجه طرقي از گویش راجی

بررسی‌های صورت‌گرفته در کلام گویشوران طرقي نشان می‌دهد به‌طور کلی، حروف مورد استفاده در این لهجه از گویش راجی را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: نخست، حروف مشترک با زبان فارسی معیار و دوم، حروف خاص طرقي. نخستین دسته، حروفی را دربر می‌گیرد که به‌لحاظ آوایی، واژگانی، ساختاری، معنایی و کاربردی با همسان‌های خود در زبان فارسی معیار تفاوتی ندارند یا نهایتاً تفاوت بسیار جزئی به‌لحاظ آوایی میان آن‌ها و حروف مورد استفاده در زبان فارسی معیار دیده می‌شود؛ مانند:

که، تا، چون، به، از، پیش‌از، وقتی(که)²، اگر، به‌خاطر (اینکه)، ولی، و، یا، بعد(از) اینکه، ازراه، هم...هم... . دسته دوم از حروف مورد استفاده در جمله‌های طرقی، شامل مواردی است که برعکس گروه قبلی، از نظر آوایی، واژگانی، ساختاری، معنایی یا کاربردی، ویژگی‌هایی خاص دارند و به‌کارگیری آن‌ها در جمله‌های طرقی، یکی از عوامل بروز تفاوت میان لهجه طرقی از گویش راجی با زبان فارسی معیار است. در پژوهش پیش‌روی، پرداختن به حروف مشترک با زبان فارسی معیار ضرورتی ندارد و بنابراین، تنها به حروف دسته دوم، کاربردها و ویژگی‌های خاص آن‌ها در لهجه طرقی از گویش راجی پرداخته خواهد شد. در این حوزه، نکاتی خاص و درخور توجه به‌لحاظ ساختاری، کاربردی و... دیده می‌شود که در ادامه شرح داده می‌شوند.

۱-۳. برخی حروف اضافه خاص طرقی

در این بخش، حروف اضافه‌ای معرفی می‌شوند که به‌صورت خاص در لهجه طرقی از گویش راجی از آن‌ها استفاده می‌شود و به‌لحاظ آوایی، واژگانی، ساختاری، معنایی یا کاربردی، خاص کلام گویشوران طرقی (در مقایسه با زبان فارسی معیار) هستند. پیش‌از ورود به بحث معرفی و بررسی حروف اضافه طرقی، ذکر این نکته ضرورت دارد که درباره برخی حروف اضافه معرفی شده در این بخش (همچون bos(e), düm(e), jir(e), räšd(e), var(e), bar(e) و pan(e))، شبهه قید بودن وجود دارد. در پاسخ به این شبهه می‌توان گفت این موارد را بدان سبب حرف اضافه قلمداد کرده‌ایم که در تمام نمونه‌های حاوی آن‌ها در این مقاله، این عناصر دارای متمم هستند و همین مسئله، حرف اضافه‌بودنشان را اثبات می‌کند. اصولاً در مواردی از این دست، چنان‌که انوشه (۱۳۹۹: ۱۳ توضیحات درج‌شده در پاورقی) اذعان داشته و با ذکر مثال، به‌خوبی تحلیل کرده است، بافت محل قرارگیری عنصر، مقوله صرفی آن (در اینجا حرف اضافه) را تعیین می‌کند (نک. خطب‌رهبر، ۱۳۶۷: ۱۰). شبهه دیگر درباره حروف اضافه مرکبی همچون «از روی» مطرح می‌شود؛ بدین شرح که ممکن است برخی تصور کنند می‌توان ساختار این دسته از حروف اضافه را تفکیک کرد و قسمت دوم آن‌ها را متمم دانست؛ حال آنکه ساختار و نوع خوانش این دسته از حروف اضافه، دال بر مرکب بودن و به‌طور کلی، یک واحد بودن آن‌هاست (نک. همان: ۱۸ و ۹۴).

۱-۱-۳. de

این واژه از نوع حرف اضافه پسین است و در کلام گویشوران طرقی، کاربردی گسترده و متنوع، چه به‌تنهایی و چه در ترکیب با برخی حروف اضافه دیگر دارد. در کاربرد منفرد، پیش‌از این حرف اضافه، گروه اسمی، ضمیر^۳ و برخی انواع قیده‌ها قرار می‌گیرد.

حروف و برخی ویژگی‌ها و کاربردهای آن در لهجه طرقي از ... (ص ۱-۲۳)----- مژگان اصغری طرقي ۷

حرف اضافه de به‌تهایی، در جمله‌های طرقي به چهار معنا به کار می‌رود:

الف) در / توي:

ešgi kīya de nebo.

هیچ کس در/ توي خونه نبود^۴.

edi xov de boyand.

آن‌ها در خواب بودند.

kā de boye?

در کجا بودی؟

ب) از:

eč yā de xebar nedāru.

از هیچ‌جا خبر ندارم.

mu de vāšuparsä.

از من پرسیدند.

beše ov sūrated band xov sared de beppara!

برو آب [به]^۵ صورتت بز [تا] خواب از

سرت پیره!

vānegerdä beyna kī pašsareš de aya.

برنگشت ببینه کی از پشت سرش می‌آد.

ج) با:

das de piš akiša (o) pā de pač.

با دست، پیش می‌کشه (و) پا پاس.

د) بدون معنای خاص:

piš de bore!

پیش (جلو) بیا!

علاوه بر آنچه گفته شد، حرف اضافه de با برخی حروف اضافه دیگر ترکیب می‌شود و حروف اضافه دوبخشی ای می‌سازد که خود، قسمت دوم آن‌هاست و متمم درمیان دو بخش سازنده حرف اضافه قرار می‌گیرد. این حروف عبارت‌اند از: de ... de, bos(e)^۶ ... de, dī ... de, fet(e) ... de, pan(e) ... de, bar(e) ... de, yo ... de, var(e) ... de, tel(e) ... de, rāšd(e) ... de, ... de. در بخش مربوط به هریک از این حروف اصلی درباره ترکیب آن‌ها با حرف اضافه de نیز توضیح داده و مثال‌هایی ذکر خواهد شد.

نکته جالب و درخور توجه درباره حرف اضافه de در دو حالت منفرد و ترکیب‌شده با دیگر حروف اضافه، آن است که گاه گویشوران طرقي هنگام سخن گفتن به زبان فارسی معیار، این حرف اضافه را عیناً در جمله‌های فارسی خود به کار می‌برند و در این حالت نیز جایگاه دستوری de در جمله، دقیقاً مانند آنچه در جمله‌های طرقي مشهود است، حفظ می‌شود. مثال:

گفتار گویشور فارسی معیار	گفتار گویشور طرقي به زبان فارسی معیار
از اینجا بیا!	اینجا د بیا!
از توي خونه‌ش زنگ زد.	تو خونه‌ش د زنگ زد.

۲-۱-۳. **dī**

این حرف اضافه به دو صورت در جمله‌های طرقی به کار می‌رود:

الف) به تهایی: در این حالت، حرف اضافه **dī** از نوع پیشین و پسین، و به معنای «به» و «در» / «توی» است. متمم این حرف اضافه قبل یا بعد از آن ظاهر می‌شود و همواره از نوع ضمیر شخصی پیوسته است. مثال:

xar lekeraš **dī** bas. خر بهشی لگد زد.

čišu **dī** mavä! چیزی بهشون نگو!

ega peyeš biya, **dīš** abanda. اگر پدرش بیاد، بهشی می‌زنه.

qözäyî oveš **dī** kî! غذاهه رو آب در / توی اون کن!

این حرف اضافه گاه با متمم خود و فعل پس از آن ترکیب می‌شود و فعل صورتی بسیط‌گونه می‌یابد که تحلیل آن، مستلزم تأمل است. مثال:

püreš **dīšät**⁷. پسرش بهشی گفت.

adpîya **dîdäju**⁸ hezze medi kä šoyand? می‌خواهی بهت بگم دیروز این‌ها کجا رفتند؟

گاه هنگام استفاده از حرف اضافه **dī** متمم حذف می‌شود و بر اساس بافت، قابل تشخیص است. مثال:

mu eččim **dī** nevät. من هیچی به [ش] نگفتم.

harčim **dīvät**, xärsümeš vät. هرچی به [ش] گفتم، به مادرزم / مادرشوهرم گفتم^۹.

ب) در ترکیب با حرف اضافه **de**: در این حالت، حرف اضافه دوجزئی **dī ... de** به معنای «از» شکل می‌گیرد. متمم این حرف اضافه دوجزئی بین دو بخش سازنده آن واقع می‌شود و همواره از نوع ضمیر شخصی پیوسته است. مثال:

höyâ kel **dîd de** häaguru. فردا کلید رو اذت می‌گیرم.

hama **dīšu de** atarsäyand. همه ازشون می‌ترسیدند.

dīš de vâpars! ازشی بیرس!

۳-۱-۳. **rä**

در لهجه طرقی از گویش راجی برخلاف زبان فارسی معیار، این حرف در هیچ جمله‌ای نشانه مفعول واقع نمی‌شود و اساساً مفعول در جمله‌های طرقی، هیچ‌گونه حرفی را به عنوان نشانه همراه خود ندارد^{۱۰}. حرف اضافه **rä** در کلام گویشوران طرقی به سه شکل نمود می‌یابد:

حروف و برخی ویژگی‌ها و کاربردهای آن در لهجه طرقي از ... (ص ۱-۲۳)----- مژگان اصغری طرقي ۹

الف) بهتتهایی و به معنی «برای»: در این حالت، حرف اضافه *rä* مانند آنچه در زبان فارسی کلاسیک دیده می‌شود^{۱۱}، از نوع پسین است و پیش از آن، گروه اسمی، ضمیر و برخی انواع قیده‌ها متمم واقع می‌شوند. مثال:

kex rä adpiya?

برای کی می خواهی؟

hamiše xäterahä qedim hama rä ta'rif akera.

همیشه خاطره‌های قدیم رو برای همه

تعریف می‌کنه.

hämä höyä soxb rä qörärmu vähašd bešim kīya mahmad.

ما برای فردا صبح قرار گذاشتیم بریم خونه

محمد.

bid šum rä davr(e) yä de bim!

بیاید برای شام، دُور هم باشیم!

hämä apīya nöhar behrasnim hayärhä rä.

ما باید ناهار بفرستیم برای کارگرها.

čiči rä čäyid mu rä nerit?

برای چی چای برای من نریختی؟

گاه حرف اضافه *rä* در کلام گویشوران طرقي، مانند آنچه در زبان فارسی کلاسیک دیده می‌شود^{۱۲}،

مفهوم زمانی دارد. مثال:

zohr rä bid kīya hämä!

برای ظهر بیاید خونه ما!

شایان ذکر است که لهجه طرقي از گویش راجی به لحاظ ساختاری از نوع کُنایی (ergative) است

و به بیان روشن‌تر، در جمله‌های طرقي، در حالت‌هایی مشخص، شناسه فعل از انتهای آن برداشته

می‌شود و درون ساختار فعل یا جمله حرکت می‌کند^{۱۳}. بر مبنای این قاعده، در جمله‌های حاوی حرف

اضافه *rä* نیز گاه شناسه فعل از پایان آن برداشته می‌شود و در میان متمم و حرف اضافه قرار می‌گیرد.

مثال:

mu tom rä bevät^{۱۴}.

من برای تو گفتم.

ب) در ترکیب با حرف اضافه *dürü*: در این حالت، حرف اضافه دوجزئی *rä ... dürü* به معنای

«برای» ساخته می‌شود و *rä* بخش دوم از این حرف اضافه است. متمم این حرف اضافه دوجزئی میان

دو بخش سازنده آن قرار می‌گیرد و همواره از نوع ضمیر شخصی بیوسته است. مثال:

šum dürüm rä bärid!

شام پرام بیارید!

Fätuma har rü qözä dürüşu rä ayra.

فاطمه هر روز غذا پراشون مباره.

hezze mayum nöhar dürümu rä äš(e) yaš bepaxxa bo.

دیروز مادرم ناهار پرامون آش جو پخته بود.

bevä tä mu dürüd rä yä güš dāru!

بگو تا من پرات جا نگه دارم!

ج) در ترکیب با حرف اضافهٔ مرگب *bexäter(e)*: در این حالت، حرف اضافهٔ دوجزئی *bexäter(e)* ... شکل می‌گیرد که در آن، حرف اضافهٔ *rä* معنا ندارد. متمم این حرف اضافهٔ دوجزئی از نوع گروه اسمی، ضمیر و برخی انواع قیدهاست و درمیان دو بخش سازندهٔ آن قرار می‌گیرد. مثال:
 من به خاطر این‌ها [در / توی] خونه موندم.
mu bexäter(e) medi rä kiya bemandu.

۳-۱-۴. *bos(e)*

این حرف اضافه به دو صورت به کار می‌رود:

الف) به تهایی: در این حالت، حرف اضافهٔ *bos(e)* از نوع پیشین و به معنی «پیش» است و پس از آن، گروه اسمی، ضمیر و برخی انواع قیدهها قرار می‌گیرد. مثال:

رفته ده^{۱۵}، پیش عموی مادریش.
bešiya dah bos(e) ämü mayeš.

پیش این / پیش نشین!
bos(e) mi/ bošeš hämanig!

پیش کی می شه گفت؟
bos(e) ki babü vät?

ب) در ترکیب با حرف اضافهٔ *de*: در این حالت، حرف اضافهٔ دوجزئی *de ... bos(e)* ساخته می‌شود که به معنای «پیش» یا «از پیش» است. متمم این حرف اضافهٔ دوجزئی بین دو بخش سازندهٔ آن قرار می‌گیرد و از نوع گروه اسمی، ضمیر و برخی اقسام قیدهاست. مثال:

پیش این‌ها حرف زن!
bos(e) medi de qäya maki!

سال‌های آخر، پیش مادرم نبودم.
salhä äxer bos(e) mayum de neboyo.

از پیششون بلند شو!
bos(e)šu de oro!

۳-۱-۵. *düm(e)*

این حرف اضافه به دو صورت به کار می‌رود:

الف) به تهایی: در این حالت، حرف اضافهٔ *düm(e)* به معنی «روی» و از نوع پیشین است و پس از آن، گروه اسمی، ضمیر و برخی انواع قیدهها قرار می‌گیرند. مثال:

کتری رو آبش کن و روی آتیش بذار!
ketri oveš di ki o düm(e) ataš ne!

در رو روی تو / روت باز نکرد.
bareš düm(e) to/ dümed tāk nenä.

هیزم‌ها رو روی این / اینجا نذار!
ezechhä düm(e) in/ ündü mane!

ب) در ترکیب با حرف اضافهٔ *de*: در این حالت، حرف اضافهٔ دوجزئی *düm(e) ... de* شکل می‌گیرد که به معنی «از روی» است. متمم این حرف اضافهٔ دوجزئی میان دو بخش سازندهٔ آن واقع می‌شود و از نوع گروه اسمی، ضمیر و برخی انواع قیدهاست. مثال:

حروف و برخی ویژگی‌ها و کاربردهای آن در لهجه طرقي از ... (ص ۱-۲۳)----- مؤگان اصغری طرقي ۱۱

düm(e) xar de derkattu. از روی خر افتادم.
این نون‌ها رو از روی این / اینجا بردار!
düm(e)š de rah maše! از رویش راه نرو!

۳-۱-۶. fet(e)

این حرف اضافه به معنی «به‌دنبال» است و به دو صورت به کار می‌رود:
الف) به‌تهایی: در این حالت، حرف اضافه fet(e) از نوع پیشین و متمم آن از نوع گروه اسمی، ضمیر و برخی اقسام قیدهاست. مثال:

beše fet(e) kār! برو دنبالش کار!
ali fet(e) šömā/ fet(e)du gerdāratūma. علی دنبالش شما / دنبالتون می‌گشت.
ahmad fet(e) kiya? احمد دنبالش کیه؟

ب) در ترکیب با حرف اضافه de: در این حالت، حرف اضافه دوجزئی de ... fet(e) شکل می‌گیرد. متمم این حرف اضافه، میان دو بخش سازنده آن واقع می‌شود و از نوع گروه اسمی، ضمیر و برخی اقسام قیدهاست. مثال:

fet(e) in oxdov(e) garm de itā vārun(e) xub bama. دنبالش این آفتاب گرم، ی بارون خوب اومد.

۳-۱-۷. jir(e)

این حرف اضافه به دو صورت به کار می‌رود:

الف) به‌تهایی: در این حالت، jir(e) حرف اضافه پیشین و به معنی «زیر» است. متمم این حرف اضافه از نوع گروه اسمی، ضمیر و برخی انواع قیدهاست. مثال:

jir(e) sāya čönār häčašda bo. زیر سایه چنار نشسته بود.

ب) در ترکیب با حرف اضافه de: در این حالت، حرف اضافه دوجزئی de ... jir(e) شکل می‌گیرد که به معنای «از زیر» است. متمم این حرف اضافه دوجزئی میان دو بخش سازنده آن قرار می‌گیرد و از نوع گروه اسمی، ضمیر و برخی انواع قیدهاست. مثال:

hami jir(e) kār de barašū. همه‌ش از زیر کار در می‌ره.

۳-۱-۸. xoy(e)

این حرف اضافه از نوع پیشین و به معنی «با» است و پس از آن، گروه اسمی، ضمیر و برخی انواع قیدهها قرار می‌گیرند. مثال:

pīšdarhā vīšdar(e) arhā xoy(e) ov kāršu کار پیشترها / قدیم‌ترها بیشتر آسیاب‌ها یا آب کار
aka.

می‌کردند.

to bore xoy(e) yā bešim!

تو بیا یا هم بریم!

xoy(e) kid qāya beka?

یا کی حرف زدی؟

۳-۱-۹. rāšd(e)

این حرف اضافه به دو صورت به کار می‌رود:

الف) به‌تهایی: در این حالت، حرف اضافه rāšd(e) از نوع پیشین و به معنی «راست» / «جلوی» است و متمم آن از نوع گروه اسمی، ضمیر و برخی انواع قیدهاست. مثال:

beše rāšd(e) äyna, xoyed beyi!

برو راست / جلوی آینه، خودت رو ببین!

rāšd(e) medi rüm ärešnedä(rd) čī'i bevāju.

راست / جلوی این‌ها روم نشد چیزی بگم.

ب) در ترکیب با حرف اضافه de: در این حالت، حرف اضافه دوجزئی de ... rāšd(e) به معنی «راست» / «جلوی» و «از راست» / «از جلوی» شکل می‌گیرد. متمم این حرف اضافه بین دو بخش سازنده آن واقع می‌شود و از نوع گروه اسمی، ضمیر و برخی انواع قیدهاست. مثال:

rāšd(e) mī de oro!

از جلوی این باشو!

rāšdeš de avāju!

راستش (جلوش) می‌گم!

۳-۱-۱۰. tel(e)

این حرف اضافه به دو صورت به کار می‌رود:

الف) به‌تهایی: در این حالت، حرف اضافه tel(e) از نوع پیشین و به معنای «به» است و متمم آن از نوع گروه اسمی، ضمیر و برخی انواع قیدهاست. مثال:

daseš tel(e) livän pīket o livāni derkat دستش به لیوان خورد و لیوانه افتاد
behmariyā.

شکست.

qāya tel(e) xoyed mane!

حرف رو به خودت نذار (= نجسبون و

نسبت نده)!

ب) در ترکیب با حرف اضافه de: در این صورت، حرف اضافه دوجزئی de ... tel(e) شکل می‌گیرد که به معنای «از» و «از کنار» (کاربرد درباره سطوح عمودی) است. متمم این حرف اضافه بین دو بخش سازنده آن قرار می‌گیرد و از نوع گروه اسمی، ضمیر و برخی انواع قیدهاست. مثال:

meli tel(e) deraxd de bälä ašū.

گره از درخت بالا می‌ره.

حروف و برخی ویژگی‌ها و کاربردهای آن در لهجه طرقي از ... (ص ۱-۲۳)----- مؤگان اصغری طرقي ۱۳

شایان ذکر است که گاه گویشوران طرقي هنگام سخن گفتن به زبان فارسی معیار، این حرف اضافه را به صورت تحت‌اللفظی به فارسی ترجمه می‌کنند و به کار می‌برند. مثال:

- بذارش شکم (= کنار) دیوار!

- اینا رو شکم ظرفا (= از کنار ظرفا) وردار!

۳-۱-۱۱. var(e)

این حرف اضافه به دو صورت به کار می‌رود:

الف) به تنهایی: در این حالت، حرف اضافهٔ var(e) از نوع پیشین و به معنی «جلوی» است و متمم آن از نوع گروه اسمی، ضمیر و برخی انواع قیدهاست. مثال:

این چه غذایی بود جلوی احمد گذاشتی؟
in če qözäyi bo var(e) ahmaded nä?

ب) در ترکیب با حرف اضافهٔ de: در این حالت، حرف اضافهٔ دوجزئی ... de var(e) شکل می‌گیرد که به معنی «از جلوی» است. متمم این حرف اضافه میان دو بخش سازندهٔ آن قرار می‌گیرد و از نوع گروه اسمی، ضمیر و برخی انواع قیدهاست. مثال:

var(e) mu de beše un var!

از جلوی من برو اون ور!

var(e) xoheš de ärešgerat.

از جلوی خواهش برداشت.

۳-۱-۱۲. vori

این حرف اضافه، شکل طرقي از پسوند شباهت‌ساز «-وار» در زبان فارسی است و در کلام گویشوران طرقي به دو صورت به کار می‌رود:

الف) به تنهایی: در این حالت، حرف اضافهٔ vori از نوع پسین و به معنی «مانند» و «مثل» است و متمم آن از نوع گروه اسمی، ضمیر یا برخی اقسام قیدهاست. مثال:

qavq vori sar(e)šeš lä varf karda.

مثل کبک، سرش رو لای برف کرده.

mu jî šömä vori hesčev tä hatu ündü duru.

من هم مثل شما از دیشب تا الان اینجا

هستم.

virum naya eč sali pär vori värun bamîya bü.

یادم نمی‌آد هیچ سالی مثل پارسال بارون

اومده باشه.

vî vori alarza.

مثل بید می‌لرزه.

ب) در ترکیب با واژه *mes(e)*: در این حالت، حرف اضافه دوجزئی *... vori mes(e)* به معنی «مثل» و «مانند» شکل می‌گیرد. متمم این حرف اضافه دوجزئی از نوع گروه اسمی، ضمیر و برخی انواع قیدهاست و میان دو بخش سازنده آن قرار می‌گیرد. مثال:
 این، مثل بچه قهر می‌کنه.
mī mes(e) vač(č)a vori qahr akera.

۳-۱-۱۳. yo

این حرف اضافه به دو صورت به کار می‌رود:

الف) به تتهایی: در این حالت، حرف اضافه *yo* از نوع پیشین و به معنای «در»، «داخل» و «توی» است و متمم آن از نوع گروه اسمی، ضمیر و برخی انواع قیدهاست. مثال:
 پیرزنه توی باغ داشت بادوم‌ها رو جمع می‌کرد.
pirajuni yo raz dārdeš vāyamhāš āračind.

ب) در ترکیب با حرف اضافه *de*: در این حالت، حرف اضافه دوجزئی *... de yo* شکل می‌گیرد که به معنای «داخل» / «توی» و «از داخل» / «از توی» است. متمم این حرف اضافه بین دو بخش سازنده آن قرار می‌گیرد و از نوع گروه اسمی، ضمیر و برخی انواع قیدهاست. مثال:
 دیروز دوتا جوجه تیغی در/ توی باغ دیدم.
hezze dotä goltiye num yo raz de bedi.
 فکر کن هیچ کس رو در/ توی دنیا نداری!
fekr ken beš kəs ro dər/ toyi duniā nedāre!
 هیچ کس در/ توی خونه نبود.
ešgi yo kiya de nebo.
 این بچه گربه رو از داخل/ از توی باغچه بیرونش بیار!
in vač(č)ameli' i yo bāxča de bareš yār!

۳-۱-۱۴. bar(e)

این حرف اضافه به دو صورت به کار می‌رود:

الف) به تتهایی: در این حالت، حرف اضافه *bar(e)* از نوع پیشین و به معنای «در»، «مقابل» و «بیرون» است و متمم آن از نوع گروه اسمی، ضمیر و برخی انواع قیدهاست. مثال:
 در خونه ما آتش روشن کرده بودند.
bar(e) kiya hāmā ataššu dergūrnā bo.
 در اینجا توقف نکن!
bar(e) ündü vāmāyešd!

ب) در ترکیب با حرف اضافه *de*: در این حالت، حرف اضافه دوجزئی *... de bar(e)* شکل می‌گیرد که به معنای «از مقابل»، «از جلوی» و «از بیرون» است. متمم این حرف اضافه دوجزئی میان دو بخش سازنده آن واقع می‌شود و از نوع گروه اسمی، ضمیر و برخی انواع قیدهاست. مثال:

حروف و برخی ویژگی‌ها و کاربردهای آن در لهجه طرقي از ... (ص ۱-۲۳)----- مژگان اصغری طرقي ۱۵

از جلوي مسجد راه افتادند. bar(e) masčed de rah kattand.

از بیرون حیاط، صدا می‌آد. bar(e) hayät de södä aya.

۳-۱-۱۵. pan(e)

این حرف اضافه به دو صورت به کار می‌رود:

الف) به‌تنهایی: در این حالت، حرف اضافهٔ pan(e) از نوع پیشین و به‌معنای «گوشه» است و متمم آن از نوع گروه اسمی، ضمیر و برخی انواع قیدهاست. مثال:

گوشهٔ تنور گذاشت. pan(e) kereš nä.

ب) در ترکیب با حرف اضافهٔ de: در این حالت، حرف اضافهٔ دوجزئی ... de pan(e) شکل می‌گیرد که به‌معنای «از گوشه» است. متمم این حرف اضافه بین دو بخش سازندهٔ آن قرار می‌گیرد و از نوع گروه اسمی، ضمیر و برخی انواع قیدهاست. مثال:

از گوشهٔ خونه بیا بیرون! pan(e) kiya de bar iyo!

۳-۲. جایگاه حروف

به‌طور کلی، حروف اضافهٔ مورد استفاده در لهجهٔ طرقي از گویش راجی را به‌لحاظ محل قرارگیری آن‌ها در جمله و متناسب با جایگاه متمم بر چهار نوع می‌توان تقسیم کرد:

الف) حروف اضافهٔ پیشین که قبل از متمم قرار می‌گیرند؛ مانند: fet(e), düm(e), bos(e), qeyr(e), ba'd(e), bexäter(e), piš(e), be, az, yo, var(e), tel(e), räšd(e), xoy(e), jir(e), pan(e), bar(e), tä.

ب) حروف اضافهٔ پسین که پس از متمم قرار می‌گیرند؛ مانند: de, rä, vori.

ج) حروف اضافه‌ای که گاه پیش از متمم و گاه پس از آن قرار می‌گیرند؛ مانند: dä.

د) حروف اضافه‌ای که متمم بین دو جزء سازندهٔ آن‌ها قرار می‌گیرد؛ مانند: de ... bos(e) ... dä ... de, de ... düm(e) ... de, fet(e) ... de, räšd(e) ... de, tel(e) ... de, var(e) ... de, yo ... de, rä ... bexäter(e) ... rä, dürü ... rä, mes(e) ... vori, de ... bar(e) ... de, pan(e).

جایگاه قرارگیری حروف ربط در کلام گویشوران طرقي، غالباً منطبق با الگوی رایج در زبان فارسی معیار است؛ اما در برخی موارد، حرف ربط جایگاهی لغزنده دارد و درون ساختار فعل واقع می‌شود. این مسئله دربارهٔ فعل‌هایی اتفاق می‌افتد که به‌لحاظ ساختاری، قابل تفکیک باشند و حرف ربط بتواند آن‌ها را بشکافد و درونشان قرار گیرد. مثال:

bed ke šošd, bänış yo kiya^{16!}

وقتی که شستی، بیارش توی خونه!

وقتی که برگشتیم، دیدیم همه رفته‌اند. vä ke gerdäyim, bemudi hama bešiyand¹⁷.
خشک که شدند، جمع کنید!
be ke hošgäyand, ärčini¹⁸!

۳-۳. ساختار حروف

در دسته‌بندی ای کلی، حروف مورداستفاده در کلام گویشوران طرقی را براساس ساختار آن‌ها به دو بخش می‌توان تقسیم کرد:

الف) حروف ساده (بسیط) که تنها یک جزء دارند؛ مانند: *tä, bi, be, az, o, vali, ega(r), rä, päš(e), yo, var(e), tel(e), räšd(e), xoy(e), jir(e), fet(e), düm(e), bos(e), yä, ke, vori* و *de, di, pan(e), bar(e), qeyr(e), ba'd(e)*.

ب) حروف مرکب که بیش از یک جزء دارند و براساس تفکیک ساختاری‌شان خود به دو بخش تقسیم می‌شوند:

نخست، حروف مرکبی که اجزایشان قابل تفکیک از یکدیگر است و به دیگر سخن، کلمه یا کلمه‌هایی را می‌توان میان اجزای سازنده آن‌ها قرار داد؛ مانند: *düm(e), di ... de, bos(e) ... de, bexäter(e) ... de, yo ... de, var(e) ... de, tel(e) ... de, räšd(e) ... de, fet(e) ... de, ... de, pan(e) ... de و bar(e) ... de, mes(e) ... vori, dürü ... rä, rä*. دوم، حروف مرکبی که اجزایشان قابل تفکیک از یکدیگر نیست و به دیگر سخن، هیچ کلمه‌ای نمی‌تواند درون ساختارشان قرار گیرد؛ مانند *ba inke و pis(e) inke, bexäter(e)*.

۴-۳. حذف حروف

گویشوران طرقی در کلام خود به‌میزانی درخور توجه و بسیار بیشتر و متنوع‌تر از آنچه در زبان فارسی معیار رخ می‌دهد، به حذف اقسام حروف (اعم از حروف ربط، اضافه و نشانه) تمایل دارند و از این روی، فرایند حذف انواع حروف در جمله‌های طرقی، بسیار متنوع، پرسامد و شایسته تأمل فراوان است. الگوی حذف حروف در بخشی از جمله‌های طرقی با روند حذف حروف در زبان فارسی معیار تطابق دارد؛ اما در بسیاری از موارد، حذف حروف در جمله‌های طرقی، خاص این لهجه از گویش راجی است و براساس مقایسه با معادل فارسی این جمله‌ها می‌توان به حذف حروف در آن‌ها پی برد. شایان ذکر است که در بسیاری از موارد، گویشوران طرقی هنگام سخن‌گفتن به زبان فارسی معیار، فرایند حذف حروف درحوزه خاص جمله‌های طرقی را به برگردان آن جمله‌ها در زبان فارسی معیار انتقال می‌دهند؛ از این رهگذر مشاهده می‌شود که در کلام فارسی یک گویشور طرقی -برخلاف قاعده رایج در زبان فارسی معیار- برخی حروف در رساخت جمله‌ها حذف می‌شوند و بدین ترتیب، یکی از

حروف و برخی ویژگی‌ها و کاربردهای آن در لهجه طرقي از ... (ص ۱-۲۳)----- مژگان اصغری طرقي ۱۷

وجوه تمایز میان کلام گویشوران اصیل فارسی با گویشوران طرقي ای که به زبان فارسی معیار سخن می‌گویند، ذکر یا حذف حروف در روساخت جمله‌هایی است که این دو گروه به زبان فارسی معیار تولید و بیان می‌کنند. در ادامه، فرایند حذف حروف در موارد خاص طرقي بررسی و با ذکر نمونه‌هایی اقسام آن نشان داده خواهد شد.

الف) حذف «را»ی نشانهٔ مفعول: در زبان فارسی معیار، «را»ی نشانهٔ مفعول در روساخت بسیاری از جمله‌های حاوی فعل متعدی حذف می‌شود و از آن سوی، در روساخت بسیاری دیگر از جمله‌ها این حرف پس از مفعول می‌آید؛ اما همان‌گونه که در معرفی حرف اضافهٔ *rä* اشاره شد، یکی از ویژگی‌های مهم و درخور توجه در جمله‌های حاوی فعل‌های متعدی در لهجهٔ طرقي از گویش راجی آن است که در روساخت تمام آن‌ها (بدون استثنا) «را»ی نشانهٔ مفعول حذف می‌شود و هیچ جمله‌ای را نمی‌توان یافت که در روساخت آن، «را»ی نشانهٔ مفعول وجود داشته باشد. قطعاً این مسئله، دلایل دستوری و زبان‌شناختی بسیار مهم و شایستهٔ تأملی دارد که شاید یکی از مهم‌ترین آن‌ها ساخت کُنایی جمله‌های طرقي باشد^{۱۹}. در ادامه، چند جملهٔ حاوی فعل متعدی از محل کلام گویشوران طرقي ذکر خواهد شد تا حذف «را»ی نشانهٔ مفعول در آن‌ها مشخص شود:

من این‌ها [رو]^{۲۰} نمی‌خواستم. *mu ihäm napiyä.*
 بچه‌ش [رو] برداشت و رفت. *vač(č)ašeš ärgerat o bešo.*
 علی این‌ها [رو] نمی‌شناسه. *ali medihä neyyässa.*
 دختره [رو] صداس کن! *doti'i väješ ki!*

احتمالاً به سبب حذف بی‌قید و شرط «را»ی نشانهٔ مفعول در جمله‌های طرقي، گویشوران اصیل طرقي رود هنگام سخن گفتن به زبان فارسی معیار، غالباً تمایل دارند «را»ی نشانهٔ مفعول را به صورت مشخص و مؤکد، «را» یا به شکل کوتاه‌شدهٔ آن، یعنی «ا» تلفظ کنند و برخلاف گویشوران اصیل فارسی معیار ترجیح می‌دهند از دیگر شکل‌های این حرف، یعنی «ر» و «-ر» استفاده نکنند. مثال:

کلام فارسی گویشوران اصیل طرقي	کلام گویشوران اصیل فارسی معیار
اینا را ببین!	اینا رُ ببین!
خونه‌ش فروخت.	خونه‌ش رُ / خونه‌ش فروخت.

ب) حذف تمام یا بخشی از حرف اضافه: در این حوزه نیز کلام گویشوران طرقي نشان می‌دهد آنان به‌میزانی درخور توجه به حذف تمام یا قسمتی از این عنصر تمایل دارند. مثال:

آخرش [از]^{۲۱} دست تو از این خونه می‌رم!
äxereš das(se)²² to in kīya de ašü!
 [به] این‌ها بگو امشب ما نمی‌تونیم بیاییم.
medi väj amšev hämä našūmu tüma.
 سر [به] سر من نذار!
sar sar(e) mu mane!

päšeš ar bäläyī näya.	پاش رو [در] آسیاب بالایی گذاشته ^{۲۳} .
čorä qözä vač(č)a nate?	چرا غذا [به] بچه نمی‌دی؟
hami xov appara.	همه‌ش [از] خواب می‌پره.
to zütar(e) hämä berassäye.	تو زودتر [از] ما رسیدی.
pīše inke dotämüm bexäze, tom nediya bo.	پیش [از] اینکه دخترعموم [رو] بگیری، تو [رو] ندیده بودم.
eqzar xün jigär(e) mu makī!	این قدر خون [در] جگر من نکن!
diya(d) mu ki!	نگاه (ت) [به] من کن!
güş qäya nata.	گوش [به] حرف نمی‌ده.
itä darzin xoyed band, itä gündüj mardom!	ی سوزن [به] خودت بز، ی جوال دوز [به] مردم!
tešnij bemarku!	[از] تشنگی مُردم!
ov bebo/ gerdä (o) zimīn fūrūšo.	آب شد و [در] زمین فرورفت.
peyvand(e) bozorguneš kār bassa.	پیوند [با] بزرگان زده.
šäxeš sareš näya.	شاخ [روی] سرش گذاشته.

ج) حذف تمام یا بخشی از حرف ربط: در این حوزه، حذف حروف، بیشتر منطبق با الگوی فارسی معیار است. مثال:

nexere, amere?	[اگر] ^{۲۴} نخوری، می‌میری؟
derkim, daspämu ahmariya.	البته برخی موارد خاص طرقی هم دیده می‌شود. مثال: بیفتیم، دست [و] پامون می‌شکنه.

با توجه به توضیحات و نمونه‌های ذکرشده در این قسمت می‌توان گفت در مجموع، در کلام گویشوران طرقی، حذف نشانه مفعول، بیشتر از دیگر حروف صورت می‌گیرد و این ویژگی یکی از وجوه مهم تمایز میان طرقی و فارسی معیار است. پس از آن، حذف تمام یا بخشی از حروف اضافه، چه در موارد مشترک با فارسی معیار و چه در موارد خاص طرقی، بسیار پربسامد و درخور توجه است. درحوزه حذف حروف ربط، غالباً جمله‌های طرقی با جمله‌های فارسی معیار تطابق دارند و برخی موارد خاص طرقی نیز دیده می‌شود.

۴. نتیجه‌گیری

براساس آنچه گفته شد، مقوله حروف در لهجه طرقي از گویش راجی، کاربردها و ویژگی‌هایی خاص و درخور توجه دارد که ضرورت پژوهش درباره آن را توجیه می‌کنند، و بر این اساس، در مقاله پیش‌روی، حروف ربط، اضافه و نشانه با تمرکز بر موارد خاص طرقي واکاوی شده‌اند.

حروف اضافه خاص طرقي که در این مقاله معرفی و بررسی شده‌اند، عبارت‌اند از: di, de, di, ... di, düm(e) ... de, düm(e), bos(e) ... de, bos(e), bexäter(e) ... rä, dürü ... rä, rä, de, tel(e) ... tel(e), räšd(e) ... de, räšd(e), xoy(e), jir(e) ... de, jir(e), fet(e) ... de, fet(e), bar(e) ... de, bar(e), yo ... de, yo, mes(e) ... vori, vori, var(e) ... de, var(e), de, pan(e) ... de و pan(e). نکته درخور تأمل درباره این حروف آن است که در برخی موارد، گویشوران طرقي هنگام سخن گفتن به زبان فارسی معیار، آن‌ها را به صورت تحت‌اللفظی به فارسی ترجمه می‌کنند و در جمله‌های فارسی به کار می‌برند. به طور کلی، حروف اضافه در جمله‌های طرقي براساس جایگاهشان در جمله و متناسب با متمم‌های آن‌ها بر چهار نوع تقسیم می‌شوند: حروف اضافه پیشین، حروف اضافه پسین، حروف اضافه‌ای که گاه پیشین و گاه پسین هستند، و حروف اضافه دوجزئی که متمم میان دو بخش سازنده آن‌ها قرار می‌گیرد.

در حوزه نوع حروف ربط و کاربرد آن‌ها در جمله‌های طرقي، چندان تفاوتی میان لهجه طرقي از گویش راجی با زبان فارسی معیار دیده نمی‌شود؛ البته در برخی موارد، حرف ربط، جایگاهی لغزنده در جمله دارد و درون ساختار فعل قرار می‌گیرد.

به لحاظ ساختاری، حروف مورد استفاده در جمله‌های طرقي را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد: نخست، حروف ساده (بسیط) که تنها یک جزء دارند؛ دوم، حروف مرکب که بیش از یک جزء دارند و خود شامل دو نوع هستند: یکی حروف مرکبی که اجزایشان قابل تفکیک از یکدیگر است و دیگری حروف مرکبی که اجزایشان را نمی‌توان از هم تفکیک کرد.

حذف انواع حروف در کلام گویشوران طرقي در مقایسه با این فرایند در زبان فارسی معیار، بسیار بیشتر و متنوع‌تر رخ می‌دهد. در این حوزه، پربسامدترین حذف درباره «را»ی نشانه مفعول اتفاق می‌افتد که در تمام جمله‌های طرقي دارای فعل متعدی (بدون استثنا) حذف می‌شود. همان‌گونه که پیشتر گفته شد، فرایند حذف «را»ی نشانه مفعول در کلام گویشوران طرقي براساس دلایل دستوری قابل تأملی صورت می‌گیرد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها ساختار کنایی جمله‌های این لهجه از گویش راجی است. پس از نشانه مفعول، بیشترین گرایش به حذف حروف در جمله‌های طرقي، درباره حروف اضافه دیده می‌شود که گویشوران طرقي در بسیاری از موارد، تمام یا بخشی از آن‌ها را در کلامشان حذف می‌کنند. فرایند حذف حروف ربط در جمله‌های طرقي، غالباً با الگوی حذف حروف ربط در

زبان فارسی معیار منطبق است و البته برخی موارد خاص طرقي نیز دیده می‌شود. نکته درخور توجه در بحث حذف حروف در جمله‌های طرقي آن است که گویشوران طرقي هنگام سخن گفتن به زبان فارسی معیار، غالباً حذف‌های خاص طرقي را به فارسی معیار انتقال می‌دهند و از این رهگذر، میان جمله‌های فارسی معیار تولیدشده از سوی گویشوران طرقي با جمله‌هایی که گویشوران اصیل فارسی معیار تولید می‌کنند، تفاوتی چشمگیر وجود دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. در این مقاله، براساس خصوصیات آوایی، واژگانی و دستوری، راجی، یکی از گویش‌های منشعب از زبان فارسی قلمداد شده است که در منطقه‌های گوناگون، لهجه‌های مختلفی را دربر می‌گیرد؛ سپس براساس تفاوت این لهجه‌ها با یکدیگر (معمولاً از منظر آوایی و خیلی کم از نظر دستوری و واژگانی)، طرقي یکی از لهجه‌های منشعب از گویش راجی دانسته شده است. شایان ذکر است که صاحب‌نظران برسر ماهیت گویش راجی و لهجه طرقي با هم متفق نیستند؛ چنان‌که برخی راجی را زبان و عده‌ای نیز آن را گویش به‌شمار آورده‌اند؛ همچنین تعدادی از صاحب‌نظران طرقي را زبان، گروهی دیگر آن را گویش و بعضی نیز آن را لهجه دانسته‌اند.
۲. قسمت‌هایی که داخل پرانتز قرار گرفته‌اند، هم در طرقي و هم در فارسی، گاه ذکر و گاه حذف می‌شوند.
۳. چون این حرف اضافه از نوع پسین است، ضمیرهای شخصی‌ای که به‌عنوان متمم، پیش از آن در جمله ظاهر می‌شوند، همواره از نوع گسسته هستند. در جدول زیر، ضمیرهای شخصی گسسته و پیوسته در لهجه طرقي از گویش راجی نشان داده شده‌اند:

شخص	ضمیر گسسته	ضمیر پیوسته
اول شخص مفرد	mu	-m
دوم شخص مفرد	to	-d
سوم شخص مفرد	mī/ ī	-š
اول شخص جمع	hämä	-mu
دوم شخص جمع	šömä	-du
سوم شخص جمع	medi/ edi	-šu

۴. از آنجا که کلام گویشوران طرقي در زمره زبان گفتاری (محویره‌ای) قرار می‌گیرد، در ترجمه فارسی جمله‌ها نیز زبان فارسی گفتاری انتخاب شده است تا برگردان فارسی جمله‌ها با اصل طرقي آن‌ها انطباق داشته باشد.
۵. در ترجمه نمونه‌ها مواردی که به این صورت، بین دو قلاب قرار گرفته‌اند، عناصر حذف‌شده از جمله هستند. در ادامه مقاله درباره حذف حروف در جمله‌های طرقي به تفصیل سخن گفته خواهد شد.

حروف و برخی ویژگی‌ها و کاربردهای آن در لهجه طرقي از ... (ص ۱-۲۳)----- مژگان اصغری طرقي ۲۱

۶. گویشوران طرقي به‌میزانی درخور توجه به حذف کسره اضافه و میانجی تمایل دارند و غالباً آن را در گفتارشان حذف می‌کنند؛ از این روی، در مقاله حاضر، در آوانگاری لاتین برخی نمونه‌ها کسره اضافه و میانجی داخل پراتنز قرار گرفته است.

۷. این کلمه بسیط‌گونه از سه جزء بدین شرح ساخته شده است: di: به؛ š: او؛ ät: شکل مختصرشده از واژه vät که بن ماضی از مصدر vätmun به‌معنای «گفتن» است.

۸. این کلمه بسیط‌گونه از چهار جزء بدین شرح ساخته شده است: di: به؛ d: تو؛ äj: شکل مختصرشده از واژه väj که بن مضارع از مصدر vätmun به‌معنای «گفتن» است؛ u: شناسه فعل.

۹. مثلاً در این نمونه، شناسه š در انتهای واژه xärsüm نشان می‌دهد متمم حذف‌شده بعد از di سوم‌شخص مفرد بوده است.

۱۰. در بحث حذف حروف در همین مقاله، به‌تفصیل به این موضوع پرداخته و نمونه‌هایی از جمله‌های حاوی فعل متعدی در لهجه طرقي از گویش راجی به‌دست داده خواهد شد.

۱۱. این‌گونه کاربرد حرف اضافه «را» در نثر و نظم فارسی کلاسیک، بسیار پرسامد است و از ویژگی‌های سبکی این حوزه از زبان فارسی محسوب می‌شود. مثال:

منت خدای را- عز و جل- که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت (گلستان سعدی).

ز مادر، همه مرگ را زاده‌ایم بر اینیم و گردن ورا داده‌ایم (شاهنامه فردوسی)

۱۲. این‌گونه کاربرد حرف اضافه «را» نیز در متون نثر و نظم فارسی کلاسیک، شاخص و پرسامد است. مثال: نماز دیگر را پل آن‌چنان شد که بر آن جمله یاد نداشتند (تاریخ بیهقی).

۱۳. برای دیدن تفصیل این مبحث ر.ک: اسدی مفترح و اصغری طرقي (مقاله در دست انتشار).

۱۴. در این نمونه، شناسه m درمیان متمم (to) و حرف اضافه (rä) قرار گرفته است.

۱۵. به‌صورت معرفه، طرق موردنظر است.

۱۶. در این نمونه، حرف ربط ke فعل bedšošd را شکافته و درون ساختار آن قرار گرفته است.

۱۷. در این نمونه، حرف ربط ke فعل vägerdäyım را شکافته و درون ساختار آن قرار گرفته است.

۱۸. در این نمونه، حرف ربط ke فعل behošgäyand را شکافته و درون ساختار آن قرار گرفته است.

۱۹. ر.ک: اسدی مفترح (مقاله در دست انتشار).

۲۰. در تمام این نمونه‌ها دیده می‌شود که «را»ی نشانه مفعول در روساخت جمله‌های طرقي حاوی فعل متعدی حذف شده و از این جهت، در برگردان فارسی، نشانه مفعول داخل علامت قلاب قرار گرفته است.

۲۱. حروف اضافه‌ای که داخل قلاب قرار گرفته‌اند، در روساخت جمله‌های طرقي حذف شده‌اند و در زبان فارسی معیار ظاهر می‌شوند.

۲۲. دو واج s و e بدان سبب داخل پراتنز قرار گرفته‌اند که گاهی حذف می‌شوند.

۲۳. این جمله یک کنایه پرکاربرد درمیان گویشوران طرقي است با این مفهوم که شخص از حد خود فراتر رفته است.

۲۴. این حرف ربط هم در طرقي و هم در فارسی معیار حذف یا ذکر می‌شود.

منابع

- ۱- آقاریع، ابوالحسن. (۱۳۸۳). گویش راجی هنجن، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی - گروه نشر آثار.
- ۲- احمدی، امیر و محرابی، حجت. (۱۳۸۹). «واژگان دال بر نام اندام‌های بدن در ساختار اصطلاحات گویش راجی: یک تحلیل شناختی»، همایش بین‌المللی گویش‌های مناطق کویری ایران، دانشگاه سمنان، ص ۸۱-۱۰۱.
- ۳- اسدی مفتح، طیبه. (مقاله در دست انتشار). «هم‌تصریفی حالت مطلق و مفعولی در طرقي ازمنظر ساخت‌واژه‌توزیعی»، پنجمین همایش بین‌المللی زبان‌ها و گویش‌های ایران (گذشته و حال) - دی‌ماه ۱۳۹۹.
- ۴- اسدی مفتح، طیبه و اصغری طرقي، مژگان. (مقاله در دست انتشار). «بررسی ساخت کُنایی در لهجه طرقي از گویش راجی از منظر انگاره ساخت‌واژه‌توزیعی»، فصلنامه زبان‌پژوهی دانشگاه الزهرا.
- ۵- اسماعیلی، محمدمهدی. (۱۳۹۰). گنجینه گویش‌های ایرانی استان اصفهان ۱: گویش‌های طرقي، طاری، کشه‌ای، طامه‌ای، نظنزی، تکیه‌ای، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۶- اصغری طرقي، مژگان. (۱۳۹۸). «دستگاه صرف فعل در لهجه طرقي از گویش راجی»، فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، (۱)۵، ۲۸-۱.
- ۷- انوشه، مزدک. (۱۳۹۹). صرف در نحو: از کمینه‌گرایی تا صرف توزیعی، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- ۸- حلواچی نشلجی، عباس. (۱۳۹۰). فرهنگ گویش راجی نسلج، چاپ اول، کاشان: همگام با هستی.
- ۹- خراسانی، سعید. (۱۳۹۸). بررسی زبانی، ادبی و محتوایی ضرب‌المثل‌های گویش راجی شهرستان دلیجان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، استاد راهنما: محسن مؤمن، دانشگاه پیام نور استان مرکزی، مرکز پیام نور دلیجان.
- ۱۰- خطیب‌رهبر، خلیل. (۱۳۶۷). دستور زبان فارسی: کتاب حروف اضافه و ربط (مشمول بر تعریف و تقسیم و شرح اصطلاحات و معانی و کاربرد حروف)، چاپ اول، تهران: سعدی (سرای اخوان).
- ۱۱- دهقانیان، عباس. (۱۳۸۶). فرهنگ جامع زبان و گویش نظنز، چاپ اول، تهران: پرشکوه.
- ۱۲- رئیس‌پور، راشین. (۱۳۹۰). بررسی فرایندهای اشتقاق و ترکیب در گویش راجی هنجن، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، استاد راهنما: فریبا قطره، دانشکده ادبیات، زبان‌های خارجی و تاریخ، دانشگاه الزهرا.

حروف و برخی ویژگی‌ها و کاربردهای آن در لهجه طرقي از ... (ص ۱-۲۳)----- مؤگان اصغری طرقي ۲۳

۱۳- صفری، حسین. (۱۳۷۳). واژه‌نامه راجی: گویش شهرستان دلیجان، با پیشگفتار و یآوری فریدون جنیدی، چاپ اول، بی‌جا: بی‌نا.

۱۴- طالبی بیدهندی، علی. (۱۳۹۸). زیندا: زندگی در بیدهند نطنز، گویش بیدهندی، چاپ اول، تهران: مؤسسه آموزشی-تألیفی ارشدان.

۱۵- مجیدی، محمدرضا. (۱۳۵۴). گویش‌های پیرامون کاشان و محلات، تهران: فرهنگستان زبان ایران.

۱۶- مدرسی، یحیی. (۱۳۸۴). «پلورالیسم قومی-زبانی و هویت ملی»، نامه انسان‌شناسی، ۴(۷)، ۱۴۶-۱۲۹.

۱۷- مدنی، داوود. (۱۳۷۴). توصیف گروه فعلی گویش راجی (گویش دلیجان)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، استاد راهنما: کوروش صفوی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه علامه طباطبایی.

۱۸- ملکی، محمود. (آذر ۱۳۹۳). «بررسی فرایندهای واجی گویش راجی»، مجله زبان‌ها و گویش‌های ایرانی: ویژه‌نامه نامه فرهنگستان، ۳(۱)، ۱۵۶-۱۲۹.

۱۹- نجفی، زهره. (۱۳۹۰). «کاربرد حروف در یکی از گویش‌های محلی استان اصفهان (گویش نیسیان)»، فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران‌زمین، ۱(۳)، ۲۲۸-۲۱۱.

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال دوازدهم - شماره یکم - بهار ۱۴۰۱ - شماره پيوسته ۳۵

بن‌مایه‌های ادب‌پایداری در دو جبهه متفاوت علیه استبداد با تکیه بر اشعار

عبدالله پشیو و قیصر امین‌پور (ص ۲۵-۴۸)

یدالله پشابادی^۱

: 20.1001.1.2345217.1401.12.1.2.2

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۵/۳

چکیده

ادبیات‌پایداری در عراق و ایران وجوه هم‌سو و مشترکی داشته و دارند. رژیم بعث در عراق، جنگ نابرابر و بنیان‌براندازی علیه کردها به راه انداخت که نابودی‌های بی‌شماری در پی داشت. همچنین جنگی خانمان‌سوز علیه ایران شعله‌ور ساخت که منجر به مشکلات بسیاری شد. در این میان، شاعران حوزه پایداری، نقش بارزی در بازنمایی و دفاع از کیان ملی و میهن و میراث انسانی بر عهده داشتند. عبدالله پشیو در کردستان عراق و قیصر امین‌پور در ایران، نقش و کارکرد چشم‌گیری در این موضوع داشته‌اند و هر دو شاعر با سلاح شعر و در دو جبهه متفاوت، علیه یک استبداد و یک رژیم نبرد کرده‌اند. پژوهش پیش رو با شیوه تحلیلی - توصیفی، بن‌مایه‌های پایداری در شعر این دو شاعر را بررسی کرده است. دفاع از میهن، کرامت انسانی، امید به آینده، توصیف صحنه‌های نبرد و مشکلات و مصایب ناشی از جنگ، ستایش شهیدان و جانبازان و رزمندگان از بن‌مایه‌های موجود در شعر این دو شاعر هستند.

کلمات کلیدی: ادبیات‌پایداری، بن‌مایه، عبدالله پشیو، قیصر امین‌پور، استبداد.

۱. استادیار زبان و ادبیات‌کردی و عضو هیئت علمی پژوهشکده کردستان‌شناسی، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران.

Email: y.pashabadi@uok.ac.ir



۱. مقدمه

برخی از اندیشمندان، مهم‌ترین عوامل پدیدارگشتن گونه ادبیات پایداری را، ستمگری، استعمار و استثمار، قدرت‌طلبی، انواع تجاوز، فرهنگ‌ستیزی و سلب آزادی‌های فردی و اجتماعی می‌دانند (نک. خضر، ۱۹۶۸: ۴۸).

بنابراین می‌توان گفت که ادبیات پایداری یک پدیده درزمانی و جهانی است و در هر جامعه‌ای موجودیت و فعالیت داشته و دارد. اما به گفته منتقد معروف معاصر، غالی شگری، ادبیات پایداری به این معنای نوین پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفته است و به‌ویژه در قلمرو زبان و ادبیات عرب با شکل‌گیری رژیم صهیونیستی و دست‌درازی آن به کشورهای فلسطین، سوریه، لبنان و حتی ایران گسترش پیدا کرده است (نک. شگری: ۱۹۹۷: ۹۲-۱۰۴). این منتقد معتقد است که «ادب مقاومت به مجموعه آثاری گفته می‌شود که از زشتی‌ها و فجایع بیداد داخلی یا تجاوز بیرونی در همه حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی با زبانی ادیبانه سخن می‌گوید. برخی از این آثار پیش از رخ‌نمودن فاجعه، برخی در زمان جنگ و یا پس از گذشت زمان به نگارش تاریخ آن می‌پردازد» (همان: ۱۱). «حادثه‌های بزرگ و رویدادهایی که بازتاب و تأثیر ژرف و عمیق در زندگی و تاریخ جامعه‌های انسانی دارند، همراه با خود، فرهنگ، ادبیات، هنر و چشم‌اندازهایی تازه می‌آورند که هر چند وجوه مشترک و همخوان با حادثه‌های مشابه در تاریخ آن سرزمین یا دیگر جوامع را دارا می‌باشند، اما دارای ابعادی مشترک یا متفاوت و متمایز نیز هستند که از نگاه نکته‌یاب نقادان و پژوهشگران دور نمی‌ماند» (سنگری، ۱۳۸۰: ۹۹). شاعران گاهی از این جهت شعر می‌سرایند که عمیق‌ترین مشکلات و موانع درون خود و نیز روزگار و عقده‌های جان و روح و تاریخ خود را روایت کنند (نامیدی، ۲۰۰۲: ۱۸۱).

درحقیقت یکی از عناصر اساسی ادبیات پایداری را باید «تعهد» شمرد؛ حال این تعهد در برابر زندگانی مادی و معمولی و روزانه انسان‌ها است یا در برابر زندگانی معنوی آن‌ها. در یک نگاه کل-نگرانه، درونمایه و جان سخن شاعران پایداری، دفاع از آزادی، حفظ میهن، روشنگری، هشدار دادن و بیدار کردن مردمان در برابر تجاوز و زورگویی و استکبار است. پیداست که بسیاری از آثار ادبی، حافظ و جاودان‌کننده شکوه و قدرت ملت و پایداری، استقامت و قهرمانی‌هایش است (همان: ۱۸۳). «در این نوع شعر، شاعر بی‌عدالتی‌ها و زیاده‌خواهی‌ها را به گونه‌ای به تصویر می‌کشد که همه مردم جهان با اسطوره‌ها و نمادهای شعری او احساس پیوستگی و همذات‌پنداری می‌کنند و از همین منظر وجوه مشترک زیادی از اشعار شاعران مقاومت و پایداری در دو ملت و دو فرهنگ مجزا دیده می‌شود و گاهی نیز تفاوت‌هایی که ناشی از فرهنگ مجزای آن‌ها می‌باشد» (سنگری، ۱۳۸۰: ۹۹).

«شاعر و نویسنده ادب مقاومت برای خود نمی‌نویسد، لاف و فریب و گریز در کلام او راه ندارد. قلم در دست او برای هوشیارسازی است. او شرف کلام را می‌شناسد و آن را به بیان نارضایتی‌های

اجتماعی که مؤلفه‌های وضع ستمگرانه هستند، می‌گمارد. ادب مقاومت، واقع‌گرا است؛ یعنی به مسائل عینی زندگی بیشتر توجه دارد، آنچه را که آشناست و در زندگی روزمره می‌بیند تصویر می‌کند (رضایی، ۱۳۶۹: ۲۵). شعر پایداری کردی به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم، مسیر روشن و شیوه تازه‌ای به خود گرفت که آن هم به خاطر گسترش امپریالیزم و رشد یافتن حس میهنی در میان کردها بود (نک. مصطفی رسول، ۱۹۶۶: ۱۴۳). در ادبیات فارسی هم پیشینه این گونه ادبی بسیار درازدامن است و به دوره‌های پیشین ادب فارسی بازمی‌گردد اما در دوران معاصر رشد و تنوع بسیاری را تجربه کرده است.

۱-۱. بیان مسئله و اهداف پژوهش

در این جستار قصد داریم با روش تحلیلی-تطبیقی بن‌مایه‌های پایداری را در اشعار دو شاعر کرد و فارس بررسی کنیم. این دو شاعر عبدالله پشیو و قیصر امین‌پور هستند که هر دو در زمینه پایداری وجوه مشترکی دارند؛ از جمله هر دو به عنوان شاعر صاحب عزت نفس و اراده و احساس مسئولیت با سلاح قلم و شعر علیه استبداد صدامی پیکار کرده‌اند؛ هر دو برای رهایی انسانیت از قیود بردگی و بندگی مادی و معنوی شعر سروده‌اند؛ دشمن مشترک داشته‌اند؛ ندای مظلومیت مردمان سرزمین خویش را در منبر شعر به گوش جهانیان رسانده‌اند. از حیث آبخورهای فکری و اندیشگانی، می‌توان گفت که آشنایی وسیع هر دو شاعر با آزادی‌خواهان و مبارزان راه آزادی و انسانیت در کشورهای مختلف جهان به‌ویژه در ممالکی مانند آمریکای جنوبی، شمال آفریقا، فلسطین و شرق اروپا، و نیز بهره‌بردن از ادبیات والای جهانی، خط سیر، منش و منظومه اندیشگانی آن‌ها را به هم نزدیک کرده است. تجربه زیسته هر دو شاعر در سایه جنگ و نابرابری، گونه‌ای جهان‌بینی همسان و تا حدی همانند به آن‌ها داده است.

سرزمین اقلیم کردستان عراق، سال‌ها زیر سایه شوم جنگ و جدال و ناسازگاری سیاسی بوده است؛ به‌ویژه جنگ نابرابر استبدادی که صدام علیه این سرزمین به راه انداخت. در چنین وضعیتی ادبیاتی مجروح و جنگ‌زده شکل گرفت. بسیاری از شاعران و ادیبان در اشعار و نوشته‌هایشان متأثر از این فضا بوده‌اند. در ایران هم قیصر امین‌پور در این راستا نقش و جایگاه برجسته‌ای دارد. وی که به ملک-الشعراي جنگ معروف است (نک: توکلی محمدی و جعفری پنچی، ۱۳۹۵: ۵۶)، در سال‌های جنگ تحمیلی عراق علیه ایران همچون رزمنده‌ای، عشق و عواطف انسانی را به کالبد شعر پایداری تزریق کرده است. امین‌پور برای بیان اندیشه‌ها و مواضع پایداری خویشتن نمادها و اسطوره‌های گونه‌گونی را به خدمت گرفته است. یکی از جنبه‌های پژوهشی این جستار، نمایاندن گوشه‌ای از نزدیکی‌ها و شباهت‌های وضعیت و فضای فرهنگی و ادبی دو سرزمین است که منجر به پیدایش آثار ادبی همسو شده است.

این پژوهش با تکیه بر دیوان اشعار عبدالله پشیو چاپ ۲۰۰۱ اربیل و چند مجموعه شعر امین‌پور مانند تنفس صبح و در کوچه آفتاب، با رویکرد تبیین و تحلیل مهم‌ترین بن‌مایه‌های پایداری در اشعارشان و تشریح و تحقیق در دیدگاه‌ها و مواضع مشابه و یا متفاوتشان در امر مبارزه با ظلم و تعدی و استبداد انجام گرفته است.

۱-۲. پیشینه پژوهش

تاکنون در زمینه شعر و ادب پایداری کردی به طور کلی و در شعر عبدالله پشیو به طور خاص، پژوهش علمی قابل توجهی صورت نگرفته است. با این حال چندین نوشتار تخصصی را می‌توان در این خصوص نام برد؛ از جمله کتابی با عنوان «هژزاه‌ی بهرگری: شعر پایداری» از عبدالله یاسین آمیدی. اما پژوهش‌های متعددی درباره شعر و سبک و مضامین پایداری قیصر امین‌پور انجام شده است؛ از جمله مقاله «نماد، نقاب و اسطوره در شعر قیصر امین‌پور» (۱۳۹۲) که در آن عناصر نماد و نقاب در شعر این شاعر تحلیل و بررسی شده است. در مقاله «تحلیل تطبیقی درونمایه‌های مقاومت در اشعار سمیح قاسم، سیدحسن حسینی و قیصر امین‌پور» (۱۳۹۰) نیز در زمینه مقایسه و بررسی چندجانبه محتوای مشترک و متفاوت در اشعار این شاعران تحلیل شده است. نیز نوشتاری با عنوان «بن‌مایه‌های اجتماعی در غزلیات قیصر امین‌پور» (۱۳۹۵) به برخی بن‌مایه‌های برجسته غزلیات او مانند فراموشی ارزش‌ها، درد و رنج، آزادی، نوستالژی اجتماعی، دعوت به مبارزه و جهاد، و مفاهیمی درون‌شناختی از قبیل خوداتهامی، نکوهش نفاق و دورویی و بی‌تفاوتی و بی‌محبتی مردم پرداخته است. با این همه، به طور مقایسه‌ای هیچ‌گاه این دو شاعر در کنار هم موضوع پژوهش نبوده‌اند.

۲. بحث

۱-۲. عبدالله پشیو

شاعر معاصر کرد، عبدالله پشیو (۱۹۴۶)، درحقیقت یکی از نامدارترین شاعران ادبیات پایداری در ادب کردی است. وی در روستایی نزدیک شهر اربیل (هولیر) به دنیا آمده است. اشعار این شاعر چنان که گاهی خود نیز در شب‌شعرها و مصاحبه‌هایش ابراز داشته است، بیشتر بیان مواضع فکری و دیدگاه‌هایش در مورد مسایل و مشکلات اجتماعی و سیاسی است. با این حال اشعارش از حیث فرهنگ زبان و از بُعد ادبی و دنیای تخیل ادبی بسیار پرمایه و ارجمند هستند. وی از شاعران بزرگ نوگرای نسل پس از عبدالله گوران (۱۹۰۴-۱۹۶۲) شاعر مطرح نوگرا به شمار می‌آید (نک. وهلی و سماعیل، ۲۰۱۷: ۲۳۶ و پهبابادی، ۱۳۲۲: ۱۵۶). بیشتر همت و کوشش او در راه رهایی و رسیدن همه جوامع انسانی به آسایش و آزادی بوده و این صدا در اشعارش بسیار برجسته و غرّا است. وی بنا بر عادت، اشعارش را خود در

مراسم گوناگون و شب‌شعرها و مناسبت‌های مختلف خواننده است. زبان شعری‌اش ساده و روان و در عین حال از حیث تراکم معنایی غنی و بری از تعقید است (همان: ۲۳۷). یکی از پرآوازه‌ترین اشعارش مجموعه‌ای تحت عنوان «دوازده وانه بو منالان: دوازده درس برای کودکان» است (نک. ره‌نووف، ۲۰۱۷: ۶۷) که سرشار از مضامین ظلم‌ستیزی و هوشیارکردن کودکان نسبت به استکبار و تعدی است. وی اندیشه‌هایش را به گونه یا شکل خاصی از ادبیات محدود نمی‌کند (نک. نه‌بووفه‌وز، ۲۰۱۷: ۱۰۱).

۲-۲. قیصر امین‌پور

قیصر امین‌پور (۱۳۳۸-۱۳۸۶) در حوالی شوشتر دیده به جهان گشود. وی توفیق این را داشت که در تحصیلات عالی‌ه خویش به محضر استاد برجسته زبان و ادبیات فارسی محمدرضا شفیعی کدکنی برسد (نک. شریفیان و صادقی، ۱۳۸۸: ۴). فعالیت شعری خویش را با مجموعه‌ی در کوچه آفتاب و سپس تنفس صبح آغاز کرد. از حیث سبک شعری، اشعار وی عموماً موزون و در عین حال نوهستند. دیگر آثار وی آینه‌های ناگهان، گل‌ها همه آفتابگردانند و دستور زبان عشق است (نک. ناصری و ساعی، ۱۳۹۳: ۱۰۵).

۳-۲. بررسی بن‌مایه‌های اشعار پشیو و امین‌پور

بن‌مایه یا موتیف در ادبیات همان درونمایه، تصویر خیال، اندیشه، عمل، موضوع، وضعیت و موقعیت، صحنه، فضا و رنگ یا کلمه و عبارتی است که در اثر ادبی واحد یا آثار ادبی مختلف تکرار می‌شود (نک. پارسانسب، ۱۳۸۸: ۹؛ و پویان و امیدیان‌نسب، ۱۳۹۵: ۲۱۲۲). «بن‌مایه همچنین به عنصری تکراری در اثر ادبی گفته می‌شود» (داد، ۱۳۸۵: ۸۵). بسیاری از اشعار پایداری عبدالله پشیو، بازنمایی ستم و عداوتی است که رژیم بعث عراق به‌ویژه در دوران صدام علیه کردها به اجرا گذاشته است. در اشعار قیصر امین‌پور با پدیده فراوانی بن‌مایه‌های پایداری رویاروی هستیم. این شاعر در پرتو اوضاع و احوال مختلف با ذوق و استعداد شعری ویژه‌ای که داشته است، غنای قابل توجهی به شاخه ادبیات پایداری بخشیده است. در اشعار این دو شاعر چنان که خصلت ادبیات پایداری در سطح جهان است، نکات و بن‌مایه‌های مشترکی دیده می‌شود؛ از جمله میهن‌گرایی، آزادی‌خواهی، حق‌طلبی، فراخواندن به جهاد و مبارزه و پایداری، توصیف نبردها و حماسه‌ها و دل‌آوری‌ها، فریادخواهی، تهدید به انتقام، یادکرد جانبازان و شهیدان، دفاع از میهن و سرزمین، عدم سازش با ظلم و ظالم، بیم درگیری، ابراز ناامیدی مقطعی، امید به آینده.

۱-۳-۲. دعوت به جهاد، مبارزه و دفاع از میهن

میهن برای هر انسان آزاده‌ای مقدس است و عشق به میهن در شمار نشانه‌های ایمان آمده است و در احادیث نیز بر این مهم تأکید شده است. این امر به نسبت در شعر پایداری ارزش و جایگاه والاتری دارد. شاعر پایداری برای بیان آن، گاهی به نماد و نمادپردازی نیز دست می‌یازد؛ چراکه نماد برای بیان مراد قابلیت قوی‌تری دارد. بشیو در شعری تمثیلی میهن را چون یک عروس نمایانده و از مدافع میهن به داماد تعبیر کرده است و از او می‌خواهد که برای حفاظت و دفاع از او برخیزد:

«زاوا هه‌لسه! / هه‌لسه، رابه! / زورناکانیان ورد و خاش که / زمانه‌کانیان له ناش که!»:

zawa haŋsa! / haŋsa řaba! / zornakanyan werd u xaš ka / zemanakanyan la aš ka!

برگردان: «داماد! برخیز/برخیز برخیز! / سرناهایشان را خردوخمیر کن / زبان از کامشان برون کش!» (په‌شیو، ۲۰۰۱: ۱۱).

وی همچنین چونان یک انسان آزادیخواه، رهایی مردم از یوغ ستم و تجاوز را ندا داده است:

«هر وشه‌یی / وهک گولده‌یی / بو تفه‌نگی نازادخوا به کار نه‌یی / هدر وشه‌یی / وهک دی‌مکه ناو‌یکی بالدار / نه‌فری له بنکه‌یه‌کوه بو بنکه‌یی / چاکتر وایه نهو وشه‌یه / چه‌کمه‌ی دوژمن بس‌رپته‌وه وهک فل‌چه‌یی!»:

har wešayê/wak gullayê/bo tefangî āzadîxwa ba kar nayê/har wešayê/wak dêmka
āwêkî baldar/nafîê la benkayakawa bo benkayayê/ çakter waye aw wešaê/çakmay
dujmen besfêtawa wak felçayê.

برگردان: «هر واژه‌ای / چون گلوله / برای تفنگ آزادیخواه به کار نیاید / هر واژه‌ای / چون قطره آبی بالدار / از سنگری به سنگر دیگر پرواز نکند / بهتر آن است آن واژه / چون فرچه چکمه دشمن را بسترده!» (همان: ۱۹).

قطعه شعر بالا علاوه بر داشتن موتیف مرتبط با موضوع اصلی، از حیث زیبایی‌شناسی ادبی نیز بسیار برجسته است؛ چراکه با استفاده فراوان از آهنگ صوت‌های «ه» و «یی» موسیقی زیبا و گوشنوازی پدید آورده است.

بشیو همچنین در دفاع از میهن و به طور خاص دفاع از میراث ملی، اندیشه‌های ارجمندی دارد. در شعری ضمن هشدار نسبت به غارت‌شدن سرمایه ملی بزرگی مانند نفت و محروم‌ماندن مردم و نداشتن کمترین امکانات گرمایشی، چنین سروده است: «خوشه‌ویستم! / ... / که‌ی ره‌وایه / منالی من / سه‌رما پنجه‌ی بت‌زینی / دزی ر‌وژیش / زیری ره‌شی بسووتینی؟ / خوشه‌ویستم! / که ر‌وژی هات / وه‌لامی خو‌مان دایه‌وه / ... / نهو ر‌وژه خو‌ت مه‌شاره‌وه / تاکوو پیک‌را / یهک دهنگ، یهک پا / له ناو شریخه‌ی تفه‌نگا / له ژیر چه‌تری شه‌وه‌زه‌نگا / کوردستانی ملیونه‌ها له ناحه‌زان / بکه‌ین به کیلگه‌ی

کاره‌با/به گورستانیکی هه‌رزان/له پال تاویره‌بردیکا سه‌نگه‌ر بگرین/یا دینه‌وه ده‌ست له گه‌ردن/یا ده‌ست له سه‌ر تفه‌نگ ئە‌مرین!»:

xoşawîstem! /.../ kay řawaya/ menalî men/ sarma panjay betazênê/ dezi řožîş zêřî řařî
 besûtênê/ xoşawîstem! /ka řožê hat/walâmî xoman dayawa/aw řoża xot
 maşarawa/takû pêkřā/yak dang, yakřa/la naw řerîxay tefanga/la žer çatrî
 řewezenga/kurdistanî milyoneha le nahezan /bikeyn be kêłgey kareba/be gořistanêkî
 herzan/le pał tawêberdêka senger bigrîn/ya dêynewe dest le gerdin/ya dest Leser
 tefang emrîn.

برگردان: «محبوبم! /کی رواست/ بچه من/ دستش از سرما یخ زند/ دزدان روزه‌نگام هم/ طلای سیاه
 او را بسوزانند/ محبوبم! /وقتی روزی فرارسد/ پاسخی برای خویش یافتیم/ آن روز آماده باش/ تا با
 هم/ یک صدا و یک نظر/ در میان ترق تروق سلاح/ زیر چتر شب سیاه/ کردستان میلیونی را/ برای
 دشمنان تبدیل به مزرعه برق کنیم/ تبدیل به گورستانی ارزان کنیم/ در کنار صخره سنگی سنگر
 بگیریم/ یا دست در گردن هم بازمی‌گردیم/ و یا اینکه دست بر ماشه جان خواهیم سپرد!» (همان: ۱۱۵-
 ۱۱۶).

پشپو از شاعران عاشق‌میهن است که بیشترین و مؤثرترین شعرها را در عشق به میهن و بیان
 جایگاه آن در اندیشه و ایمان مردم سروده است. در شعر زیر انگیزه ترانه‌سرایی و ترنم خویش را میهن
 خود کردستان می‌داند و خود را بسان پدیده‌های طبیعی می‌انگارد:

«کیلگه ده‌ستری بۆ باران/ چیا بۆ هه‌لۆ/ روویار و چه‌م بۆ نه‌وه‌ستان/ خۆر بۆ ئاسۆ/ ناگر په‌رست بۆ
 ئاته‌شگه/ یا بۆ چرۆ/ ئە‌ستیره و مانگ بۆ سپیده/ منیش بۆ تو/ کوردستانم! /منیش بۆ تو»:

kêłge destrê bo baran/ Çiya bo heło/ rûbar u çem bo newestan/ xor bo âso/ âgirperist bo
 âteşge/ ba bo çiro/ estêre w mang bo sipêde/ minîş bo to/ kurdistanim! / minîş bo to

برگردان: «مزرعه برای باران/ کوه برای عقاب/ رود و جویبار برای نایستادن/ آفتاب برای افق/ آتش-
 پرست برای آتشگاه/ باد برای شکوفه/ ستاره و ماه برای سپیده آواز می‌خوانند/ من هم برای
 تو/ کردستانم! /من هم برای تو» (همان: ۸۰).

پشپو حتی اجازه نمی‌دهد و نمی‌خواهد بعد از مرگ خود و مردم سرزمینش، دشمنان وارد
 سرزمینش شوند و آرام و قرار از دشمن غاصب می‌رباید:

«تا چرای ئیمه نه‌سووتی/ ئیوه هه‌رگیز پرووناکایی نابین به چاوی خۆتان/ .../ قپمان ده‌که‌ن، قورتان به
 سه‌ر/ گه‌ر بشمرین/ .../ هه‌ر سه‌رکه‌وتووین.../ دوای مردنیش لئیناگه‌رپین/ نیشتمانمان بکه‌ن به
 مال/ لئیناگه‌رپین گوشتمان بخۆن وه‌ک قه‌ل و دال»:

ta çiray ême nesûtê/ êwe hergîz řûnakayî nabînin be çawî xotan/ qîřman deken, qurțan
 be ser/ ger bişmirîn/ her serkewtûyn/ diway mirdinîş lênageřêyn/ niştimanman biken be
 mał/ lênageřêyn goştman bixon wek qel u dał

برگردان: «تا چراغ ما روشن نباشد/ شما هرگز به چشم خود روشنایی نخواهید دید/ ما را تار و مار می‌کنید/ ای خاک بر سرتان! / ما گر بمیریم / باز هم پیروزیم / بعد مرگ نیز اجازه نخواهیم داد / میهنمان را خانه خود کنید / اجازه نخواهیم داد گوشتمان را چون کلاغ و کرکس بخورید» (همان: ۲۴۸).

یکی از بن‌مایه‌های برجسته شعر پیشو، نکوهش حزب بعث و نیروهای صدام است. او گاهی بعث را گاو نری تصویر کرده است که صبح و غروب مردمان سرزمینش را زیر می‌گیرد. شرایطی را توصیف می‌کند که بعث در میهنش به همه جا رخنه کرده است؛ به گونه‌ای که شاعر هر جا می‌رود بعث می‌بیند (نک. همان: ۱۴۴).

در مقابل، امین‌پور برای دفاع از سرزمینش ایران، نماد جنگل را به خدمت گرفته و سربلندی و نشاط و سرافرازی را از برساخت این نماد مد نظر داشته و همگان را به حفاظت و دفاع از این حوزه که مایه حفظ حیات مردم است، فرامی‌خواند. وی در شعر «قطعنامه‌ای برای جنگل» سروده است:

«طوفانی از تبر/ ناگه به جان جنگل افتاد/ و هرچه کاشته بودیم/ طوفان به باد داد/ جنگل بلند سبز/ به پا خاست/ جنگل هجوم طوفان را تکذیب می‌کند» (امین‌پور، ۱۳۹۳: ۳۲۵-۳۲۶).

یکی از تصاویر پویا و جذاب در حوزه شعر معاصر، نقش مقاومت و مبارزه است که می‌تواند به عنوان یک ابزار مطمئن برای ایستادگی در برابر هر آنچه رنگ ستم دارد در خدمت جامعه باشد. «می-توان گفت بخش اعظم شعر ناب، روح مقاومت و مبارزه‌ای است که در کالبد آن جریان دارد و آزادگان سرافراز را به سوی خود فرا می‌خواند و بی‌تردید به قول سپهری در هشت کتاب، یک قرن را به دست یک شعر می‌توان فتح نمود و شعری که در خدمت مبارزه و مقاومت جوامع باشد، در واقع شعری است در وصف خوبی و فضیلت» (منصوریان سرخگر، ۱۳۸۰: ۳۵).

قیصر امین‌پور در سروده‌ای به نام «نشان هوشیاری» چنین از میهن یاد کرده است:

«نخفته است/ که شعرش پیام بیداری است/ به سربلندی و افتادگی که خود می‌گفت/ چو آبشار و چو رود/ همیشه در وطن و کوه و دشت آن جاری است/ به روی سینۀ میهن نشان هوشیاری است» (ناصری و ساعی، ۱۳۹۳: ۱۰۹).

در این شعر نیز همانند شعر پیشو، استفاده از آواهای سوت‌دار که به‌ویژه از حرف «س» برمی‌آید، نمایان است.

در شعر دیگری به پاسداری از میهن و سرزمین خویش سفارش کرده و سروده است:

«سرمایه دل نیست به جز اشک و به جز آه/ پس دست کم این آب و هوا را نفروشد» (همان: ۱۰۹) که در این سروده از صنعت ایهام بهره برده و «اشک» و «آه» را ذکر کرده و «آب» و «هوا» را در نظر داشته است.

۲-۳-۲. میهن‌دوستی و آرزوی شهادت و مرگ در راه میهن

میهن‌دوستی از پربسامدترین بن‌مایه‌های ادبی در شعر پشپو است. گاهی در بیان و تبیین این دوست-داشتن و علاقه ذاتی به میهن با تصاویر و تخیلاتی رویاروی می‌شویم که به ندرت ممکن است به ذهن شاعری خطور کند. این تصاویر و تخیلات در مواردی دست در گردن مبالغه دارد. همچنین شاعر تشبیهاتی مفصل با ذکر جزئیات زیاد در آن آفریده است. چنانکه در شعر زیر و در بیان «قطار و واگن-های متعدد آن، ایستگاه‌ها و پیاده‌شدن و سوارشدن مسافران» اجزای این تشبیه را می‌بینیم. در توصیف و تصویر عشق و علاقه‌اش به کردستان و این‌که نخستین عشق را در آن و به خاطر آن و بر سر آن تجربه کرده است، می‌سراید:

«دلی من چه‌شنی واگونی قیتارنکه/هزار و یک ویستگدی ههیه/له ههر یه‌کی لهو ویستگانه رابوهستی/رپیواریک به‌جیی ده‌هیلئی/رپیواریک خوی تیده‌بهستی/به‌لام له‌وه‌تی دلی من بوته واگون/رپیواریکی پهستی تیاپه/دانا‌به‌زی/دانا‌به‌زی/له سوو‌چی‌کی نهم دنیا‌په/نهم رپیواره به دوا‌ی ناوی خویدا ویله/نهم رپیواره به دوا‌ی چاوی خویدا ویله/نهم رپیواره برینمه/نهم رپیواره زهرده‌خه‌نه و گرینمه/نهم رپیواره کوردستانه/لانه‌ی به‌کم نه‌فینمه»:

diñ min çeşni wagonî qîtarêka/hezar u yek wêstgey haya/La har yakê law wêstgana/fabîwastê/řêbwarêk ba cêy dahêlê/řêbwarêk xoy têdapastê/balam lawafî diñ min/bota wagon/řêbwarêkî pastî tyaya/danabazê/danabazê/la sûcêkî am dinyaya/am řêbware ba diway nawî xoyda wêla/am řêbwara ba diway çawî xoyda wêla/am řêbwara birînima/am řêbwara zardaxana w girînima/am řêbwara kurdîstana/Lanay yakam avînima.

برگردان: «دل من چون واگن قطاری است/که هزار و یک ایستگاه دارد/در هر ایستگاهی که می-ایستد/ره‌گذری پیاده می‌شود/ره‌گذری سوار می‌شود/اما از آن وقتی که دل من واگن شده است/ره‌گذر سمجی در آن سوار شده است/که پیاده نمی‌شود/پیاده نمی‌شود/در گوشه‌ای از این جهان/این ره‌گذر دنبال نام خویش می‌گردد/این ره‌گذر دنبال چشمان خویش می‌گردد/این ره‌گذر زخم من است/این ره‌گذر تبسم و گریه من است/این ره‌گذر کردستان است/آشیانه نخستین عشق من است» (په‌شپو، ۲۰۰۱: ۳۵).

یکی از زیباترین و پرتأثیرترین اشعار پشپو در عشق و علاقه به میهن، شعر زیر است که در آن حتی آسمان هیچ جای دنیا را به زیبایی آسمان میهن خود نمی‌داند:

«هاوین بوو/هاوینی کوردستان/سامال بوو/له سهر گازی پشت بووین/ئاسمان پرته‌ستیره/سهری تيمه‌ش پرخه‌يال بوو/له ناکاو پرسینک به بیرمدا هات:/ئهری نه‌ستیره‌ی تیره و هه‌نده‌ران/ههمان نه‌ستیره‌ن؟! /پیم وایه جودان/ههموویان گوتیان:/نه‌خیر جودا نین/لیرانه چون/له‌ویتنده‌ریش وان/گره‌ومان کرد/به‌یانیش چووین/له گوند پرسی مه‌لامان کرد/پاشان له شار/پرسی گه‌لیک زانامان

کرد/ئهوانیش گوتیان:/ئهوانه‌ی له‌وین/ئهوانه‌ی لی‌رن/شکی تیا نییه/هه‌مان ئه‌ستیره‌ن/ئیستاش لی‌رم/له‌هه‌نده‌ران/له‌کاتی‌کدا عوم‌ریک به‌سەر ئه‌و شه‌وه‌دا تیه‌یه‌یوه/دیسان له‌سەر گازی پشتم/چاوم له‌ناسمان بریوه/گومانی ئه‌وسام ئیستا یه‌قینه/ئه‌ستیره‌ناسی هه‌موو جیهانیش به‌گژمدا چن/ئه‌ستیره‌کانی دنیای هه‌نده‌ران/قه‌ت له‌ئه‌ستیره‌ی کوردستان ناچن:»

hawîn bû/hawîni Kurdistan/samał bû/lasar gazî peşt bûyn/asman peř astêra sarî êmaş peřxayał bû/la nakaw persêk ba bîremda hat:/arê astêray êra w handaran haman astêran?/pêm waya cudan/hamûyan gutyan:/naxêr cuda nîn/lêrana çonen/lawêndarêş wan/gerawman kerd/bayanîş çûyn/la gund persî malaman kerd/paşan la şar persî galêk zanaman kerd/awanîş gutyan:/awanay lawên/awanay lêran/şekî tya neya/haman astêran/êstaş lêran/la handaran/la katêkda omrêk basar aw şawada têpařîwa/dîsan lasar gazî peştêm/çawem la asman beřîwa/gumanî awsam êsta yaqîna/astêranasî hamû cîhanîş ba gejemda çen/astêrakany denyay handaran qat la astêray Kurdistan naçen.

برگردان: «تابستان بود/تابستان کردستان/آسمان صاف بود/به پشت دراز کشیده بودیم/آسمان پر از ستاره/سر ما هم پر از خیال بود/ناگاه پرسشی به ذهنم آمد:/راستی ستارگان اینجا و خارج/یکی هستند؟/به گمانم یکی نیستند!/همه گفتند:/خیر، فرقی ندارند/در اینجا چگونه هستند/در آنجا هم به همین گونه‌اند/بی هیچ فرقی/شرط بستیم/صبحش رفتیم/در ده از ملای ده پرسیدیم/سپس در شهر هم از دانایان بسیاری جو‌یا شدیم/همه گفتند:/ستارگان اینجا و ستارگان آنجا/بی گمان همان ستاره هستند/اینک باز در اینجایم/در خارج/در حالی که عمری از آن شب گذشته است/باز به پشت دراز کشیده‌ام/چشم بر آسمان دوخته‌ام/گمان پیشینم اینک به یقین بدل گشته/حتی اگر ستاره‌شناسان تمام جهان نیز شاکی شوند/بر این باورم: ستارگان آسمان خارج/هیچ همانند ستارگان آسمان کردستان نیستند»(همان: ۲۷۴-۲۷۵).

پشوو در شعری با ابراز دردمندی مرگ خویش را از خدای خود خواستار شده و آرزو کرده که بمیرد، اما شکست و خواری میهن خود را نبیند:

«خوایه! بارم سووکتەر کە‌ی/په‌شتم شکا/ده‌رنا‌بە‌م/ئه‌وه‌ی هه‌ستی بێ ده‌کە‌م/بۆ به‌نده‌یه‌ک زۆره زۆر/له‌جهرگه‌ی تاریکی‌دا/گه‌ردی راس‌تی ده‌بینم/وه‌ک به‌فر سپی/به‌ر تیشه‌ی خۆر/وه‌کوو په‌ره‌سه‌یلکه‌یه‌ک/... ده‌فرم/به‌ر له‌ باران و ته‌رزه/وه‌کوو هه‌سه‌ینیک/له‌ سه‌ر هه‌ستم/نارامم لێ هه‌ل‌ده‌گرئ/په‌شینه‌ی بوومه‌له‌رزه/خوایه! بارم سووکتەر کە‌ی/په‌شتم شکا ده‌رنا‌بە‌م/یا وا بکه‌ زمانم/لێی تیک چنی کۆدی سه‌رم/یا وا بکه‌/له‌ هیچ نه‌ترینگه‌ت‌ه‌وه/شعیری بێ کفنی به‌رم»

xiwaye!/barim sûtir kay/piştim şika/darnabam/away hastî pêdakam/bo bandayak zora zor/la cargay tarîkîda/gardî řastî dabînem/wak bafir sipî/bar tîşkî xor/wakû pařasêlkayak/dafirê/la baran u tarza/wakû haspêk/lasar hastim/âramem lêhaldagrê/pêşbînî bûmalarza/xiwaya! barem sûkter kay/piştim şeka darnabam/ya wa beka zamanem/lêy têk çê kodî sare/ya wa beka/la hîc natrîngêtawa/şî'ri bê kefnî barem.

برگردان: «خدیا! بارم را سبک‌تر کن / کمرم شکست / بیش از این تاب نیارم / آنچه من درکش می‌کنم / برای بنده‌ای بسیار زیاد است / در دل تاریکی / غبار حقیقت را می‌بینم / سپید چون برف / در برابر آفتاب / چونان پرستویی / پرواز می‌کنم / بیش از باران و تگرگ / همچو اسبی / شوریده احساس هستم / آرام و قرار از من برباید / پیش‌بینی زلزله / خودایا! بارم را سبک‌تر کن / کمرم شکست / بیش از این تاب نیارم / یا کاری کن زبانه / کد سرم را فراموش کند / یا چنان کن / که از هیچ پروا نکند / شعر بی کفن من» (همان: ۲۸۸-۲۸۹).

قیصر امین‌پور در این مورد اشعار فراوانی دارد و معتقد است که شهادت به شهید چنان قداستی می‌بخشد که سنگ قبرش را بوسیدنی می‌کند:

«شهادت لاله را بوسیدنی کرد / شهادت جامه را بوسیدنی کرد / بوس ای خواهرم قبر برادر / شهادت قبر را بوسیدنی کرد» (امین‌پور، ۱۳۶۳: ۹۹).

یا بنگرید به سروده دیگرش:

«پرواز بیکران کشتی‌ها / در ارتفاع ابر تماشایی است / بر سطح بی‌نهایت اقیانوس / گویی هزار کشتی کوچک / با بادبان کج‌شده می‌رانند / رفتار کعبه‌های روان / بر شاخه‌های صبر تماشایی است» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۰۹).

۲-۳-۳. ستایش دلآوری و رشادت‌ها در برابر دشمن

پشپو شکنجه و اسارت و آزار و اذیت‌هایی را که رزمندگان در راه میهن خویش تجربه کرده و زیسته‌اند، توصیف کرده است. در شعر زیر، خیالات انسان آزاده زندانی را بازآفریده است:

«له ته‌نیایدا / له به‌ندیخانه‌ی نه‌نگوسته‌چاوا / روژانی ژنیم، تیپه‌رین: / بئ ده‌نگ، بئ خواپه‌رستی / بئ نیل‌هام، بئ ژین / بئ فرمیسکی گه‌ش، بئ خو‌شه‌ویستی»:

la tanyayîda/la bandîxanay angustaçawa/rojani jînem têpaîn/bê dang, bê xiwaparestî/bê îlham, bê jîn/bê firmêskî gaş, bê xoşawîstî.

برگردان: «در تنهایی / در حبس سیه / روزهای زندگی‌ام سپری شدند / بی‌صدا، بی‌خداپرستی / بدون الهام، بدون زندگی / بی‌سرشگ زلال، بدون عشق» (پشپو، ۲۰۰۱: ۸۹).

مصیبتی که رژیم بعث عراق بر سر کردها وارد آورد، پدیده شوم و عملیات انفال و بمباران شیمیایی بود. این موضوع در شعر بسیاری از شاعران و نویسندگان کرد بازتاب یافته و هر یک برداشت و تصویری از آن تقدیم کرده‌اند. گرچه بزرگ‌ترین بازنمایی و بازخوانی و روایت این مصایب و فجایع را شاعر بزرگ دیگر، شیرکو بی‌کس (۱۹۴۰-۲۰۱۳م.) انجام داده است اما پشپو هم در این زمینه دستی در کار دارد. وی ضمن یادکرد شعری از شیرکو بی‌کس در این باره چنین سروده است:

«برام شیرکو! / که زاوه‌کدی گریانی تو / پهیامینکی وای بو هینام: / وشه‌کانی وهک پریشکی ناگر وا بوون / هی رۆزانی ناویستا بوون / خویندمه‌وه / گهلنیک گریام / گریام بو خوم / گریام بو تو / بو هه‌زاران زیندووی نیژراوی ناو گلکو!»:

berām šērko! / kajawakay geryanî to / payamêkî way bo hênam / weşakanî wak perîşkî āger wa bûn / hî řojanî āwêsta bûn / xewêndmawa / galêk geryam / geryam bo xom / geryam bo to / bo hazaran zîndûy nêjrawî naw giłko.

برگردان: «برادرم شیرکو! / کجاوه گریه^(۱) تو / بیغامی چنین برایم داشت / واژه‌هایش چونان شراره آتش بودند / مال روزهای اوستا بودند / خواندمش / بسیار گریستم / گریستم برای خودم / برای تو / برای هزاران زنده به خاک سپرده شده!» (همان: ۹۸).

امین‌پور فرهنگ‌پایداری در نبرد را با زبانی نرم و فضایی لطیف و در عین حال با شور و احساسی حماسی به تصویر کشیده است و با همین شگرد روحیه زیادی به رزمندگان بخشیده است: «مبادا خویشتن را واگذاریم / اما کوفه را تنها گذاریم / از خون هر شهیدی لاله‌ای رست / مبادا روی لاله پا گذاریم» (امین‌پور، ۱۳۷۸: ۴۵۵).

۲-۳-۴. انتقام

شاعران پایداری کوشیده‌اند با شعر خویش هراسی در دل دشمنان بیفکنند و چون تهدیدی واقعی در برابر آنان قد علم کنند. پشوو ضمن تهدید متجاوزان و زورگویان و حق‌خوران، مبارزان و مجاهدان را به انتقام گرفتن فرامی‌خواند:

«خاله! باوه‌رمان شه‌پوله / شه‌پولی پر‌قین و تو له / پهیامی راستیی ژیانه / دژی فرمیسکی گریانه / له سهرچاوه‌ی نازاره‌وه / له هیوای لادی و شاره‌وه / له قولپه‌ی خوینی زامه‌وه / له حیبری نووکی خامه‌وه / هه‌لقولا وه، زور کولا وه / له گهل ژیان تیکه‌لا وه / جم‌وجوولی نهم شه‌پوله»:

xāle! / bāweŕmān šepōle / šepōli per-qîn w tole / payamî řāstiy jiyāna / dejî fermêskî geryāna / La sarçaway āzārawa / La hîwāy ladê w šārawa / la qułpay xewênî zamawa / La hîbrî nûkî xāmawa / hałquława, zor kuława / lagał jeyan tēkaława / cemucûlî am šapola.

برگردان: «عمو! باور ما موج است / موج سرشار از کینه و انتقام / بیغام راستین زندگی است / ضد سرشگ گریه است / از سرچشمه آزار / از امید روستا و شهر / از جوشش خون زخم / از مرکب نوک قلم / برآمده است، بسیار جوشان است / با حیات درآمیخته است / تحرک این موج» (په‌شوو، ۲۰۰۱: ۲۱۳).

پشوو در بیان ستم و فشار ظلم و زور به تنگ آمده و بخشی از آزار و شکنجه‌ها و فشارهای واردآمده بر خود را تصویر کرده و نتیجه آن فشار و زور را شورش و طغیان دانسته و معتقد است که برآیند طبیعی پرشدن کاسه صبر، قیام و حق‌طلبی و سر‌بازدن از تحمل ظلم و زور است:

«من پشتیکی بریندارم/له قامچی خوم راپه‌ریوم/من لافاویکی لاسارم/لهو که نارانه هه‌لساوم/که ته‌نگیان بی‌هه‌لچنیوم/نانیشمه‌وه/نانوومه‌وه/بی‌نارامم»:

men peštêkî berîndarem/la qamcîy xom řapařiwem/men lafawêkî lasarem/law kanarana hařsawem/ka tangyan pê hařenîwem/naniřmawa/nanûmawa/bê âramem.

برگردان: «من کم‌ری زخم‌خورده هستم/که علیه شلاق خود شوریده‌ام/من سیلابی یاغی‌ام/علیه آن سواحل شوریده‌ام/که مرا در تنگنا گذاشته‌اند/فروتنشیم/خـم نخواهـم شد/آرام و قرار ندارم»(همان: ۲۴۵).

پایان ظلم و ستم در شعر پشیو با تمثیلی از وضعیت پایانی ظالمانی چون هیتلر و موسولینی تصویر گشته است: «ناغا وتی: من په‌یکه‌ری خوام کتومت/ئه‌بی گشت لا بمپه‌رستن هه‌ر وه‌کوو بت/راست بوونوه موسولینی و هیتلر له‌گۆر/وتیان: راسته ئیمه‌ش دوینی وامن ئه‌وت!»:

āřa weti:/men paykarî xewam ketûmet/abê geřt la bemparesten har wakû bet/řast bûnawa mûsûlîni w hîtlar la goř/wetyân:/řasta êmař dewênê waman awet.

برگردان: «رئیس گفت: من دقیق همان مجسمه خدا هستم/همگان باید عین بت مرا بپرستند/موسولینی و هیتلر از گور سربرآوردند/گفتند: درست است، ما هم دیروز چنین می‌گفتیم!»(په‌شیو، ۲۰۰۱: ۲۱۵). شاعر، آوازخواندن و شعرسرودن برای شیرخوارگان و کودکان را چون اهرمی استوار برای بیان دیدگاه خود و نقد از سیاست به کار گرفته است؛ پیداست که این کارکرد برای آواز و لالایی مطرح بوده و هست و از آن طریق، نگرانی‌ها و دغدغه‌های مردمان گوناگون بیان شده است(نک. مشتاق‌مهر و فیضی، ۱۳۹۹: ۹۷).

امین‌پور در این معنا چنین سروده است:

«از راه رسیده‌ایم/با قامتی به قصد شکستن/لات و منات را که شکستیم/عزّی دیگر عزیز نمی‌ماند»(امین‌پور، ۱۳۶۳: ۱۱).

بت‌شکنی به عنوان یک سنت ابراهیمی یکی از مظاهر ظلم‌ستیزی و مبارزه است. امین‌پور این امر مهم را مطرح کرده است تا هم تهدیدی برای دشمنان باشد و هم به‌منابۀ انتقام، مظاهر ستم و زورگویی را نابود کرده باشد.

۲-۳-۵. تشویق به پایداری

شاعران پایداری همواره بر این امر مهم اصرار داشته و در اشعار خویش از آن یاد کرده‌اند که مسیر پایداری، درازدامن و نیازمند استقامت همیشگی است. شاعران خود بر این موضوع تأکید ورزیده‌اند. عبدالله پشیو مردمان سرزمین خویش را از هجوم ناجوانمردانه مستکبران و زورگویان بیدار و آگاه می‌کند و به آن‌ها هشدار می‌دهد. پایداری در شعر پشیو همیشگی است، در همه اوضاع و احوال است:

«تیمه وهک درهختین/ جار همیه دهخوین/ دهخوین/ وهک شوانی دوای شوین/ بهلام له خهوشا/ بهپوهین/ بهپوهین ناکهوین»:

êma wak deraxtîn/ cār haya daxawîn/ daxawîn/ wak şewānî dewāy şawên/
bałam la xawîşā/ ba pêwayn/ ba pêwayn nākawîn

برگردان: «ما چون درخت هستیم/ گاهی می‌خواهیم/ می‌خواهیم/ چونان چوپان پس از پاس گله در شب/ اما در خواب هم/ ایستاده‌ایم/ ایستاده‌ایم دراز نمی‌کشیم» (پیشو، ۲۰۰۱: ۴۸).

پیشو به مقاومت و ایستادگی در برابر ظلم و ستم و دفاع از انسانیت و میهن، ایمان راستین دارد و از این ایمان نمی‌گذرد. این ایمان را چونان قله‌ای تصویر کرده است که بر فراز آن است و تحت هیچ شرایطی فرو نمی‌آید:

«با تریشقه بی/ با برووسکه بی/ ناسمانی ژینم/ بی/ ترووسکه بی/ با دور و پشتم/ گرمه و گاله بی/ با دیمه‌نی خوین/ بو گولاله بی/ بهیمانم داوه/ به زنجیره‌ی کیو/ که تیشکی خویری/ نزدیکه له لیو/ گدر ره‌هیله بی و/ به‌فر بیاری/ له کیوی باوهر/ ناییمه خواری»:

ba terîşqa bê/ba berûska bê/âsmanî jînem/bê terûska bê/ba dawr û peştem/germa w
gala bê/ba dîmanî xewên/bo gułała bê/paymanem dawa/ba zencîray kêw/ka tişkî
xori/nezîka la lêw/gar řahêla bê w bafir bebarê/la kêwî bawar/nayêma xewarê.

برگردان: «بگذار صدای ابر بیاید/ بگذار رعد و برق باشد/ آسمان زندگی‌ام/ بی‌پرتو باشد/ بگذار دوروبرم/ پرخروش و پرصوت باشد/ بگذار منظره خون/ برای شقایق باشد/ عهد بسته‌ام/ با سلسله جبال/ که پرتو آفتاب/ به لبانش نزدیک است/ که اگر طوفان و تندباد باشد/ برف ببارد/ از کوه ایمان/ من فرود نیایم» (همان: ۱۷۸).

در نظر پیشو، کوه نماد پایداری است و همواره باید همراه او باشد:

«به‌ندیهک تا سه‌ر حوکم دراین/ سندم له بی بی بی و کله‌پچه له دست/ له زینداتیکی تهنگ
ئاخرایی/ چهند سوارچاکانه خه‌و به نه‌سپی شی و باوه ده‌یینی/ چهند منالانه خه‌و به نه‌سپیره و گیاه
ده‌یینی/ منیش شه‌و نیبه/ وهک ئه‌و به‌ندیه/ خه‌و به هیژیکی واوه نه‌یینم/ که من بو چیا، یا چیا بو من
بیینی»:

bandîyak ta sar hûkem derabê/Sendem la pêy bê w kalapça la dast/la zîndanêkî tang
âxenrabê/çand sewarçakana xaw ba aspî şê w bawa dabînê/çand menalana xaw ba
astêra w geyawa dabînê/menîş şaw neya/wak aw bandîya/xaw ba hêzêkî wawa
nabînem/ka men bo çeya, ya çeya bo men bènê.

برگردان: «زندانی‌ای با حکم ابد/ دست و پا در غل و زنجیر/ به زندانی کوچک افکنده‌شده
باشد/ چقدر چابکانه رؤیای اسب راهوار و باد را می‌بیند/ چقدر کودکانه رؤیای ستاره و گیاه را می-
بیند/ من هم هر شب/ رؤیای چنین قدرتی را می‌بینم/ که مرا به کوه می‌برد/ یا کوه را برای من می-

آورد)) (همان: ۶۳). همچنین در شعری نسبت به آمدن و هجوم خونخواران و زورگویان متجاوز هشدار داده و مردم را آگاه کرده است (نک. همان: ۱۲).

در اشعار امین‌پور نیز چنین مناظر و اندیشه‌هایی دیده می‌شود. شعر «حکم آغاز طوفان» امین‌پور چونان مانیفستی است برای این منظور. در این شعر وی مردمان زمان خود از هر نسل و قشری را به مبارزه و دفاع از کیان میهن فرامی‌خواند. حتی در یک نگاه فرازمانی می‌توان ندای او را به نسل‌های آینده هم تسری داد:

«نسل در نسل / از تبار جنون / پشت در پشت» (امین‌پور، ۱۳۹۳: ۳۴۵).

وی همچنین با افتخار از مردمان سرزمین خویش یاد می‌کند؛ چراکه گرچه ممکن است به‌ظاهر خسته و مانده از فشار جنگ به نظر آیند، با این حال نستوه و همواره پایداری دارند:

«اینان هر چند بشکسته زانوان و کمرهایشان / استاده‌اند و نستوه» (همان: ۳۴۵).

شایان ذکر است که در حوزه ادب‌پایداری، نفس «پایداری» خود یک امر است و اصرار و مداومت بر آن امری دیگر است؛ بدین معنی که از یک سو گام‌نهادن در این مسیر مهم، حیاتی و سرنوشت‌ساز است و از دیگر سو، ماندگاری بر آن و کوشش برای به مقصود رساندنش هدفی والاتر است. شاعران با متذکرگشتن این موضوع به همگان خود را در صف مقدم آن نشانده و نمایانده‌اند.

۲-۳-۶. توصیف اوضاع جنگ

پیدا است که جنگ با گرسنگی و برهنگی و فقر و بینوایی همراه است و این‌ها ره‌آورد‌های جنگ هستند. پشیو چنین پدیده‌هایی را بارها بازنموده است. وی به بینوایان و اوضاع و احوال آن‌ها زیر سایه نحس جنگ بسیار توجه داشته است:

«پیناکنم / تا نه و پرژه‌ی هه‌زاره‌کان / مامزی خنده راو نه‌کهن / بو لیوی لادی و شاره‌کان / که نه‌وم دی / نه‌وسا منیش وه‌کوو نه‌وان / وه‌کوو شنه‌ی گوله‌گنم / وه‌کوو ناره‌قه‌ی ناوچه‌وان / له ناخه‌وه پینه‌که‌نم»:

pênakanem/ta aw řojay hajaran/mamezî xanda řaw akan/bo lêwî ladê w řarakan/ka awam dî/awsa menîş wakû awan/wakû řenay guľaganem /wekû āraqay nawčawan/la naxawa pê akanem.

برگردان: «نمی‌خندم / تا روزی که بینوایان / آهوی خنده شکار کنند / از برای لبان روستاها و شهرها / چون آن را دیدم / آن‌گاه من هم چونان آن‌ها / چونان ترنم گل گندم / چونان عرق پیشانی / از ته دل می‌خندم» (په‌شیو، ۲۰۰۱: ۹۵).

وی در شعری زرتشت را پشت و پناه بینوایان دانسته است:

«برام شیرکو! / له تتوکی فرمیسکتا / زه‌رده‌شتم دی / باوه‌شی خوئی نه‌گرته‌وه / بو هه‌ژار و چه‌وساوه‌کان»:

beram řerko! /La tenokî fermêskta/zardařtem dî/bawařî xoy agertawa/bo hajar u çawsawakan.

برگردان: «برادرم شیرکو! / در قطره اشکت / زرتشت را دیدم / که آغوش خویش را گشوده بود / برای تنگدستان و ستمدیدگان» (همان: ۹۹).

وی همچنین گرسنگی را نیز بسیار بازنمایانده است:

«خوشه‌ویستم! / که شهو دادی / ... / هاوار نه‌کم: / برسیم... برسیم!»:

xoşawîstem! / ka şaw dadê / hawar akam: / bersîm... bersîm.

برگردان: «محبوبم! / شب که فرامی‌رسد / فریاد می‌زنم / گرسنه‌ام... گرسنه‌ام!» (په‌شیو، ۲۰۰۱: ۱۱۸).

فضای جنگ و خیال آن حتی در خواب نیز شاعر را رها نمی‌کند. از این روست که شعری با این مضمون آورده است:

برگردان: «از وقتی هستم / خواب می‌بینم / ... / گاهی خواب جنگ ستارگان / چرنوبیل، حلبجه ویران / نقاب مایکل جاکسون / انسان رویاندن در شیشه / اینترنت / سوراخ شدن لایه ازن / دنبالم می‌کنند... زهره‌ترکم می‌کنند» (په‌شیو، ۲۰۰۲: ۱۲۷).

این دو شاعر، جنگ و ویرانی‌ها، آوارگی‌ها، خرابی‌ها و بلایای آن را با پوست و گوشت و استخوان لمس و تجربه کرده و طعم تلخ آن و مرارت‌های پس از آن را چشیده‌اند. همچنین با مردمانی که قربانی این بلا بوده‌اند زیسته‌اند. بنابراین با عمق و هیجان و انگیزشی راستین این موضوع را در اشعار خویش بازتاب داده‌اند. بسا که کوشیده‌اند مرهمی بر درد جانکاه و دل آرام‌میده مردمان سرزمین خویش بنهند چنانکه در شعر «شعری برای جنگ» از امین‌پور می‌خوانیم:

«بگذار که شعر من هم / چون خانه‌های خاکی مردم / خرد و خراب باشد و خون‌آلود / باید که شعری خاکی و خونین گفت» (امین‌پور، ۱۳۹۳: ۳۸۲-۳۸۳).

او سخن گفتن از دردهای ناشی از ویرانی و رنج مردم از اثر آن را رسالت خویش می‌داند. به همین خاطر است که گوشه‌هایی از این تراژدی را چونان تصویرگری ماهر در شعر خویش گنجانده است: «می‌خواستم شعری برای جنگ بگویم / شعری برای شهر خودم، دزفول / دیدم که لفظ ناخوش موشک را باید به کار برد / اینجا دیوار هم دیگر پناه کسی نیست، / بلکه گوری است که استاده است / من از درون سینه خبر دارم / از خانه‌های خونین / از قصه عروسک خون‌آلود / از انفجار مغز سری کوچک / بر بالشتی که مملو رؤیاهاست / رؤیای کودکانه شیرین» (همان: ۳۸۵).

۷-۳-۲. حمایت از ستمدیدگان در هر گوشه دنیا

ادب پایداری هیچ مرز و حدی ندارد؛ پدیده‌ای فرامرزی و فراملیتی است. در هر گوشه‌ای از این پهنه هستی ستمی اتفاق بیفتد، ستمکار و ستم‌دیده‌ای هست و همین خود دست‌مایه شاعر پایداری است؛ چراکه شاعر پایداری خود را در برابر هر انسانی و در برابر هر احساس و مقوله انسانی مسئول می‌داند.

پشبو با ستم و ظلم در هر جای دنیا همدردی کرده و همذات‌پنداری نشان داده است. هر جا نشانی از استکبار و غصب و ظلم و زورگویی بوده، به آن واکنش نشان داده است. چنانکه آثار ظلم و ستم هیتلری در سرزمین‌های لهستان را تصویر کرده است:

«وارشو! نئی شازنه قژسه‌وزه‌که! / نهمشه و ده‌رۆم / بینه ماچ کم ئو کولمهی دهیان به‌هاره / جیی پنوکی / پیشله‌یه‌کی ترسنوکی / وه‌ک هیتلری پیوه دیاره»:

waršo! / ey şajena qejsawzaka / amşaw dařom / bêna maçkam aw kułmay dayan bahara / cêy řenûkî / peşilayakî tersnokî / wak hîtlarî pêwa deyara.

برگردان: «ورشو! / ای ملکه سبزمو! / امشب می‌روم / بیا بیوسم آن گونه‌ای را که ده‌ها بهار است / نشان خراش چنگ / گره‌ای ترسو / چون هیتلر بر آن پیداست» (پشبو، ۲۰۰۱: ۶۴-۶۵).

وی همچنین بسیار به مسئله فلسطین توجه داشته، با مردمان این سرزمین همدردی کرده و احساسات ناب خویش را ابراز کرده است. در شعر زیر چندین جبهه پایداری جهان را به هم پیوند داده و از فلسطین به ویتنام و آفریقا و اریتره و سرزمین چه‌گوارا سفر کرده و عهد بسته است که صدها چون چه‌گوارا را زنده کند. در این شعر مبارزه با استکبار جهانی آمریکا و سلطه‌گرایی آن نیز مشهود است: «چند حز نه‌کم / منی کوردیش، ناده‌مزادیکی سهر به‌ست بم / به‌چهلین و کوشی کوردی / له‌چپاکانی فه‌له‌ستینا، چه‌ک بده‌ست بم / هیرش به‌رم / بو سمر ئو بووکه‌شوشاندی / بو سمر ئو داله‌ تووشاندی گوشتی کوریپی ساوا ئه‌خۆن / مزگه‌وته‌کان، کلپسه‌کان به‌خوین ئه‌شۆن! / چندن حز نه‌کم / بژینمه‌وه داستانه‌کهی سه‌لاحددین / دیسان وه‌کوو بوومه‌له‌رزه / راچله‌کینیم دلئ زه‌مین / تاو بسینم وه‌ک فه‌رتنه‌ / له‌سهر لئوی خاچپه‌رستان / رپیشه‌کیش کم زه‌رده‌خه‌نه / به‌لام چ بکه‌م / خوشم ئه‌مرو و ده‌ست به‌ستم / داگیرکه‌ران ناهیلن بجوئی جه‌ستم / ... / به‌لام په‌یمان / هه‌زار په‌یمان / له‌دوارۆژا / که‌خۆم بینی / که‌سیکم نایی به‌گزا / ... / ئه‌وسا منیش وه‌ک کوردیکی خاوه‌ن گیان / چه‌ک هه‌لگرم / بو‌ههر که‌سیک بلئ ژیان / په‌یمان / په‌یمان / که‌رزگار بووم / له‌و گه‌رده‌لوه‌لی تیی که‌وتووم / ئه‌وسا برۆم / تا‌له‌خاکی فه‌له‌ستینی ناسمان‌گه‌شا / نه‌ک ههر له‌وئ / له‌جنگه‌له‌چه‌رکانی ناو قیننما / له‌ئه‌فریقای قوله‌ره‌شا / له‌ئه‌رتیرای بی به‌ه‌ارا / له‌ههر خاکیک دۆلار بژی / بژینمه‌وه سه‌د گیهارا»:

çand haz akam/menî kurdiş, ādamzadêkî sarbast bem/ba çalên û kawşî kurdi/la çeyakanî falastîna, çakbadast bem/hêreş barem/bo sar aw bûkaşûşanay /bo sar aw dała tûşanay goştî korpay sawa axon/mezgawtakan, keleşakan ba xewên aşon! /çand haz akam/bejînmawa dastanakay salahaddîn/dîsan wakû bûmalarza/raçlakênem defî zamîn/taw besênem wak fartana/lasar lêwî xaçparestan/rişakêş kam zardaxana/balam ê bikam/xoşem amro wa dast bastam/dagîrkaran nahêten becûlê castam/balam payman/hazar payman/la dewa roja/ka xom bîni/kasêkem nayê ba geja/awsa meniş wak kurdêkî xawan geyan/çak hağgerem/bo harkasêk belê jeyan/payman/payman/ka řezgar bûm/law gardalûlay têt kawtûm/awsa beřom/ta la xakî falastînî āsman gaşa/nak har lawê/la cangala çerakanî naw vîtnama/la Afrîqay qulařaşa/la arîteryay bê bahara/La har xakêk dolar beji/bejînmawa sad gîvara.

برگردان: «چقدر دوست دارم / من کرد هم همچون انسانی آزاده / با پوشش و کفش کردی / در کوه‌های فلسطین سلاح به دست باشم / یورش ببرم / بر سر آن عروسک‌ها / بر سر آن کرکس‌های خشن که گوشت بچه نوزاد می‌خورند / مساجد و کلیساها را با خون می‌شویند / چقدر دوست دارم / باز بیافرینم داستان صلاح‌الدین را / باز چون زمین‌لرزه / بر آشوبم دل زمین را / شتاب گیرم طوفان آسا / بر لب صلیبیان / هر زهرخندی را ریشه کن کنم / اما چه کنم؟ / من خود امروز یوغ در دستم / غاصبان امکان تحرک از من بسته‌اند / اما عهد باشد / هزار عهد / بعدها / وقتی خود را رها یافتم / چنان که کسی عارضم نگردد / آنگاه من هم، چون یک کرد صاحب اراده / تفنگ برگیرم / برای هر کسی که خواهان حیات باشد / عهد باشد / عهد / که چون رهایی یافتم / از طوفانی که در آنم / آنگاه بروم / تا در خاک فلسطین درخشان آسمان / نه فقط در آنجا / بلکه در جنگل‌های انبوه ویتنام / در آفریقای سیاه / در اریتره بی - بهار / در هر سرزمینی که مسکن دولا باشد / صد چه گوارا را زنده کنم» (همان: ۱۰۹-۱۱۱).

وی همچنین یادی از مارتین لوترکینگ هم کرده و چون نمادی از پایداری و دفاع از حق حیات او را ندا داده است و فریاد یکسانی و برابری اش را مکرر کرده است: «ئهی لوترکینگ! / رده‌شی گزنگ! / شووره‌ی ناشتی و برایتی / ده‌روون کانگای نازیته‌ی / پیدامبهری پیست‌ره‌شکان / پاریزه‌ری بی - به‌شکان / تو کوژرای زوو / تاوانیشت همر ئه‌وه بوو / وتت: ئه‌بی ... ئه‌بی له ژین / به یکسانی همموو بژین!»:

ay lotarkîng/raşı gezeng/sûray âştî w berayati/darûn kangay âzayati/payambari/pêst
raşakan/parêzari/bê başakan/to kujray zû/tawanişet har awa bû/wetet: abê ... abê la
jîn/ba yaksanî hamû bejîn.

برگردان: «ای لوترکینگ! / سیاه شفق! / ای دیوار صلح و برادری! / ای کان آزادگی و دلآوری! / پیغمبر سیاه‌پوستان! / محافظ بی‌نصیبان! / تو زود کشته شدی / گناهت هم فقط این بود / که گفتی: باید در زندگی / همگان یکسان باشند!» (همان: ۱۶۹).

در شعر امین‌پور نیز مردم فلسطین و ستمی که بر آنان و سرزمینشان رفته است، حضوری گرم دارند. در شعری که برای این سرزمین سروده است پنجره را چون نماد رهایی برای آن‌ها در نظر گرفته است:

«در انتهای کوچه شب زیر پنجره / قویم نشسته خیره به تصویر پنجره» (امین‌پور، ۱۳۹۳: ۳۴۸).

پنجره در این شعر نشان رهایی و پرگشودن در فضای بیکران آزادی است. امین‌پور هیچ‌گاه ملت و سرزمین فلسطین را فراموش نکرده است:

«آن کبوتر که یار من و توست / خسته در انتظار من و توست / ما که مرغان دشت بلاسیم / با غم یکدیگر آشناییم» (همان: ۴۹۸).

پیداست که شاعر در هر شرایط و موقعیتی حتی سخت‌ترین تنگناها و بحران‌های جنگ و جنگ‌زدگی از دیگر ملت‌ها و سرزمین‌های تحت ستم، به‌ویژه فلسطین غافل نبوده و توجه خاصی به آن نشان داده است. حس انسان‌دوستی و نوع‌دوستی شاعر مرزها را درنور دیده و به نقاط دیگر جهان رسیده و دیدی بسیار وسیع و فراگیر به شاعر بخشیده است تا نسبت به هر عنصر و نشانی از پایداری در هر گوشه‌ای از دنیا حساسیت و واکنش نشان دهد.

۲-۳-۸. امید بن‌مایه زندگانی و امید به آینده و آیندگان

بدیهی است که در سایه جنگ و ستم و نابرابری، دل‌ها همه پژمرده، روان‌ها پریشان و خاطرها رنجور است. با این حال در بستر اجتماع، شمع امید همواره پابرجا خواهد بود. شاعر کسی است که این شمع را می‌پروراند و روشنی‌بخش‌ترش می‌کند. آن را نماد معانی و اهداف و آرزوهای بزرگ می‌کند. در پرتو آینه، آسایش و آرامش و صلح پایدار را می‌بیند و به نمایش در می‌آورد و آن را فراراه مبارزان و ستمدیدگان قرار می‌دهد.

پشپو امید به آینده را در نسل بچه‌ها جویا می‌شود و آن‌ها را مالکان فردا می‌داند و امید دارد که ناجیان جوامع در میان آن‌ها سربرآورند:

«منالکان! / تپوهن زه‌لکاو / ده‌شده‌قینن / تپوهن نو / بوممه‌لرزانه‌ی / سبه‌ی کانی / ده‌تقینن / ... / منالکان! / له ناگردانی چاوتانا / من چاوه‌رپی زه‌رده‌شتیکم / بی، جی بهو بتانه لهق / کا / من چاوه‌رپی چه‌خماخه‌ی ناویستاییکم / بی جهرگی تاریکی شهق کا»:

menalakan! / êwan zalkaw daşlaqênen / êwan aw bûmalarzanay / sebay kanî dataqênen / menalakan! / la âgerdanî çawtana / men çawařêy zardaştekem / bê, cê baw betana laq ka / men çawařêy çaxmaxay âwêstayêkem / bê cargî tarîkî şaq ka.

برگردان: «بچه‌ها! / این شماست که آرامش برکه را بر هم می‌زنید / این شماست آن زمین‌لرزه‌ای که / فردا چشمه‌ها را منفجر می‌کند / بچه‌ها / در آتشدان چشمانتان / من منتظر زرتشتی هستم / بیاید، آرامش بت‌ها را بر هم زند / من چشم‌به‌راه جرقه اوستایی هستم / بیاید دل تاریکی را بشکافد» (پشپو، ۲۰۰۱: ۲۳۰-۲۳۳).

وی به بچه‌ها امید می‌ورزد و آن‌ها را نابودگر دشمنان و مهمات آن‌ها می‌داند:

«زور تکایه / بو نو منالانی تیمهش / بووک‌ه‌شووشیمان / دهس کدوی / وه‌کوو هممو منالانی نهم / دنایه / فیریان بکن رایانینن / تانگ و تپی داگیرکران / تیک‌بشکینن»:

zor tekaya / bo aw menalanî êmaş / bûkaşûşayan daskawê / wakû hamû mrnalani am denyaya / feryan bekan řayan benen / tang û topî dagîrkaran / tîkbeşkênên.

برگردان: «خواهشمند است/بگذارید بچه‌های ما هم/عروسک داشته باشند/همانند تمام بچه‌های دنیا/یادشان دهید، چنان بارشان بیاورید/تانک و توپ غاصبان را/درهم بشکنند» (همان: ۲۴۰).
 بچه در نگاه پشیمو جایگاه بسیار ویژه‌ای دارد. بچه در نظر او سمبل امید به آینده است. در برابر بچه دچار هیبت و خوف می‌شود. آن‌ها را به مثابه نسل آینده صاحب قدرت و مایه امید می‌داند:
 «له زور کلیسه‌ی دنیا/بهرامبر نه‌لتار وه‌ستاوم/له میحرابی زور مزگه‌وتا/سام دایگرتووم،
 حه‌په‌ساوم/به‌لام/هیچ نه‌لتاری، هیچ میحرابی/وه‌ک مائی زاروتیانووستوو/بو من سامی نه‌بووه و
 نابئی»:

la zor kelêsay denyada/baranbar altar wastawem/la mîhrabî zor mezgawta/sam daygertûm, hâpasawem/baalam/hîc altarê, hîc mîhrabê/wak maî zaro teya nûstû/bo men samî nabûwa w nabê.

برگردان: «در بسیاری از کلیساهای دنیا/در برابر پیکر ایستادم/در محراب بسیاری از مسجدها/مات و مبهوت ایستادم/اما هیچ پیکری، هیچ محرابی/چونان خانه‌ای که بچه‌ای در آن خسیبده است/در نظر من هیبت و شکوه نداشته است و نخواهد داشت» (همان: ۸۱).

پشیمو ضمن تصویر نمادآمیز و رمزآلود در ورای جنگ و ناآرامی و نابودی، آرامش و رویش نسل نوین را بازنموده است: «له کاتیکا/له سه‌روه/له لووتکه‌کان/توف و زریان/له ده‌وه‌ن و داران وه‌ردین/خه‌مت نه‌بئ/له بنه‌وه/له دژله‌کان گیای نه‌وخیزه و گو‌پکه ده‌ردین»:

la katêka/la sarawa/la lûtakan/tof v zeryan/la dawan û daran wardên/xamet nabê/la benawa/la dolakan geay nawxîza w gopka dardên.

برگردان: «در آن هنگام/که در بالا/در قله‌ها/طوفان و باد/درخت و گیاهان را طعمه خویش کرده است/نگران نباش/در پایین دست/دره‌ها گیاهان نورسته و شکوفه می‌رویند» (همان: ۲۶۷).
 امین‌پور تصویری از پرنده‌ای با قفسی در منقار بر ساخته است که برای بیان رهایی و دست یافتن به آزادی به کار گرفته است:

«پرنده نشسته روی دیوار/گرفته یک قفس به منقار» (امین‌پور، ۱۳۹۳: ۳۲).

امید در چنین فرگردی موج می‌زند. امید به روزی که کسی در قید اسارت نباشد؛ پرنده‌ای در بند قفس نباشد؛ جنگی در میدان نباشد؛ آرامش و صلح و صفا همه جا را آکنده باشد. وی برای تحقق چنین رؤیایی طرحی دارد:

«شهیدی که در خاک می‌خفت/سرانگشت خود بر خاک می‌زد و می‌نوشت/دو سه حرف بر سنگ/به امید پیروزی واقعی نه در جنگ، که بر جنگ!» (همان: ۱۷).

نکته نغزی که این شاعر در دنیای معانی شعری آفریده است، «پیروزی بر جنگ نه در جنگ» است که هدفی انسانی و بسیار والا است. گذار انسان از توخس به تمدن و انسانیت محض را می‌نمایاند. روزی که جنگ از بین برود و انسان بر این پدیده شوم غالب آید.

۲-۳-۹. ستایش جانبازان و شهیدان

مبارزان راه آزادی و ایثارگرانی که هستی خود را به میدان نبرد آورده‌اند و در میدان مبارزه جان باخته‌اند، نماد عظمت و افتخار و الگوی فداکاری هستند. شاعران به ستایش و تحسین مردانی می‌پردازند که رشادتها و دلآوری‌هایشان در میدان جنگ، ریشه در اندیشه و آرمان عمیق اصل و تبارشان دارد؛ مردانی نسل در نسل از زخم و خون و پشت در پشت از تبار جنون. شاعر با درآمیختن اندیشه‌های دینی و ملی برای شور و عشق رزمندگان و تجلیل و تکریم آنان بهره برده است.

پشپو شاعر، محبت و عشق به میهن را در ذره‌ذره وجودش آمیخته کرده؛ به گونه‌ای که حتی پس از شهادتش نام میهن از او جدا نخواهد شد:

«کاتی خویتم فرک‌ی کرد و / وه‌کوو چه‌پکه گریک پڑا به سهر عهردا / جه‌لادله‌کان / هاتن، په‌نجه‌یان تی- وه‌ردا / هاتن چیلکه‌یان تی‌وه‌ردا: / پیتی ناویکی سهربراو / نه‌خشه‌ی ولاتیکی دزراو / تیکه‌لا و بوون وه‌ک تان‌ویو / یه‌کالایان نه‌کرده‌وه / ههرچه‌ند په‌نجه‌یان تی‌وه‌ردا / ههرچه‌ند چیلکه‌یان تی‌وه‌ردا»:

katê xewênem feřkay kerd û/Wakû çapka girêk peja ba sar 'arda/caladakan/haten, pancayan têwarda/haten êilkayan têwarda/pitî nawêkî sar beřaw/naxşay weřatêkî dezraw/têkařawbûn wak tanûpo/yakařayan nakerdawa/harçand pancayan têwarda/harçand êilkayan têwarda.

برگردان: «وقتی خونم فوران کرد و / چون شعله آتش بر زمین پخش شد / جلادان / آمدند دست در آن گرداندند / آمدند چوب در آن گرداندند / حروف نامی ذبح‌شده / نقشه سرزمینی دزدیده‌شده / چون تاروپود در هم آمیختند / از هم بازش نکردند / هرچند دست در آن گرداندند / هرچند چوب در آن گرداندند» (پشپو، ۲۰۰۱: ۳۰).

پشپو از مادر داغ‌دیده شهیدان یاد کرده و ضمن یک تشبیه مقلوب، تصویری از گریه و ناراحتی آنان ارائه داده است:

«لهو رۆژه‌وه له‌گه‌لما نیت / سبه‌ینان خۆر دره‌نگ هه‌لدی / نه‌ستیره‌کان / چاوی دایکی شه‌هیدانن، کز ده‌سووتین»:

law řojawa lağalma nît/sebaynan xor derang hařdê/astêrakan/çawî daykî řahîdanen, kez dasûtên.

برگردان: «از روزی که با من نیستی / صبح‌ها آفتاب دیرتر برآید / ستارگان / چشمان مادر شهیدانند / ضعیف و کم‌سو هستند» (همان: ۵۴).

پشپو شهیدان را مایه سربلندی و سرفرازی خود و مردمان سرزمین خود می‌داند (همان: ۱۴۲).

«دو جسد افتاده‌اند: / جسد دو برادر / دو رؤیای چون هم، دو رنگ متفاوت» (همان: ۱۴۸).

یکی از معروف‌ترین اشعار پیشو، شعر «سرباز گمنام» است که فراوانی شهید گمنام در میان ملتش را به خوبی بازنمایانده است:

«که وه فدئ ده چینه شوینئ / بو سهر گوړی سهر بازی ون / تاجه گولینه یهک دینئ / نه گهر سبهی وه فدئ بیتنه
ولاتی من / لیم بیرسنئ: کوانئ گوړی سهر بازی ون؟ / ده لیم: گوره م! / له کناری ههر جوگه یئ / له سهر
سه کوی ههر مزگوتئ / له بهر ده رگای ههر مائی / ههر کلئسه یئ / ههر نه شکوتئ / له سهر گابهردی ههر
شاخی / له سهر درهختی ههر باخی / له م و لاته / له سهر ههر بسته زه مینئ / له ژیر ههر گزه
ناسمانئ / مه ترسه، که میک سهر داخه و تاجه گولینه کهت دانئ!»:»

ka wafdê daçêta şwênê/bo sar goŕy sarbazî wen/tacaguŕinayak dênê/agar sebay
wafdê bêta/welatî men/lêm bepersê: kewanê goŕî sarbazî wen?/dalêm: gawram!/La
kanarî har cogayê/lasar sakoy har mezgawtê/labar dergay har malê/har kelêsayê/har
aşkawtê/lasar gabardî har şaxê/lasar deraxtî har baxê/lam welata/lasar har besta
zamînê/la jêr har gaza âsmanê/matêrsa, kamêk sar daxa w tacaguŕinakat danê.

برگردان: «وقتی هیبتی به جایی می‌رود/برای زیارت مزار سرباز گمنام/تاجی از گل با خود می-
آورد/اگر روزی هیبتی به سرزمین من آید/از من بپرسد: کجاست مزار سرباز گمنام؟/گویم:
سرورم!/در کنار هر جویباری/بر سکوی هر مسجدی/دم در هر خانه‌ای/هر کلیسایی/هر
غاری/روی صخره هر کوهی/بر سر درخت هر باغی/در این سرزمین/بر روی هر و جب زمین/زیر
هر متر از آسمان/نگران نباش، اندکی به پایین بنگر و تاج گلت را بر زمین بگذار!» (همان: ۸۳).

وی همچنین در شعری، احساسات و عواطف یک انسان آسیب‌دیده از جنگ را به تصویر کشیده
است: «کدام یک را بردارم؟/کدام را نجات دهم؟/این یکی بیمار است و نوگل خندان/آن یکی تازه
تاتی تاتی راه می‌رود/چشمانش پرپر تو، زبانش پرواژه/من اما دو دست داشتم/یکی را بعث ربود/یکی
بازمانده است/کدام را بردارم؟/کدام را نجات دهم؟/این یکی جگرگوشه است/آن یکی تخم
چشم!» (همان: ۲۶۸).

امین‌پور نیز در این مضمون چنین سروده است: «یک زبان زندگی، یک زبان مرگ/ذوالفقاری
سخنگوی در مشت/قومی از زخم و خون، نسل در نسل/از تبار جنون، پشت در پشت/سوزشان:
آتش طور موسی/داغشان: مَهر محراب زردشت/کوله بر پشت و سجاده در پیش/جاده در پیش
رو، جاده در پشت/مَهر پایان مرداب در دست/حکم آغاز طوفان در انگشت» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۵۳-۵۴)

امین‌پور در اشعار زیر به ستایش و تجلیل از دلاوری‌های شکوهمند رزمندگان می‌پردازد و مفاخره
به مقام والای آنان را به زیبایی بیان می‌کند:

«سرخ‌وشانی که در سماعی سرخ/پایکوبان و دست‌افشانند/گر چه در کار خویش استادند/باز هم
درس عشق می‌خوانند/هفت‌خوان را به یک قدم رفتند/زآن که بر خوان عشق مهمانند/گرچه در

موج خیز فتنه خصم / همچو کوه‌اند و سد طوفان‌اند / گر نسیمی ز سوی دوست رسد / باغی از برگ-
های لرزانند // گرچه گل دسته‌دسته پرپر شد / باز از این دست گل فراوانند (امین‌پور، ۱۳۶۳: ۱۱۴-۱۱۵).

۳. نتیجه‌گیری

در این پژوهش، ادبیات‌پایداری در کردستان عراق و مبارزات کردها علیه رژیم بعث و نیز مبارزات در ایران در برابر بعث بررسی شد. جبهه و زمینه پایداری در هر دو ادبیات علیه یک استبداد و دشمن مشترک؛ یعنی رژیم بعث عراق به‌ویژه در دوران صدام بود. برای تبیین بهتر و روشن‌تر موضوع دو شاعر پایداری انتخاب شد؛ عبدالله پشیو و شاعر پراوازه مقاومت ایران قیصر امین‌پور از ادبیات فارسی. بن‌مایه‌های بسیاری در شعر این دو شاعر در قلمرو ادب‌پایداری وجود دارد. از مهم‌ترین این بن‌مایه‌ها می‌توان به عشق و علاقه به میهن، دفاع از آن، دفاع از میراث ملی، توصیف میدان نبرد و اوضاع جنگ و اوضاع پس از آن؛ ستایش رشادت‌ها، دل‌آوری‌ها و قهرمانی‌های ملت جبهه پایداری، ستایش شهادت و شهیدان و جانبازان و امید به آینده و نسل آینده و به‌ویژه امید به بچه‌ها که زمامداران آینده هر سرزمینی هستند، نام برد. در شعر پشیو، بی‌خانمانی، ویرانی و ستم و جنگ ناجوانمردانه علیه ملتی که امکان و مجال پاسخ و حتی دفاع از خود را ندارد، غلبه دارد. در شعر امین‌پور بازنمایی رشادت‌ها و دلیری‌ها و تشویق مردم و رزمندگان به پایداری نمود بارزی دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. برگرفته از نام شعری از شیرکو بیکس است.

منابع

- ۱- نامیدی، عه‌دوللا یاسین عه‌لی. (۲۰۰۵). هونراوه‌ی به‌رگری له بهره‌می چهند شاعیریکی کرمانجی سه‌روودا، هه‌ولئیر: کۆری زانیاری کوردستان، چاپی یه‌که‌م.
- ۲- نه‌بووفه‌وز، یووسف. (۲۰۱۷). «گفتوگو له‌گه‌ل عه‌دوللا په‌شویو»، وه‌رگیرانی بابان نه‌نوه‌ر، گو‌فاری باران، سالی یه‌که‌م، کانونی دووه‌م، لیل ۹۵-۱۰۶.
- ۳- امین‌پور، قیصر. (۱۳۶۳ الف). تنفس صبح، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۴- _____ (۱۳۶۳ ب). در کوچه آفتاب، تهران: سروش.
- ۵- _____ (۱۳۷۲). آینه‌های ناگهان، تهران: افق.
- ۶- _____ (۱۳۷۸). گزینۀ اشعار، تهران: مروارید.
- ۷- _____ (۱۳۹۳). مجموعه کامل اشعار، تهران: مروارید.
- ۸- پارسانسب، محمد. (۱۳۸۸). «بن‌مایه: تعاریف، گونه‌ها، کارکردها و...»، نقد ادبی، ۲(۱)، ۷-۳۹.

- ۹- پهبابادی، یهدولآل. (۱۳۹۹). «خواستنی ناراستهیی له شیعیری عهدولآل پهبشیدو»، گوفاری پژوهشنامه ادبیات کردی، (۱)۶، ۱۸۹-۱۵۲.
- ۱۰- پویان، مجید و امیدیان‌نسب، الهام. (۱۳۹۵). «تحلیل بن‌مایه‌های اجتماعی در غزلیات قیصر امین‌پور»، یازدهمین گردهمایی بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گیلان.
- ۱۱- پهبشیدو، عهدولآل. (۲۰۰۱). دیوان، ههلیر: نارس، چاپی به‌کدم.
- ۱۲- _____ (۲۰۰۲). بهره زهرده‌پهر، کوردستان، چاپی دووهمه.
- ۱۳- توکلی‌محمدی، محمودرضا و جعفری‌پنجی، محمد. (۱۳۹۵). «مضامین پایداری در اشعار قیصر امین‌پور و توفیق امین‌زیاد»، پژوهش‌های تطبیقی زبان و ادبیات ملل، (۶)۲، ۷۲-۵۳.
- ۱۴- الجیوسی، سلمی الخضراء. (۱۹۹۷). *موسوعة الأدب الفلستانی المعاصر*، بیروت-عمان (أردن): الموسوعة العربية للدراسات و النشر دارالفارس للنشر و التوزیع، ط. ۱.
- ۱۵- خضر، عباس. (۱۹۶۸). *آدب المقاومة*، القاهرة: دارالکتب العربی.
- ۱۶- داد، سیما. (۱۳۸۵). فرهنگ اصطلاحات ادبی، ویرایش جدید، تهران: مروارید، چاپ سوم.
- ۱۷- ره‌نووف، لوقمان. (۲۰۱۷). «بایوگرافی د. عهدولآل پهبشیدو»، گوفاری باران، سالی به‌کدم، کانوونی دووهم، لل ۶۶-۶۷.
- ۱۸- سنگری، محمدرضا. (۱۳۸۰). نقد و بررسی ادبیات منظوم دفاع مقدس، تهران: پالیزان.
- ۱۹- شریفیان، مهدی و صادقی، سهیلا. (۱۳۸۸). «عشق به انسان، وطن و مقاومت در اشعار قیصر امین‌پور»، پژوهشنامه ادب غنایی، (۲)۷، ۳۸-۲۳.
- ۲۰- شکر، غالی، (۱۹۹۷). *آدب المقاومة*، بیروت: دار الآفاق الجديدة، ط. ۱.
- ۲۱- مشتاق‌مهر، رحمان و فیضی، آمینه. (۱۳۹۹). «سیمای جامعه کرد در لالایی‌های کردی»، فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران‌زمین، (۱)۶، ۱۰۸-۸۹.
- ۲۲- مصطفی رسول، عزالدین. (۱۹۶۶). *الواقعیة فی الأدب الکردی*، بیروت: المكتبة العصرية.
- ۲۳- ناصری، ناصر و ساعی‌پور خدادادی، فریبا. (۱۳۹۳). «بررسی تطبیقی ادبیات مقاومت در اشعار محمود درویش و قیصر امین‌پور»، بهارستان سخن، (۳)۱۰، ۱۰۱-۱۲۰.
- ۲۴- وهلی نسماعیل، سروود. (۲۰۱۷). «ره‌نگدانه‌وهی خوشه‌ویستی نافرته و نیشتمان لای شاعیر عهدولآل پهبشیدو»، گوفاری الأستاذ، العدد ۲۲۱، المجلد الأول لسنة ۲۰۱۷، ۲۲۹-۲۵۲.

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال دوازدهم - شماره یکم - بهار ۱۴۰۱ - شماره پیوسته ۳۵

بررسی فرایند تضعیف در گویش سیرجانی؛ واج‌شناسی خودواحد (ص ۴۹-۷۴)

سید فرید خلیف‌لو (نویسنده مسئول)،^۱ طاهره عزت‌آبادی‌پور^۲

 20.1001.1.2345217.1401.12.1.3.3

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۷/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۳۱

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

در واج‌شناسی خودواحد، گلداسمیت (۱۹۷۶) بازنمایی واجی را از حالت خطی به صورت غیرخطی در زبان‌های نواختی بسط داد. به دلیل غیرخطی بودن و وجود ساختار لایه‌ای در این دیدگاه، پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی به توصیف و تحلیل برخی از فرایندهای واجی تضعیف براساس تقسیم‌بندی (کول، ۲۰۰۷) در مورد این فرایند؛ نظیر سایشی‌شدگی، همگونی و حذف و همچنین بررسی این فرایندها بر طبق اصول واج‌شناسی خودواحد؛ یعنی گسترش و قطع (مک کارتی، ۱۹۸۸) در گویش سیرجانی می‌پردازد. روش مورد استفاده در این پژوهش به صورت توصیفی-تحلیلی است. به این منظور، ۴۰ گویشور با جنسیت، سن، تحصیلات و شغل‌های مختلف از مناطق متعدد شهرستان سیرجان انتخاب شدند و با استفاده از ضبط گفتار آزاد و مصاحبه با آن‌ها داده‌های زبانی جمع‌آوری گردید. سپس داده‌های جمع‌آوری‌شده، با استفاده از الفبای «IPA» آوانویسی و فرایندهای واجی موجود در آن‌ها استخراج و طبقه‌بندی شدند. سرانجام قواعد واجی به کار رفته در پیکره زبانی بر اساس واج‌شناسی خودواحد توصیف و تحلیل گردید. نتایج پژوهش نشان می‌دهد اعمال فرایند گسترش در گویش سیرجانی به صورت فرایندهای سایشی‌شدگی همخوان‌های انسدادی، همگون‌سازی جایگاه تولید و واک‌داری رخ می‌دهد. همچنین، فرایند قطع فقط در قالب حذف همخوان تحقق می‌یابد. کلمات کلیدی: واج‌شناسی خودواحد، فرایندهای تضعیف، گسترش، قطع، گویش سیرجانی.

۱. استادیار زبان‌شناسی، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران.

Email: khalifehloo@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان،

Email: ezatabadit@gmail.com

ایران.



۱. مقدمه

مرگ یک گویش یا زبان خاص به تنوع فرهنگی، آسیبی جبران‌ناپذیر وارد می‌کند و مرگ یک فرهنگ را به دنبال دارد. زبان‌ها و گویش‌ها به عنوان بخشی از عناصر عمده فرهنگ‌ها، از سرمایه‌های انسانی محسوب می‌شوند. هنگامی که این سرمایه‌های ملی و انسانی در معرض نابودی قرار می‌گیرند؛ لازم است با ثبت و ضبط از محو کامل آن‌ها جلوگیری شود. از آنجا که گویش‌های محلی در تمامی نقاط کشورمان ایران، همواره در مقابله با زبان فارسی معیار، رنگ می‌بازند؛ بیم آن می‌رود که بخش مهمی از گذشته فرهنگی، زبانی و تاریخی این مرز و بوم را با خود به گورستان تاریخ ببرند. از این رو، این پژوهش با هدف شناخت، حفظ و نگهداری گویش سیرجانی نوشته شده است.

تفاوت گونه‌های زبانی غیرمعیار زبان فارسی با فارسی معیار، در ساده‌سازی‌های بسیاری است که در نظام‌های آوایی گونه‌های غیرمعیار مشاهده می‌شود. در گونه‌های غیرمعیار، تغییرات واجی بیشتری رخ می‌دهد. در حالی که گونه معیار نسبت به گونه‌های غیرمعیار به دلایل غیرزبانی و اجتماعی‌اش کمتر مشمول این ساده‌سازی‌ها می‌شود. در بسیاری از گونه‌های غیرمعیار فرایندهای ناهمگونی، همگونی، حذف، درج، قلب و غیره، بسیار وسیع عمل می‌کنند و تأثیرشان حذف تعدادی از ویژگی‌های تلفظی در بازنمایی آوایی است. در واقع، به دلیل اینکه بیشتر ارتباط به صورت شفاهی رخ می‌دهد، متکلمان سعی دارند که در مصرف انرژی و زمان صرفه‌جویی نمایند (پرمون، ۱۳۸۸). در این ارتباط، یکی از انواع ساده‌سازی در زبان‌ها فرایند تضعیف^۱ است. کول^۲ (۲۰۰۷: ۱۶۰) نیز قواعد تضعیف را به این ترتیب نام برده است: التقای واکه‌ها^۳، تبدیل همخوان انسدادی - سایشی به ناسوده، تشدیدزدایی^۴، حذف^۵ واحد واجی، زنشی‌شدگی^۶، سایشی‌شدگی، کامی‌شدگی^۷، کاهش خوشه یا

1. weakening/lenition

2. M.Kul

3. hiatus

4. degemination

5. deletion

6. flapping

7. palatalized

ساده‌سازی^۱، کوتاه‌شدگی^۲، کشش جبرانی^۳، مرکزی‌شدگی^۴، نرم‌کامی‌شدگی^۵، واکه‌ای‌شدگی و خیشومی‌شدگی^۶.

این پژوهش، ضمن بررسی برخی از انواع فرایندهای تضعیف در گویش سیرجانی به عنوان یکی از گونه‌های غیرمعیار زبان فارسی امروز، درصد پاسخ به این پرسش‌ها است:

- ۱- فرایندهای تضعیف در گویش سیرجانی چگونه اعمال می‌گردند؟
- ۲- این فرایندها در این گویش براساس رویکرد واج‌شناسی خودواحد^۷ به چه شکل بازنمایی می‌شوند؟

۲. پیشینه پژوهش

تاکنون چندین پژوهشگر آثاری را درباره شهرستان سیرجان ارائه داده‌اند. وثوقی (۱۳۷۶) تاریخچه و جغرافیای تاریخی سیرجان و فرهادی (۱۳۷۸) در فرهنگ آب و هوایی ایلات و عشایر و روستائیان سیرجان و بختیاری (۱۳۷۹) موقعیت تاریخی و جغرافیایی سیرجان را مورد بررسی قرار داده‌اند. مؤیدمحسنی (۱۳۸۱) در واژه‌نامه‌ای به توصیف گویش مردم سیرجان و سریزدی (۱۳۸۲) به برخی از واژه‌ها و اصطلاحات کاربردی در مورد گویش سیرجان و مؤیدمحسنی (۱۳۸۶) به آداب و سنن مردم سیرجان پرداخته‌اند. شهیدی و روشن (۱۳۹۶) گونه زبانی شهرستان سیرجان و عزت‌آبادی‌پور و شهیدی (۱۳۹۸) فرایند سایشی‌شدگی را در این گونه براساس چارچوب واج‌شناسی زایشی تجزیه و تحلیل کرده‌اند.

در ارتباط با فرایندهای واجی براساس نظریه واج‌شناسی خودواحد در زبان فارسی و گویش‌های آن، بررسی‌هایی صورت گرفته است. پرمون (۱۳۷۶) به ارائه شواهدی واقعی از نظام آوایی یک نظام زبانی طبیعی و زنده، در چارچوب نظریه‌های خطی و غیرخطی غالب در واج‌شناسی امروز و بررسی فرایندهای کشش واکه و فرایند مرکزی‌شدگی در گویش کرمانی در چارچوب واج‌شناسی غیرخطی پرداخته است. صادقی (۱۳۷۹) با استفاده از مبانی نظری واج‌شناسی خودواحد، کوشیده است تحلیل‌های کارآمدی از عناصر واجی و نیز فرایندهای واجی همگونی، کاهش و ناهمگونی گویش

-
1. simplification
 2. shortening
 3. compulsory lengthening
 4. centralized
 5. velarized
 6. nasalized
 7. autosegment

فارسی تهرانی ارائه کند. کردزعفرانلو کامبوزیا (۱۳۷۹) به ارائه تاریخچه و پیشینه مفصلی از واج‌شناسی خودواحد و چگونگی گسترش و استفاده از آن در فرایندهای واجی و مقایسه بازنمایی‌های خطی و غیرخطی پرداخته، سپس با استفاده از اصول واج‌شناسی خودواحد، فرایندهای واجی همچون همگونی، کشش جبرانی، هجاسازی مجدد، فرایندهای کوتاه‌شدگی، درج، حذف و تشدید را در زبان فارسی تحلیل کرده است. از دیدگاه پوراصفهانی و فاتحیان (۱۳۸۹) واج‌شناسی خودواحد، قادر به تبیین و توجیه فرایندهای واجی رایج در گویش مشهدی نظیر همگونی، درج، حذف و هماهنگی واکه-ای است، ولی فرایندهای واجی نظیر ناهمگونی، ابدال و قلب قابل توجیه و تبیین در چارچوب این نظریه نیستند. خلیفه‌لو و دلارامی‌فر (۱۳۹۴) خوشه دو همخوانی آغازین در گویش سیستانی را از دیدگاه واج‌شناسی خودواحد مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند، نتایج به‌دست‌آمده حاکی از آن است که گویش سیستانی علاوه بر ساختار هجایی CV(C)(C)، دارای ساختار هجایی C(C)V(C)(C) نیز هست که منجر به اعمال دو فرایند واجی مرکزی‌شدگی و حذف واکه مرکزی به طور پی‌درپی در بعضی از واژه‌های بسیط و غیربسیط می‌گردد. میکده (۱۳۹۵) فرایندهای واجی هماهنگی واکه‌ای، ناهمگونی واکه‌ای و درج واکه‌ای در گویش فریمانی را بر اساس واج‌شناسی خودواحد مورد بررسی قرار داده‌است و تحلیل داده‌ها حاکی از آن است که توجیه و تبیین این سه فرایند واجی در چارچوب واج‌شناسی خودواحد امکان‌پذیر است.

۳. روش پژوهش

در پژوهش توصیفی-تحلیلی پیش‌رو، پژوهشگران در چارچوب اصول و روش‌های نظریه واج‌شناسی خودواحد به بررسی برخی از فرایندهای تضعیف همخوان‌ها در گویش سیرجانی پرداخته‌اند. در این راستا، ۴۰ گویشور با جنسیت، سن، تحصیلات، شغل‌های مختلف و از مناطق متعدد شهرستان سیرجان انتخاب شدند که در جدول (۱) ذکر شده‌اند و داده‌های زبانی با استفاده از ضبط گفتار آزاد و مصاحبه با آن‌ها و منابع کتابخانه‌ای موجود در ارتباط با گویش سیرجانی جمع‌آوری گردیده‌اند. با وجود بومی بودن یکی از پژوهشگران، به منظور درک کامل گفتار گویش مورد بررسی و ایجاد گفت‌و-گوی طبیعی‌تر، پژوهشگر بومی، به برقراری ارتباط با گویشوران گونه خود و هدایت مصاحبه‌ها پرداخته است. در این مصاحبه افزون بر ضبط گفتار آزاد، فهرستی از واژه‌های مختلف به مصاحبه-شونده‌ها داده شد و صدای آن‌ها ضبط گردید. سپس، بعد از اطمینان از صحت داده‌ها، داده‌های جمع‌آوری‌شده با استفاده از الفبای «IPA» آوانویسی و فرایندهای واجی موجود در آن‌ها استخراج و طبقه‌بندی شدند و سپس تحلیل قواعد، براساس تقسیم‌بندی کول (۲۰۰۷) در مورد فرایند تضعیف دو اصل واج‌شناسی خودواحد؛ یعنی گسترش و قطع مک‌کارتی (۱۹۸۸) صورت گرفت.

جدول (۱): جنسیت، سن، سطح تحصیلات و شغل افراد شرکت‌کننده در مصاحبه

جنسیت	سن	سطح تحصیلات	شغل
مرد	۵۰-۶۰	ابتدایی	کشاورز
مرد	۳۰-۴۰	دیپلم	آزاد
زن	۵۰-۵۵	ابتدایی	خانه دار
زن	۲۰-۴۰	دیپلم و لیسانس	دانشجو و کارمند

۴. چارچوب نظری پژوهش

یکی از نظریات رایج در مکتب واج‌شناسی غیرخطی، نظریه لایه‌ای یا خودواحد است که نخستین بار گلداسمیت^۱ (۱۹۷۶) آن را برای توصیف نواخت در زبان‌های نواختی به کار برد. در این نظریه، مشخصه‌ها به صورت دسته‌هایی بر روی لایه‌های مختلف در نظر گرفته می‌شوند و علت حضور چندین مشخصه بر روی یک لایه، وجود ویژگی مشترک در آن‌هاست. واج‌شناسی خودواحد در برابر واج-شناسی معیار^۲ قرار دارد که انگاره‌ای خطی محسوب می‌شود. بیان مشکلات الگوی معیار از سوی زبان‌شناسانی چون کلمنتس^۳ (۱۹۸۵)، هله^۴ (۱۹۹۲) و کنستویچ (۱۹۹۴) در مورد مشخصه‌های واجی مطرح شد. یکی از این مشکلات، ناکارآمدی این مدل در تبیین بعضی از جنبه‌های نظام‌های آوایی است. پیروان واج‌شناسی خودواحد معتقدند که مدل زایشی نمی‌تواند آنچه را که از نظام واجی، در ذهن سخنگویان زبان معینی وجود دارد به درستی نشان دهد (نک. کنستویچ و کیسه برت^۵، ۱۹۷۹: ۳۲۵). ناکارآمدی دیگر این است که این نظریه نمی‌تواند توضیح‌دهنده برخی از فرایندهای واجی همچون همگونی باشد و مشخص کند که به چه علت، مشخصه‌های خاصی در فرایندهای همگونی با هم به کار رفته‌اند، در این میان از درخت مشخصه‌ها صحبت به میان آمد.

کلمنتس (همان) نیز مدعی شد که مشخصه‌های واجی دارای ساختاری چندلایه‌ای و سلسله-مراتبی هستند. وی در ادامه روند واج‌شناسی خودواحد، ساختار درونی بزرگ‌تری را درون واحدهای واجی در نظر می‌گیرد. اولین لایه در این الگو، لایه ریشه است که همچون لنگری، دیگر لایه‌ها را در

1 .J.A.Goldsmith

2 .Sound Pattern of English

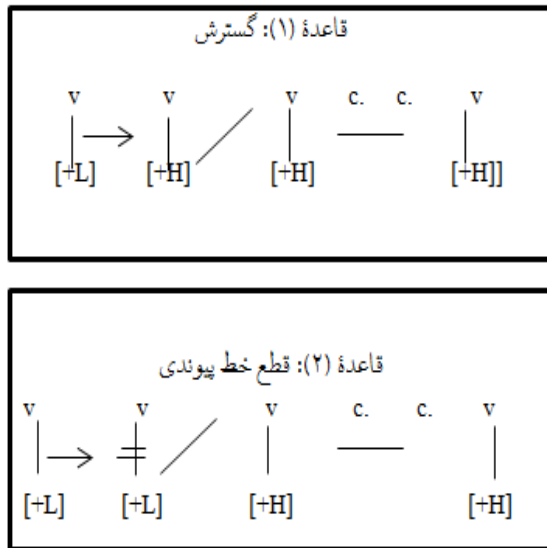
3 .G.N.Clements

4 .M.Halle

5 .C.Kisseberth

کنار هم نگه می‌دارد. لایه ریشه می‌تواند به یک همخوان یا یک واکه در لایه واکه همخوان و یا به یک لایه زمانمند متصل باشد (نک. کردزعفرانلو کامبوزیا، ۱۳۸۵: ۸۹).

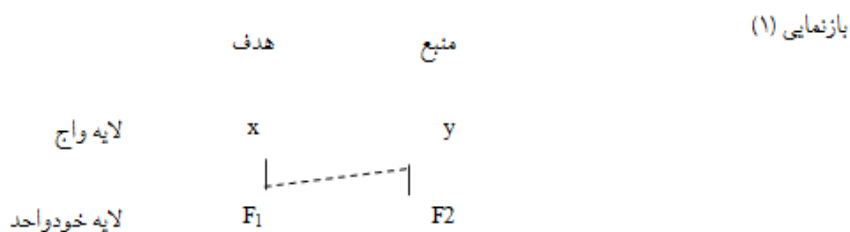
مک‌کارتی (۱۹۸۸: ۸۸) دو عمل و دو محدودیت را در واج‌شناسی غیرخطی نام می‌برد: گسترش یا افزودن خطوط پیوندی که به مفهوم سنتی «همگونی» است و قطع خطوط پیوندی، که به مفهوم سنتی «حذف» است.



و دو محدودیت به شرح زیر:

- ۱- قاعده‌های خطوط پیوندی: خطوط پیوندی نباید یکدیگر را قطع کنند؛
 - ۲- اصل مرز اجباری: دو خودواحد یکسان نمی‌توانند مجاور هم باشند (مک‌کارتی، ۱۹۸۸: ۸۸).
- قواعد همگونی و حذف، تعاریفی هستند که در انگاره معیار مطرح شده‌اند، اما در واج‌شناسی خودواحد عمل‌های غیرخطی «گسترش» و «حذف» خطوط پیوندی، مطرح می‌شوند.
- زبان‌شناسان، همگونی را یکی از رایج‌ترین فرایندهای واجی می‌دانند که در آن یک آوا به آوای مجاور شبیه می‌شود. مک‌کارتی (۱۹۸۸) همگونی را گسترش یک مشخصه بر حوزه‌ای وسیع‌تر از یک واج می‌داند و آن را در ساخت مطرح می‌کند و به دنبال این فرض، بنیاد هندسه مشخصه‌ای را پایه‌ریزی می‌کند که اولین بار گلداسمیت (۱۹۸۱) ارائه کرد و سپس کلمنتس (۱۹۸۵) آن را مطرح نمود. تغییرات کیفی در همگونی، جنبه شنبرداری تحلیلی واجی را نشان می‌دهد. همگونی، متعلق به حوزه

توانش زبانی است که از طریق قواعد واجی توجیه می‌شود و به تغییراتی اشاره می‌کند که در مشخصه-ها صورت می‌گیرد؛ بنابراین فرایندهای همگونی، بخشی از دستور خاص زبان محسوب می‌شوند، هرچند که در همه زبان‌ها دیده می‌شوند (نک. هاردکاسل^۱ و لی‌ور^۲، ۱۹۹۷: ۲۷۶). کردزعفرانلو (۱۳۸۵: ۱۷۶) همگونی را یکی از متداول‌ترین انواع فرایندهای واجی می‌داند که کمابیش در تمام زبان‌های دنیا، پدیده‌ای رایج محسوب می‌شود. وی می‌افزاید در همگونی، یک واحد واجی به واحد واجی دیگر در یک یا چند مشخصه شبیه می‌شود. او همگونی را «گسترش» مشخصه (های) عنصر واجی منبع به عنصر واجی هدف و همزمان با آن «حذف» مشخصه (های) عنصر واجی «هدف» تعریف می‌کند و قاعده کلی آن را به صورت بازنمایی (۱) نشان می‌دهد:



در بازنمایی (۱)، نمادهای X و Y در لایه واج، نشان‌دهنده عناصر واجی هستند و نمادهای F₁ و F₂ مشخصه‌های هر کدام از عناصر واجی را نشان می‌دهند که در لایه خودواحد قرار دارند. خط‌چین، گسترش یک مشخصه خودواحد را بازنمایی می‌کند که همزمان با گسترش مشخصه منبع، مشخصه هدف قطع می‌شود. در این فرایند، مشخصه زیرساختی «هدف» تغییر می‌کند.

فرایند حذف از دیدگاه واج‌شناسی خودواحد، منجر به قطع یکی از مشخصه‌های واجی در یک واج می‌شود. گاهی واج برای جبران آن مشخصه، به مشخصه‌ای در اطراف خود پیوند می‌خورد، مانند آنچه در فرایند گسترش مشاهده شد و گاه پیوندی به مشخصه‌های اطراف آن صورت نمی‌گیرد که در این حالت واج به طور کامل حذف می‌شود و فرایند قطع رخ می‌دهد. لازم است گفته شود که یکی از محدودیت‌های نظریه واج‌شناسی خودواحد، اصل مرز اجباری است که براساس این محدودیت، همجواری عناصر یکسان ممنوع است. هاروکا^۳ (۲۳: ۱۹۹۹) براساس ییپ^۴ (۷۴-۷۳: ۱۹۸۸) زبان‌ها

1 .W. J. Hardcastle
 2 .J. Laver
 3 .F. Haruka
 4 .M. Yip.

را از لحاظ تأثیر اصل مرز اجباری بر مشخصه‌ها به چهار رده طبقه‌بندی کرده است. رده (۱) زبان‌هایی که اصل مرز اجباری را نقض می‌کنند؛ رده (۲) زبان‌هایی که اصل مرز اجباری را نقض نمی‌کنند و مشخصه‌ها در هم ادغام می‌شوند (فرایندهای همگونی و ناهمگونی روی می‌دهد)؛ رده (۳) زبان‌هایی که اصل مرز اجباری را نقض نمی‌کنند و حذف مشخصه و درج مشخصه‌ها همزمان رخ می‌دهد (فرایند ناهمگونی روی می‌دهد)؛ رده (۴) زبان‌هایی که اصل مرز اجباری را نقض نمی‌کنند و حذف مشخصه منجر به حذف واحد آوایی می‌گردد (فرایند حذف صورت می‌گیرد).

۵. توصیف و تحلیل داده‌ها

در این بخش، ابتدا رخداد فرایند گسترش از دیدگاه واج‌شناسی خودواحد در گویش سیرجانی توصیف می‌شود، سپس فرایند قطع و عملکرد آن در این گویش براساس واج‌شناسی خودواحد بررسی می‌گردد.

۱-۵. توصیف و تحلیل داده‌ها براساس فرایند گسترش

این بخش تعدادی از فرایندهای تضعیف در گویش سیرجانی را که تحت تأثیر فرایند گسترش قرار می‌گیرند و با بسامد بالاتری در گویش سیرجانی رخ می‌دهند، به صورت زیربخش‌های مجزا بررسی می‌کند.

۱-۱-۵. اعمال فرایند گسترش مشخصه پیوستگی واکه به همخوان انسدادی /b/

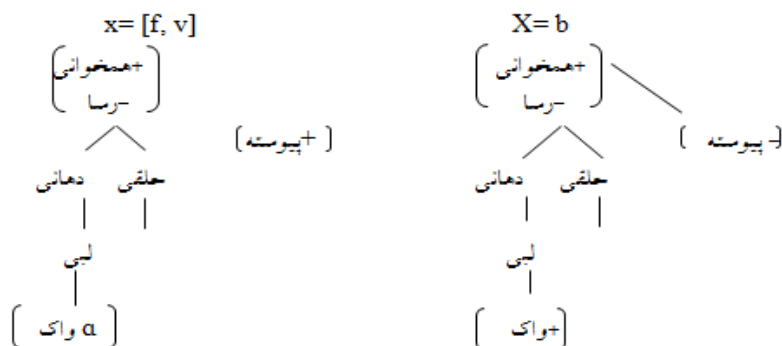
فرایندی را که در آن همخوان‌های انسدادی به همخوان‌های سایشی تبدیل می‌شوند، سایشی‌شدگی می‌نامند.

جدول ۲: فرایند سایشی‌شدگی همخوان انسدادی

صورت نوشتاری	واج‌نویسی سیرجانی	آوانویسی سیرجانی	صورت نوشتاری	واج‌نویسی سیرجانی	آوانویسی سیرجانی
صابون	/sābun/	[sāvun]	ضبط	/zabt/	[zaft]
قباله	/qabāle/	[qavāle]	ثبت	/sabt/	[saft]
اعتبار	/eʔtebār/	[ʔe:tevār]	تابه	/tābe/	[tāve]

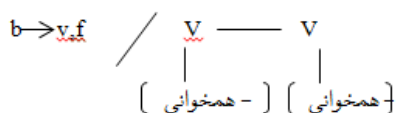
[zanjefili]	/zanjebili/	زنجبیلی	[χavar]	/χabar/	خبر
[nafš]	/nabš/	نبش	[ʔāvos]	/ābestan/	آبستن
[tənāf]	/tanāb/	طناب	[tāv]	/tāb/	تاب

بازنمایی (۲)



همان‌گونه که در بازنمایی (۲) مشاهده می‌شود، تفاوت این واج‌ها در مشخصه نحوه تولید پیوسته است. از آنجایی که فرایند تضعیف یا نرم‌شدگی یک پدیده عام زبانی است که منطبق بر اصل کم‌کوشی نیز است و تولید سایشی از انسدادی آسانتر است، پس می‌توان فرض کرد که صورت زیرساختی /b/ باشد. همان‌طور که در نمونه‌های جدول (۲) مشاهده می‌کنیم، در هر سه موضع آغازین، پایانی و میانی، واج /b/ حداقل با یک واکه همنشین (مجاور) است. می‌دانیم که مشخصه نحوه تولید پیوسته، ذاتی واکه‌ها است. پس این مشخصه می‌تواند به صورت خودواحد درآمده و در لایه‌ای جداگانه قرار گیرد و از واکه به واج /b/ گسترده شود و آن‌را به واج‌های [v, f] تبدیل کند.

قاعده (۳)



قاعده (۳) نشان می‌دهد که همخوان /b/ در محیط بین دو واکه یا بعد از واکه به همخوان‌های سایشی /v, b/ تبدیل می‌شود.

بازنمایی (۳)

--	--	--

۲-۵. همگونی همخوان با همخوان

در این قسمت فرایند همگونی همخوان با همخوان در گویش سیرجانی در چارچوب نظریه خودواحد بررسی می‌شود.

۱-۲-۵. همگونی جایگاه تولید

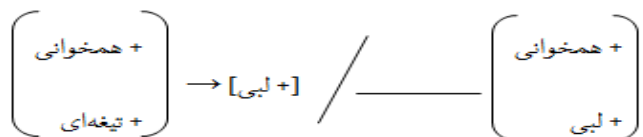
در بسیاری از زبان‌ها از جمله فارسی، خیشومی /n/ در مشخصه محل تولید با همخوان دهانی پس از خود در مشخصه محل تولید لبی همگون می‌شود. این نوع همگونی، به طور معمولی درون هجا، در مرز دو هجا، در دو تکواژ یا دو کلمه دیده می‌شود. در واج‌شناسی خودواحد، مشخصه‌های واجی، بر مبنای حرکت اندام‌های گویایی فعال در دستگاه گفتار صورت‌بندی می‌شوند (نک. کردزعفرانلو کامبوزیا، ۱۳۸۵: ۱۷۱). در جدول (۳) نمونه‌هایی از همگونی /n/ به همخوان خیشومی /m/ آورده شده است.

جدول ۳: تبدیل خیشومی /n/ به خیشومی [m] قبل از انسدادی لبی /b/

صورت نوشتاری	واج‌نویسی	آوانویسی	صورت نوشتاری	واج‌نویسی	آوانویسی
پنبه	/panbe/	[pambe]	انباشته	/anbāšte/	[ʔambāšte]
تباکو	/tanbācu/	[tambācu]	انبر	/anbor/	[ʔamber]
تنبل	/tanbal/	[tambal]	شنبه	/šanbe/	[šambe]
تنبیه	/tanbih/	[tambi]	انبوه	/anbuh/	[ʔambu]
تنبور	/tanbur/	[tambur]	گنبد	/ʔonbad/	[ʔembaz]

با دقت در مثال‌های جدول (۳) مشاهده می‌شود که پس از خیشومی /n/ انسدادی /b/ قرار دارد که مشخصهٔ اندام تولید لبی دارد و /n/ در این مشخصه با همخوان پس از خود همگون شده است

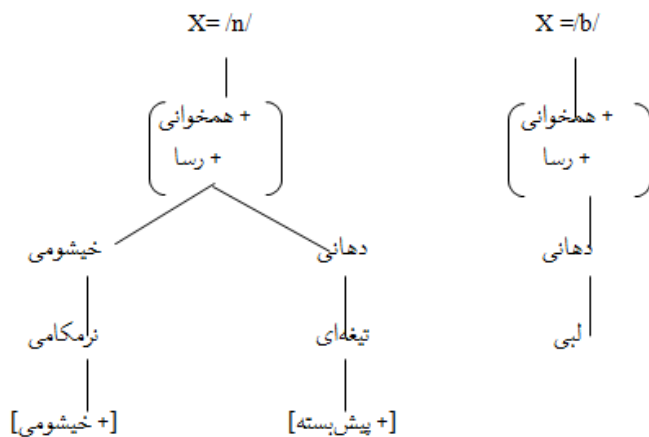
قاعدهٔ ۴



قاعدهٔ (۴) نشان می‌دهد که هرگاه خیشومی /n/ پیش از انسدادی لبی /b/ بیاید مشخصهٔ تولید لبی را از آن کسب کرده و تبدیل به /m/ می‌شود.

قاعدهٔ (۴) را می‌توان به صورت غیرخطی نیز به شکل بازنمایی (۴) نشان داد.

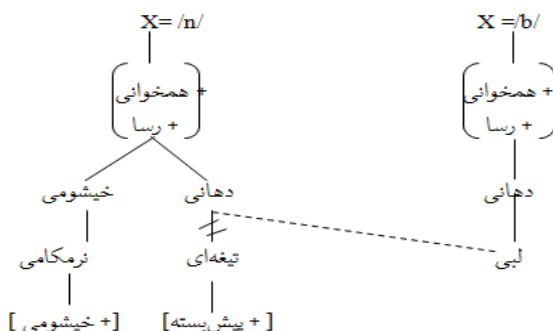
بازنمایی (۴)



بازنمایی (۴) نشان می‌دهد که مشخصهٔ خودواحد تیغهای از گره دهانی مسلط بر آن، قطع شده و مشخصهٔ لبی همخوان بعد به آن (گره دهانی در همخوان خیشومی) گسترده شده است.

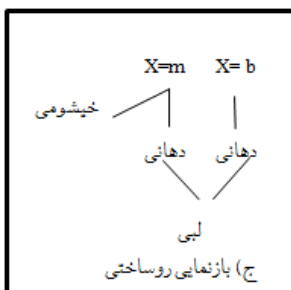
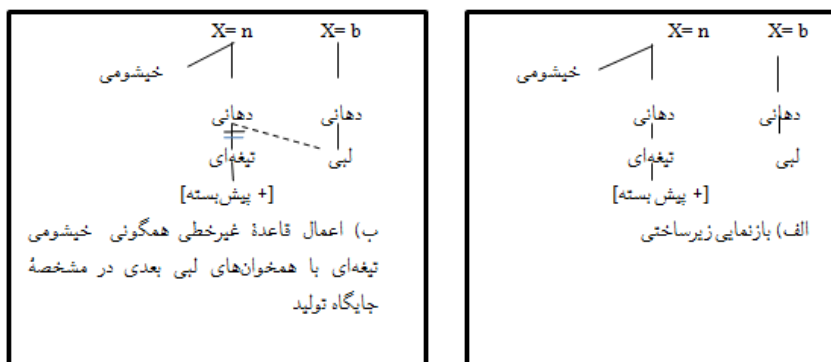
قاعدهٔ (۴) را می‌توان به صورت غیرخطی نیز به صورت بازنمایی (۵) نشان داد.

بازنمایی (۵)



بازنمایی (۵) نشان می‌دهد، که مشخصه خودواحد تیغه‌ای از گره دهانی مسلط بر آن، قطع شده و مشخصه لیبی همخوان بعد به آن (گره دهانی در همخوان خیشومی) گسترده شده است.

بازنمایی (۶)



۲-۵. همگونی در مشخصهٔ واک‌داری

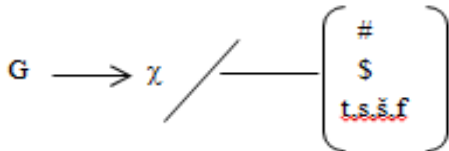
در این نوع همگونی یک همخوان از نظر واک‌داری به همخوان دیگر شباهت پیدا می‌کند.

جدول ۴: تبدیل همخوان /q/ به همخوان [χ]

صورت نوشتاری	واج نویسی سیرجانی	آوانویسی سیرجانی	صورت نوشتاری	واج نویسی سیرجانی	آوانویسی سیرجانی
وقت	/vaqt/	[vaχ]	نقش	/naqš/	[naχš]
رقص	/raqs/	[raχs]	چاق	/tʃāq/	[tʃāχ]
یقه	/jaqe/	[jaχe]	تقصیر	/taqsir/	[taχsir]
سقف	/saqf/	[saχf]	نقشه	/naqše/	[naχše]
سقط	/seqt/	[seχt]	آن‌وقت	/ʔān vaqt/	[ʔu vaχ]

قاعدهٔ خطی این فرایند بدین صورت است:

قاعدهٔ ۵: تبدیل انسدادی /q/ به سایشی [χ]



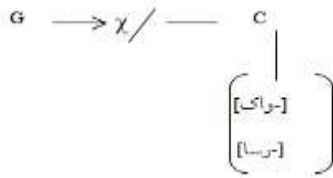
قاعدهٔ (۵) بیانگر تبدیل همخوان انسدادی، ملازی و واک‌دار /q/ به همخوان سایشی، ملازی و بی-واک [χ] در محیط پایانهٔ هجا یا پایان واژه، پس از واکه و در مجاورت با همخوان‌های غیررسا و بی-واکی مانند /t/، /s/، /f/ و /š/ است.

داده‌های ارائه شده در جدول شمارهٔ (۴) نشان‌دهندهٔ این است که هنگامی که دو همخوان گرفته در مجاورت هم قرار می‌گیرند، در برخی زبان‌ها گرایش شدید به همگونی و دگرگونی در آن‌ها وجود دارد. در واژه‌های گونهٔ زبانی سیرجانی در جدول (۴)، همخوان ملازی و واک‌دار [q] در مجاورت با همخوان‌های گرفته و بی‌واکی مانند /t/، /s/، /f/ و /š/ به همخوان ملازی و بی‌واک [χ] تبدیل شده است. با توجه به واژه‌های جدول شمارهٔ (۳) می‌توان گفت که دو فرایند روی می‌دهد؛ فرایند اول بدین صورت است که مشخصهٔ بی‌واکی همخوان‌های /t/، /s/، /f/ و /š/ به همخوان /q/ گسترش می-

یابد و همگونی روی می‌دهد؛ در فرایند دوم، فرایند سایشی شدگی که نوعی تضعیف است، در مشخصه نحوه تولید بین همخوان‌های /t/، /s/، /š/ با /q/ مشاهده می‌شود. داده‌های ارائه شده در جدول شماره (۴)، یک همخوان از نظر واک‌داری به همخوان دیگر شباهت پیدا می‌کند. در این همگونی مشخصه [-واک] از همخوان‌های /t/، /s/، /f/ و /š/ به همخوان واک‌دار q گسترده می‌شود. در واقع مشخصه [-واک] به صورت یک خودواحد عمل کرده و در لایه مستقل جای می‌گیرد.

قاعده همگونی در داده‌های بالا را می‌توان به صورت خطی زیر نشان داد.

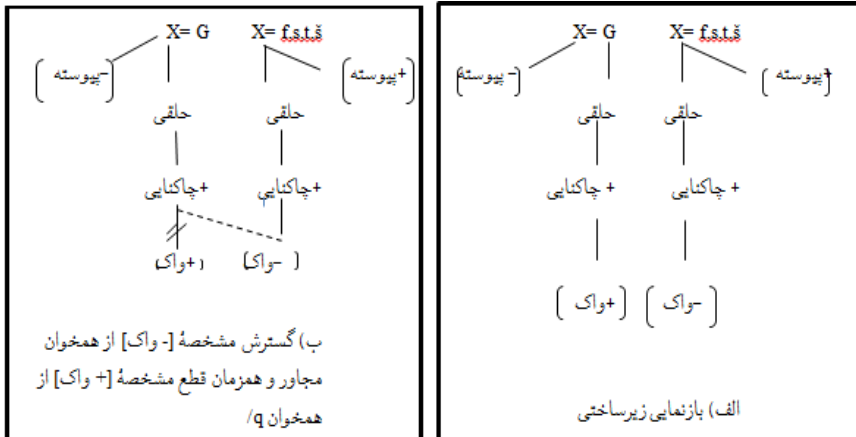
قاعده ۶

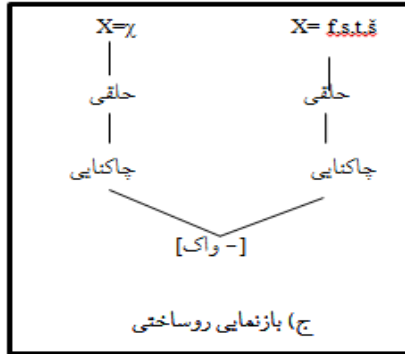


قاعده (۶) نشان می‌دهد که همخوان /q/ در اثر هم‌نشینی با یک همخوان بی‌واک به همخوان [χ] تبدیل می‌شود؛ به بیان دیگر، واک‌رفتگی /q/ به سبب مجاورت با همخوان بی‌واک است.

بازنمایی غیرخطی قاعده (۶) از صورت زیرساختی تا روساختی به صورت بازنمایی (۷) است.

بازنمایی (۷)





با بررسی بازنمایی (۷) مشخص می‌شود که مشخصه [- واک] به صورت خودواحد در آمده و در لایه‌ای مستقل قرار گرفته است.

۵-۲-۳. همگونی در نحوه تولید: مشخصه غیرپیوسته با مشخصه پیوسته

مشخصه نحوه تولید [پیوسته] به تهابی یک خودواحد است و می‌تواند در لایه‌ای مستقل قرار گیرد. این مشخصه، مستقل از مشخصه‌های محل تولید و یا واک عمل می‌کند. هیچ‌گاه دو مشخصه نحوه تولید در یک فرایند به طور همزمان و با هم به کار نمی‌روند. در مشخصه [پیوسته]، همگونی فقط از نوع همگونی کامل است؛ زیرا گره ریشه از یک عنصر واجی به عنصر واجی دیگر گسترده می‌شود (نک. کردزعفرانلو کامبوزیا، ۱۳۸۵: ۱۷۷).

جدول ۵: تبدیل تیغه‌ای انسدادی /t/ به همخوان تیغه‌ای پیوسته /s/

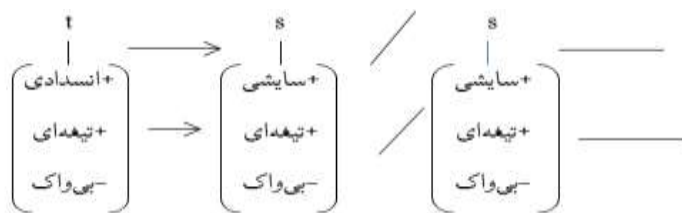
آوانویسی سیرجانی	واج‌نویسی سیرجانی	صورت نوشتاری	آوانویسی سیرجانی	واج‌نویسی سیرجانی	صورت نوشتاری
[ʔessesnā]	/estesnā/	استثناء	[ʔossoχun]	/ostoxān/	استخوان
[ʔessabl]	/establ/	اسطبل	[ʔessefāde]	/estefāde/	استفاده
[dasse]	/daste/	دسته	[ʔossowār]	/ostovār/	استوار

مثال‌های جدول شماره (۵) نمونه‌ای از همگونی همخوان با همخوان است که در آن همخوان تیغه‌ای انسدادی /t/ با همخوان تیغه‌ای پیوسته /s/ همگون می‌شود. در این همگونی، مشخصه نحوه تولید

سایشی به انسدادی گسترده می‌شود. در واقع مشخصه نحوه تولید [پیوسته] به صورت یک خودواحد عمل نموده و در لابه‌ای مستقل قرار می‌گیرد. در هندسه مشخصه‌های هله (۱۹۹۲) پیش‌بینی می‌شود که همگونی در مشخصه نحوه تولید همیشه از نوع کامل است زیرا این مشخصه مستقیماً با گره ریشه در ارتباط است و با سایر گره‌ها؛ یعنی بازخوان و اندام‌های تولیدی هیچ ارتباطی ندارد.

قاعده همگونی در داده‌های جدول (۵) را می‌توان به صورت خطی به صورت قاعده (۷) نشان داد.

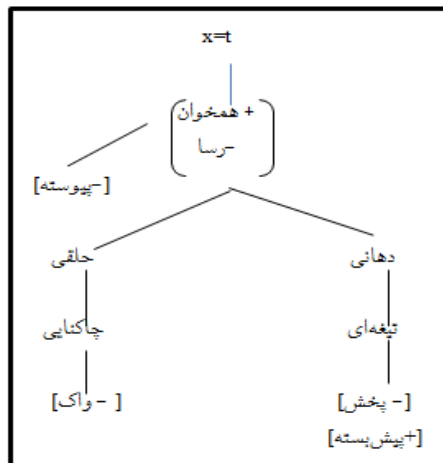
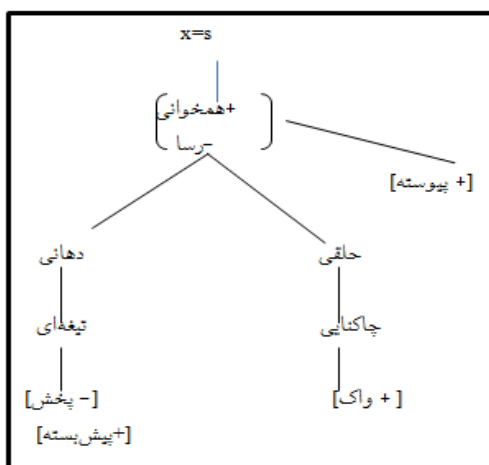
قاعده (۷)



قاعده (۷) نشان می‌دهد که همخوان ناپیوسته /t/ در اثر هم‌نشینی با همخوان پیوسته /s/ به همخوان پیوسته [s] تبدیل می‌شود.

بازنمایی غیرخطی قاعده (۸) به صورت بازنمایی (۸) است.

بازنمایی (۸)



مراحل اشتقاق از زیرساخت تا روساخت به صورت بازنمایی (۹) است.

بازنمایی (۹)

<p>X</p> <p> </p> <p>s</p> <p> </p> <p>[+پیوسته]</p>	<p>X</p> <p> </p> <p>t</p> <p> </p> <p>[-پیوسته]</p>	<p>X</p> <p> </p> <p>s</p> <p> </p> <p>[+پیوسته]</p>	<p>X</p> <p> </p> <p>t</p> <p> </p> <p>[-پیوسته]</p>	<p>X</p> <p> </p> <p>s</p> <p> </p> <p>[+پیوسته]</p>	<p>X</p> <p> </p> <p>t</p> <p> </p> <p>[-پیوسته]</p>
<p>(ج) بازنمایی روساختی</p>		<p>ب) گسترش گره نحوه تولید از مبدا به هدف و همزمان قطع گره نحوه تولید</p>		<p>الف) بازنمایی زیرساختی</p>	

در بازنمایی (۹) مشخصه نحوه تولید [پیوسته] به عنوان یک خودواحد در لایه‌ای مستقل قرار گرفته است. ارزش این مشخصه برای همخوان /s/ مثبت است که به همخوان مجاور یعنی /t/ گسترده می‌شود و همزمان با آن، اتصال همخوان /t/ با ارزش مشخصه [- پیوسته] خودش قطع می‌شود. در واقع این دو همخوان در تنها مشخصه‌ای که باعث ایجاد تمایز بین آن‌هاست با هم همگونی می‌یابند و در روساخت ما شاهد دو همخوان پیوسته متوالی هستیم، توالی دو همخوان مشابه را تشدید گویند. تشدید در زبان‌های مختلف دنیا دیده می‌شود، در برخی از زبان‌ها هر دو همخوان از ابتدا مثل هم هستند اما گاهی در اثر همگونی کامل تشدید به وجود می‌آید که به آن تشدید عارضی گفته می‌شود (نک. کرد- زعفرانلو کامبوزیا، ۱۳۸۵: ۲۰۰). در مثال‌های جدول (۴) بر اثر همگونی کامل /t/ با /s/ تشدید عارضی حاصل شده است.

۳-۵. توصیف و تحلیل داده‌ها براساس فرایند قطع

نمونه‌هایی از رخداد فرایند قطع در گویش سیرجانی به شرح زیر است:

۱-۳-۵. قطع همخوان‌های انسدادی-تیغه‌ای

در این قسمت به بررسی حذف همخوان‌های انسدادی-تیغه‌ای در گویش سیرجانی براساس محدودیت اصل مرز اجباری پرداخته می‌شود.

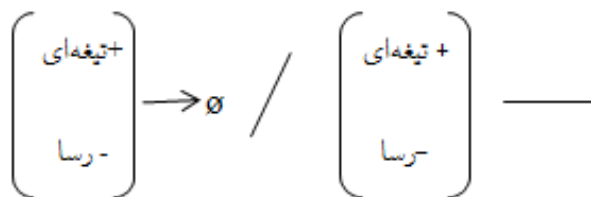
۵-۳-۲. همجواری دو مشخصه [+تیغه‌ای، -رسا]

جدول ۶: قطع همخوان‌های انسدادی تیغه‌ای با دو مشخصه [+تیغه‌ای، -رسا]

آوانویسی سیرجانی	واج‌نویسی سیرجانی	صورت نوشتاری	آوانویسی سیرجانی	واج‌نویسی سیرجانی	صورت نوشتاری
[pus]	/pust/	پوست	[rāsi]	/rāsti/	راستی
[mas]	/mast/	مست	[dasduz]	/dastduz/	دست‌دوز
[χās]	/χāst/	خواست	[šas]	/šast/	شصت
[guš]	/ʃušt/	گوشت	[moz]	/mozd/	مزد
[peš]	/pošt/	پشت	[jaz]	/jazd/	یزد
[χeš]	/χešt/	خشت	[dez]	/dozd/	دزد

همخوان‌های انسدادی تیغه‌ای /t/ و /d/ در خوشه‌های همخوانی /st/، /zd/ و /št/ حذف می‌شوند. در این داده‌ها همخوان‌های /z/، /s/، /ʃ/ و /š/ با مشخصه [+تیغه‌ای، -رسا] انگیزه حذف واج‌های /t,d/ را که دارای همین مشخصه‌اند، فراهم کرده است. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، همخوان انسدادی تیغه‌ای /t,d/ در جایگاه دوم پایانه هجا قبل از یک همخوان سایشی تیغه‌ای تیز حذف شده است.

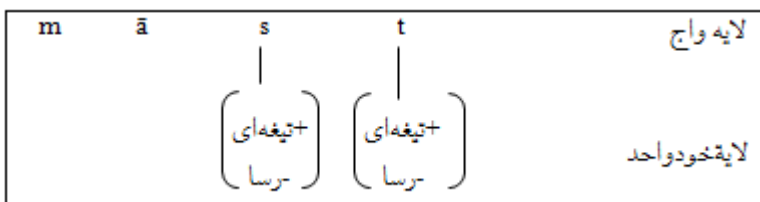
قاعده (۸)



براساس نظریه خودواحد می‌توان تحلیل‌های زیر را برای داده‌های جدول (۶) به کار برد.

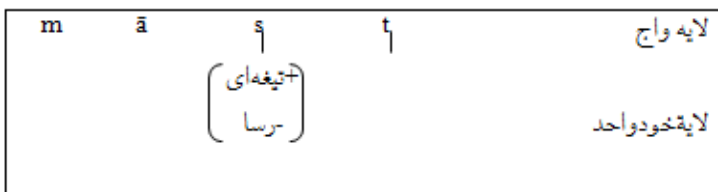
الف) بازنمایی زیرساختی (۱۰)، گسترش مشخصه‌های [+تیغه‌ای، -رسا] را به همخوان تیغه‌ای /t/ و همخوان‌های قبل از آن نشان می‌دهد.

بازنمایی (۱۰)



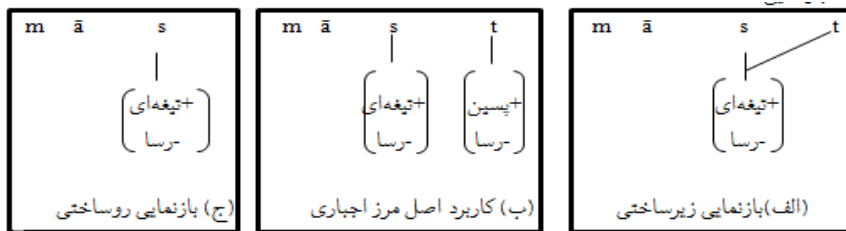
ب) کاربرد اصل مرز اجباری: خودواحد‌های یکسان یعنی مشخصه‌های [+تیغه‌ای، - رسا] نباید مجاور هم باشند. برای رعایت اصل مرز اجباری یکی از خودواحد‌های یکسان حذف می‌شود. بعد از حذف مشخصه‌ها از لایه خودواحد، چون یک عنصر در لایه واج بدون مشخصه باقی مانده است باعث بدساخت شدن صورت روساختی می‌شود.

بازنمایی (۱۱)



در این مورد برای عدم ایجاد صورت بدساخت سه امکان وجود دارد، الف) گسترش عنصر باقی- مانده بر لایه واجی، برای ایجاد این قاعده، همخوان /t/ باید در صورت روساختی حفظ شود که این امکان در گویش سیرجانی روی نمی‌دهد. ب) بعد از حذف یکی از مشخصه‌ها از لایه خودواحد، برای جلوگیری از صورت بدساخت، باید مشخصه دیگری جایگزین شود. برای ایجاد این قاعده، باید همخوان /t/ به آوای دیگری مثلا /k/ تبدیل شود، که این امکان نیز در این گویش روی نمی‌دهد. ج) برای جلوگیری از صورت بدساخت، همزمان با حذف مشخصه‌ها، حذف واحد آوایی از لایه واج هم صورت می‌گیرد.

بازنمایی (۱۲)



بر اساس بازنمایی ۱۲ (ج)، انسدادی تیغه‌ای /t/ در لایه واجی همراه با مشخصه‌های خود در لایه خودواحد از خوشه پایانی حذف می‌گردد، به گونه‌ای که هیچ عضوی در لایه واج بدون اتصال به لایه زمانمند وجود ندارد و هیچ مشخصه‌ای در لایه خودواحد، بدون اتصال به عنصری در لایه واج وجود ندارد.

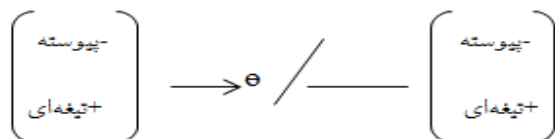
۳-۳-۵. همجواری دو مشخصه [+تیغه‌ای، - پیوسته]

جدول ۷: حذف همخوان انسدادی تیغه‌ای /d/ در همجواری دو مشخصه [+تیغه‌ای، - پیوسته]

صورت نوشتاری	واج نویسی سیرجانی	آوانویسی سیرجانی	صورت نوشتاری	واج نویسی سیرجانی	آوانویسی سیرجانی
پند	/pand/	[pan]	فرزند	/farzand/	[farzan]
بلند	/boland/	[belan]	چرند	/çarand/	[çarân]
بند	/band/	[ban]	قند	/qand/	[qan]
چند	/çand/	[çân]	پیوند	/pejvand/	[pejvan]

همخوان انسدادی تیغه‌ای /d/ بعد از همخوان خیشومی /n/ با مشخصه [+تیغه‌ای، - پیوسته] قرار گرفته است.

قاعده (۹)



بر اساس نظریه خودواحد، اشتقاق کلمه «بند» از زیرساخت تا روساخت به صورت بازنمایی (۱۳) است.

بازنمایی (۱۳)

<p>b a n</p> <p> </p> <p>(پیوسته)</p> <p>(پیوسته)</p> <p>(ج) بازنمایی روساختی</p>	<p>b a n d</p> <p> </p> <p>(پیوسته) (پیوسته)</p> <p>(تیغه‌ای) (تیغه‌ای)</p> <p>(ب) کاربرد اصل مرز اجباری</p>	<p>b a n d</p> <p> </p> <p>(-پیوسته) (-پیوسته)</p> <p>(+تیغه‌ای) (+تیغه‌ای)</p> <p>(الف) بازنمایی زیرساختی</p>
---	--	--

بنابراین هر قدر مشخصه‌های مشترک میان /t, d/ و آوای ماقبل آن بیشتر باشد، همخوان‌های /t, d/ براساس اصل مرز اجباری تحت‌تأثیر فرایند حذف قرار می‌گیرند. آواهایی که پیش از همخوان‌های انسدادی تیغه‌ای /t, d/ قرار می‌گیرند عبارتند از: سایشی‌های تیز^۱، سایشی‌های غیرتیز^۲ و خیشومی‌ها. در این میان سایشی‌های تیز و خیشومی‌ها (به دلیل داشتن ویژگی مشترک بیشتر با همخوان‌های /t, d/) بیش از سایشی‌های غیرتیز محیط حذف این همخوان‌ها را فراهم می‌کنند. در میان رده‌بندی که هاروکا (۱۹۹۹) از لحاظ تأثیر اصل مرز اجباری بر مشخصه‌ها در زبان‌های مختلف انجام داده بود، گویش سیرجانی در رده چهارم قرار دارد و حذف مشخصه‌ها به همراه حذف کل واحد آوایی صورت می‌گیرد.

۵-۳-۴. قطع همخوان چاکنایی میانی و کشش جبرانی واکه

کشش جبرانی به عنوان کشش یک واحد واجی تعریف می‌شود که حاصل حذف یا کوتاه‌شدگی واحد واجی مجاور است. در گویش سیرجانی، همخوان‌های چاکنایی میانی /h/ و /ʔ/ حذف می‌شوند و واکه پیش از آن تحت تأثیر فرایند کشش جبرانی قرار می‌گیرد و با علامت (: نشان داده می‌شود. در جدول زیر، چند نمونه از حذف همخوان چاکنایی میانی و کشش جبرانی واکه پیشین آن ذکر گردیده است.

جدول ۸: حذف همخوان چاکنایی و کشش واکه مجاور

صورت نوشتاری	واج‌نویسی سیرجانی	آوانویسی سیرجانی	صورت نوشتاری	واج‌نویسی سیرجانی	آوانویسی سیرجانی
صبح	/sobh/	[so:w]	اهمیت	/ʔahamijət/	[a:mijət]
دهان	/dahānr/	[da:n]	شعر	/ʃeʔr/	[ʃe:r]
ظهر	/zohr/	[zo:r]	اعظم	/ʔazam/	[a:zam]
شهربانو	/šahrbanu/	[ša:rabanu]	اعلام	/ʔelam/	[e:lām]
تحلیل	/tahlil/	[ta:lil]	معبد	/maʔbad/	[ma:bad]
تحقیر	/tahqir/	[ta:qir]	تعبیر	/taʔbir/	[ta:bir]

قاعده ۱۰

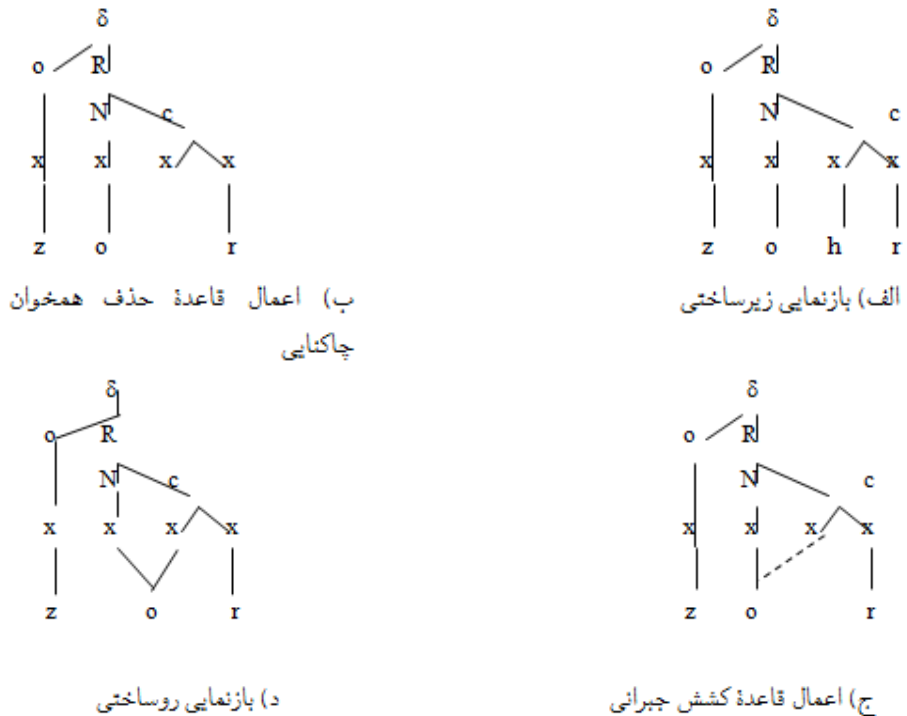
$$h, \text{ʔ} \rightarrow \emptyset / \text{v} \quad \text{X}$$

¹ .strident fricative

² .non-strident fricative

طبق قاعده (۱۰)، همخوان‌های چاکنایی، از پایانه هجا حذف می‌گردند. اما جایگاه زمانمند آن در لایه مبنا بر جای می‌ماند. این قاعده باعث می‌شود تا زمینه برای فرایند کشش واکه ماقبل فراهم شود و در اصطلاح کشش جبرانی را تغذیه می‌کند. به این ترتیب که، در جایگاه زمانمند حاصل از حذف همخوان چاکنایی به هیچ عنصری در لایه واج متصل نیست و فرایند کشش آن واحد زمانمند را به عنصری در لایه واج متصل می‌کند. بازنمایی (۱۴) مراحل اشتقاق کلمه [zohr] را از زیرساخت تا روساخت نشان می‌دهد.

بازنمایی (۱۴)



نکته‌ای که باید به آن توجه نمود این است که کشش جبرانی در هجاهایی روی می‌دهد که هسته آنها دارای یکی از واکه‌های کوتاه a, e, o باشد؛ چون این واکه‌ها، واکه‌های کوتاه هستند؛ یعنی در لایه مبنا یک جایگاه زمانمند را به خود اختصاص می‌دهند و طی فرایند کشش جبرانی به دو جایگاه زمانمند گسترش می‌یابند. واکه‌های ā, ī, u، واکه‌های کشیده هستند؛ یعنی دارای دو جایگاه زمانمند

در لایهٔ مبنا هستند و از آنجایی که در زبان فارسی و نیز گویش سیرجانی واکه‌ها حداکثر می‌توانند به دو جایگاه زمانمند متصل شوند، بنابراین واکه‌های کشیده u, i, \bar{a} قابلیت شرکت در فرایند کشش جبرانی را ندارند.

۶. نتیجه‌گیری

در مقالهٔ حاضر برخی از فرایندهای تضعیف نظیر سایشی‌شدگی، همگونی، ناسوده‌شدگی، حذف و کشش جبرانی در گویش سیرجانی بر مبنای چارچوب واج‌شناسی خودواحد مورد بررسی قرار گرفت. این فرایندها بر اساس تقسیم‌بندی کول (۲۰۰۸) از فرایند تضعیف و تقویت و اصول واج‌شناسی خود-واحد براساس تقسیم‌بندی مک‌کارتی (۱۹۸۸) تجزیه و تحلیل شدند. در این راستا، داده‌هایی که با ضبط آزاد، ارائهٔ پرسشنامه به گویشوران و نیز استفاده از کتب مرتبط جمع‌آوری گردیده بود، مورد بررسی قرار گرفت. سپس مبانی نظری معرفی شد و روش پژوهش مناسب برای تحلیل داده‌ها اتخاذ گردید. بعد از تحلیل داده‌ها شاهد چندین نوع فرایند گسترش و قطع بودیم. اولین فرایند گسترش مطرح‌شده سایشی‌شدگی بود، که تناوب بین همخوان [b] و همخوان‌های [v, f] است، تفاوت این واج‌ها در مشخصهٔ نحوهٔ تولید پیوسته است. این مشخصهٔ ذاتی واکه‌ها است. پس این مشخصه می‌تواند به صورت خودواحد درآمده و در لایه‌ای جداگانه قرار گیرد و از واکه به همخوان /b/ گسترده شود و آن‌را به همخوان‌های [v, f] تبدیل کند. فرایند گسترش بعدی که بررسی شد، همگونی بود که هم به صورت تناوب بین دو همخوان [m]~[n] مطرح گردید که از نوع همگونی پیشرو و ناقص است؛ هر گاه بعد از خیشومی /n/ انسدادی /b/ قرار گیرد که دارای مشخصهٔ اندام تولیدی لبی است، /n/ در این مشخصه با همخوان پس از خود همگون می‌شود و به همخوان /m/ تبدیل می‌گردد؛ یعنی مشخصهٔ خودواحد تیغه‌ای از گره دهانی مسلط بر آن، قطع شده و مشخصهٔ لبی همخوان بعد به آن (گره دهانی در همخوان خیشومی) گسترده می‌شود و هم به صورت تناوب بین دو همخوان [χ]~[q] در مجاورت با همخوان‌های گرفته و بی‌واکی مانند /t/, /s/, /f/ و /š/ بود که مشخصهٔ [-واک] از همخوان‌های /t/, /s/, /f/ و /š/ به همخوان واک‌دار q گسترده می‌شود. در واقع مشخصهٔ [-واک] به صورت یک خودواحد عمل کرده و در لایهٔ مستقل جای می‌گیرد. همگونی در مشخصهٔ نحوهٔ تولید همیشه از نوع کامل است زیرا این مشخصه مستقیماً با گره ریشه در ارتباط است و با سایر گره‌ها؛ یعنی بازخوان و اندام‌های تولیدی هیچ ارتباطی ندارد. فرایند قطع مورد بررسی در این پژوهش، حذف همخوان‌های /t, d/ براساس اصل مرز اجباری بود. در میان رده‌بندی که هاروکا (۱۹۹۹) از لحاظ تأثیر اصل مرز اجباری بر مشخصه‌ها در زبان‌های مختلف انجام داده بود، گویش سیرجانی در ردهٔ چهارم قرار دارد زیرا حذف مشخصه‌ها به همراه حذف کل واحد آوایی صورت می‌گیرد. حذف دیگری که در این گویش

روی می‌دهد حذف همخوان چاکنایی است که منجر به اعمال فرایند کشش جبرانی می‌شود. عمدتاً کشش جبرانی زمانی رخ می‌دهد که واکه دو جایگاه زمانمند را به خود اختصاص دهد؛ مانند /šahr/ ← [ša:r] «شهر» و /šeʔr/ ← [še:r] «شعر». در نهایت، بررسی و تحلیل داده‌ها نشان داد که واج‌شناسی غیرخطی خودواحد، از کفایت توضیحی لازم برای تبیین و بازنمایی فرایندهای واجی سایشی‌شدگی، همگونی، حذف و کشش جبرانی در گویش سیرجانی برخوردار است.

منابع

- ۱- بختیاری، علی اکبر. (۱۳۷۹). سیرجان در آئینهٔ زمان، کرمان: کرمان‌شناسی.
- ۲- پرمون، یدالله. (۱۳۷۶). نظام آوایی گونهٔ کرمانی از دیدگاه واج‌شناسی جزء مستقل و زایشی، پایان‌نامهٔ کارشناسی‌ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علامه طباطبایی.
- ۳- _____ (۱۳۸۸). «واکه‌کاهی در گویش کرمان»، مجله نامه پژوهشگاه میراث فرهنگی، ویژه‌نامه زبان‌شناسی، (۱)، ۱۲-۲۵.
- ۴- پوراصفهانی، آیدا و فاتحیان، طیبه. (۱۳۸۹). «بررسی فرایندهای واجی در گونهٔ مشهدی براساس واج‌شناسی خودواحد»، مجموعهٔ مقالات نخستین همایش بین‌المللی گویش‌های مناطق کویری ایران، ۱۶۴۷-۱۶۷۸.
- ۵- خلیفه‌لو، سیدفرید و دلارامی‌فر، منصوره. (۱۳۹۴). «خوشهٔ دو همخوانی آغازین در گویش سیستانی از دیدگاه واج‌شناسی خودواحد»، فصلنامهٔ مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران، (۸)، ۳۹-۶۲.
- ۶- سریزدی، محمود، (۱۳۸۲). نامهٔ سیرجان (واژه‌ها و اصطلاحات لهجهٔ سیرجان)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آگاه.
- ۷- شهیدی، اشرف‌السادات و روشن، بلقیس. (۱۳۹۶). توصیف زبان شناختی گونهٔ زبانی شهرستان سیرجان، تهران: امیدانقلاب.
- ۸- صادقی، وحید. (۱۳۷۹). تجزیه و تحلیل فرایندهای واجی در گویش فارسی تهرانی براساس واج‌شناسی خودواحد، پایان‌نامهٔ کارشناسی‌ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران.

بررسی فرایند تضعیف در گویش سیرجانی؛... (ص ۴۹-۷۴)----- سیدفرید خلیفه‌لو و همکار ۳۳

۹- عزت آبادی‌پور، طاهره و شهیدی، اشرف‌السادات. (۱۳۹۸). «فرایند سایشی شدگی در گونه زبانی سیرجانی: واج‌شناسی زایشی»، فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، ۵(۲)، ۴۷-۶۶.

۱۰- فرهادی، مرتضی. (۱۳۷۸). موزه‌های بازیافته، کرمان: کرمان‌شناسی.

۱۱- کردزعفرانلو کامبوزیا، عالیه. (۱۳۷۹). واج‌شناسی خودواحد و کاربرد در فرایندهای واجی زبان فارسی، پایان‌نامه دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران.

۱۲- _____ . (۱۳۸۵). واج‌شناسی رویکردهای قاعده‌بنیاد، تهران: سمت.

۱۳- مؤید محسنی، مه‌ری. (۱۳۸۱). گویش مردم سیرجان: مجموعه لغات و اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها، کرمان: کرمان‌شناسی.

۱۴- _____ . (۱۳۸۶). فرهنگ عامیانه سیرجان، کرمان: کرمان‌شناسی.

۱۵- مهدوی، فرشته. (۱۳۸۹). «بررسی همگونی واجی در گونه اصفهانی براساس نظریه خودواحد».

مجموعه مقالات نخستین همایش بین‌المللی گویش‌های مناطق کویری ایران، ۲۰۶۶-۲۰۵۳.

۱۶- میکده، اعظم. (۱۳۹۵). «فرایندهای واجی همخوانی در گونه فریمانی بر پایه واج‌شناسی خود-واحد». نشریه ادب و زبان، دانشگاه شهید باهنر کرمان، ۱۹(۴۰)، ۳۴۶-۳۲۱.

۱۷- وثوقی رهبری، علی‌اکبر. (۱۳۷۶). تاریخ سیرجان همراه با جغرافیای تاریخی و سیرجان‌شناسی، کرمان: کرمان‌شناسی.

18- Goldsmith, John A. (1976). An Overview of Autosegmental Phonology.

Linguistics Analysis. pp: 23-68.

19- Goldsmith, John, A. (1981). *Autosegmental and Metrical Phonology*, Oxford: Basil Blackwell.

20- Halle, Morris, (1992). *The Russian declension: An illustration of distributed morphology. To appear in The organization of phonology: Features and domains*, CSLI, Stanford University.

21- Hardcastle, William. J, & Laver, John, (1997). *The Handbook of Phonetic Sciences*, Blackwell.

22- Haruka, Fukazawa. (1999), *Theoretical Implications of OCP Effects on Features in Optimality Theory*, PhD dissertation, University of Maryland.

23- Kenstovicz, Michael & Kisseberth, Charles, (1997). *Generative Phonology*, New York: Academic Press.

- 24- Kenstowicz, Michael, (1994). *Phonology in Generative Grammar*, Oxford: Blackwell Publishers.
- 25- Kul, Małgorzata (2007), *The Principle of Least Effort With in the Hierarchy of Linguistic Preferences: External Evidence from English*, Ph.D.dissertation. Poznan, Adam Mickiewicz University.
- 26- McCarthy, John J. (1988). «Feature geometry and dependency: a review», *Phonetic*, 43, 84-108.

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال دوازدهم - شماره یکم - بهار ۱۴۰۱ - شماره پيوسته ۳۵

بررسی مضامین عرفانی در داستان «اصلی و کرم» بر مبنای روایت‌های ایران و

ترکیه (ص ۷۵-۹۴)

سکینه رسمی^۱، عاتکه رسمی^۲ (نویسنده مسئول)

 20.1001.1.2345217.1401.12.1.4.4

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۲/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۸/۲۶

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

اسطوره، بیانی پر رمز و راز است که در تمامی ادوار تاریخ بشری در پیوند با انسان به وجود می‌آید، می‌بالد، تغییر و تحول می‌یابد و با تنوع و گونه‌های مختلف دیده می‌شود. اسطوره‌ها با دربرگرفتن مضامین فرازمانی و فرامکانی، انواع مختلف و متنوعی دارند که از آن میان می‌توان به اسطوره‌های تولد، قهرمان، خلقت، عشق و ازدواج، مرگ، حرص و آز، نیکی و همچنین اسطوره‌های طبیعت اشاره کرد. اسطوره قهرمان یکی از مهم‌ترین اسطوره‌هاست که در بین ملل مختلف و در زمان‌های مختلف نمود یافته است. داستان سلوک قهرمانانی که غرور خویش را در هم شکسته و با گذر از عشق مجازی، عشق حقیقی را دریافت کرده‌اند، از مضمون مایه‌های مشترک آثار ادبی جهان است که در قالب اسطوره روی می‌نماید. این امر در روایت‌های مختلف داستان اصلی و کرم، نمود برجسته‌ای دارد. قهرمانان داستان همچون ققنوس در آتش می‌سوزند تا با فنای خویش، بقا را تجربه کنند. این مقاله بر مبنای مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی که با نگرش فرامرزی، وجوه مشترک برآمده از روح مشترک بشری را در آثار ادبی مورد بررسی قرار می‌دهد، مضامین عرفانی در داستان «اصلی و کرم» را بر اساس روایت‌های ایران و ترکیه، تبیین می‌کند تا ضمن مشخص کردن روابط ادبی ایران و ترکیه، نمود عرفان در داستان‌های «عاشیق‌لار» را روشن سازد. براساس دستاوردهای این تحقیق، عناصر درویش یاریگر، بوتاه، عشق، دختر ترسا، پیر خرد، سفر، سختی راه عشق، گذر از عشق مجازی، فنا و دستیابی به حقیقت اصیل، صرف نظر از تفاوت‌های جزئی، مضامین مشترک این روایت‌هاست که بخشی به خاطر کهن‌الگوهاست و بخشی از تأثیر و تأثر ناشی می‌شود.

کلمات کلیدی: اصلی و کرم، اسطوره، عشق، عرفان، ایران، ترکیه.

E-mail : rasmi1378@yahoo.com

E-mail : rasmi1390@yahoo.com

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان



۱. مقدمه

اسطوره‌ها بازتاب الگوهای ذهنی انسان هستند که از ورای هزاره‌ها سخن می‌گویند و دیدگاه‌های انسان را در باره خود، جهان و خدا باز می‌گویند. به نظر استاد سرکاراتی تعریفی جامع و مانع از اسطوره، «کاری دشوار و شاید ناشدنی است» (سرکاراتی، ۱۳۷۱: ۸۵). نزدیک به این تعبیر را در کلام روتون می‌بینیم که «هنگام پرسش از «اسطوره»، وضعیت خود را شبیه به آوگوستین هنگام پرسش از «زمان» می‌داند که خیلی خوب می‌دانم که چیست به شرط آن که کسی از من نپرسد اما اگر از من بپرسند و پاسخ بخواهند از پاسخ دادن بدان عاجزم» (نک. سگال، ۱۳۸۹: ۵). هاستون می‌گوید که اسطوره چیزی است که هرگز اتفاق نیفتاده است ولی همواره اتفاق می‌افتد (Houston, 1980: 6). با این حال محققان تعاریفی جهت شناساندن آن ارائه کرده‌اند؛ به نظر استاد بهار «اسطوره‌شناسی بخشی است از مردم‌شناسی فرهنگی است که آن خود از مردم‌شناسی منشعب می‌گردد. مردم‌شناسی فرهنگی به بررسی و فریافتن قوانین عمومی قالب‌های رفتاری انسان در همه ابعاد آن می‌پردازد و می‌کوشد توجیهی عمومی از این پدیده اجتماعی - فرهنگی به دست دهد» (۱۳۷۶: ۸۵). هارمون در کتاب «راهنمای ادبیات»، اسطوره را به عنوان داستانی ناشناس که ایزودهای ماوراءالطبیعی را به عنوان وسیله‌ای برای تفسیر وقایع طبیعی ارائه می‌دهد، تعریف می‌کند. (Harmon, 2003: 325) به نظر او اسطوره‌شناسی، مجموعه‌ای از این اسطوره‌هاست که هدف آن، تبیین خلقت، الوهیت و دین؛ بررسی معنای وجود و مرگ؛ محاسبه پدیده‌های طبیعی؛ و شرح ماجراهای قهرمانان فرهنگی است» (همان: ۲۲۶). با این تفسیر نزدیکی اسطوره و عرفان کاملاً ملموس است، چرا که هدف غایی در اسطوره و عرفان، نزدیکی به خداست، چنانکه گفته‌اند «انگیزه پیدایش اساطیر خدایان و عرفان یکی است؛ یعنی تقلا برای نزدیک ساختن انسان و خدا یا خدایان با این تفاوت که اساطیر خدا را به سوی انسان می‌کشاند و عرفان انسان را به سوی خدا» (مظفری، ۱۳۸۸: ۱۶۲). به بیانی دیگر «اسطوره، گزارش داد و ستد میان نیروهای ماورائی و بشر است که با تمثیل و تأویل بیان می‌شود و همین مطلب درباره عرفان هم صحت دارد؛ چنانکه بدنه اصلی هر دو از وحی و مکاشفه و شهود تشکیل گردیده است» (افراسیاب پور، ۱۳۸۹: ۱۱۹).

اسطوره‌ها در دل ادبیات و داستان‌ها پرورده می‌شوند. فرای معتقد است که اسطوره، باستانی‌ترین نوع داستان سرایی است (Frye, 1962: 277). همو در مقاله «ادبیات و اسطوره» خود بیان می‌کند که «اسطوره به ساده‌ترین و معمول‌ترین معنا نوعی سرگذشت یا داستان است که معمولاً به خدا یا رب‌النوع و موجودی الهی مربوط می‌شود. اسطوره بدین مفهوم با فرهنگ‌های ابتدایی یا با دوره‌های کهن فرهنگ‌های پیشرفته پیوسته است» (به نقل از نامور مطلق، ۱۳۹۲: ۲۷۵).

حضور اسطوره در ادبیات «عاشیق‌لار» برجسته‌تر است. ادبیات «عاشیق‌لار» شاخه‌ای از ادبیات عامیانه است که توسط شاعران عامیانه به نام «عاشیق‌ها» شکل گرفته و منبع آن از ادبیات شفاهی قبل از اسلام گرفته شده و از ۱۵۰ سال به این سو، صورت کتابت یافته است. این شاخه از ادبیات از آنجا اهمیت دارد که احساسات خلق را بی پرده بازگو می‌کند.

صادق هدایت از قول شومان به موسیقی‌دانان جوان می‌گوید: «با دقت به ترانه‌های ملی گوش فرا دار، آن‌ها سرچشمه بی‌پایان ملودی‌ها می‌باشند و چشم تو را به صفات مشخصه ملل گوناگون باز می‌کنند» (هدایت، ۱۳۳۴: ۳۴۹). این هنرمندان در واقع در شعر خود، روح یک ملت را متجلی می‌سازند، چنانکه عزیر حاجی بیگ اوف، بنیانگذار مکتب نوین موسیقی آذربایجانی، هنر عاشیق را «خلاقیّت خود خلق» می‌داند و جعفر جبارلی از زبان عاشیق می‌گوید «من عاشیق‌م، من خلق‌م» (نک. رئیس‌نیا، ۱۳۶۶: ۸۸). عاشیق‌ها در اجتماع خود از جمله شایسته‌ترین افراد بوده‌اند، که پس از گذراندن مراحل مختلف به مقام «دده‌لیک» می‌رسیده‌اند، چنان‌که دده قورقود، دده عباس، دده قاسم، توراب دده، دده یئدی یار (دده یادگار) و دده کرم از عاشیق‌هایی هستند که به مقام والای دده‌لیک رسیده و در عصر خودشان یکی از قطب‌های عروج به کمال و معرفت شده‌اند.

فؤاد کوپرولو، محقق ترک نیز در مورد «عاشیق» چنین می‌گوید: «عاشیق» نامی است که در میان مردم به شاعران «ساز» داده شده است. این واقعیت که آن‌ها از عشق مادی به درجه عشق معنوی رسیده‌اند، از این امر که هنر نواختن ساز و سرودن شعر از طریق یک مرشد معنوی، مثلاً یک پیر یا خضر که در رؤیا یا واقعیت به او هدیه شده، استنباط می‌شود (Köprülü, 1989: 168). داستان‌های عاشیق‌لار نیز بیشتر بر این مبنا شکل گرفته است و قهرمانان داستان‌های «عاشیق‌لار» در سفر قهرمانی خود سلوک معنوی را تجربه می‌کنند. در این داستان‌ها گذر از عشق مجازی و رسیدن به حقیقت محض، اغلب با یک رؤیا و گرفتن بوت (باده) از دست پیر یا خود معشوق می‌آغازد. قهرمانی که از این باده مست شده علاوه بر عشق مجازی، هنر «عاشیقی» را نیز در می‌یابد. قهرمانان داستان‌های «عاشیق‌لار» چون سالکان راه طریقت، منازلی را پشت سر می‌گذارند، «منازلی که به گفته خراز می‌توان از آن به وجد، دهشت و فراموشی تعبیر کرد» (نک. دهباشی، ۱۳۸۴: ۱، ۲۰۹). در واقع عنایت الهی، آنان را به رفع حجاب و بیداری توأم با شناخت می‌رساند. در این مقاله سیر کمال قهرمانان قصه «اصلی و کرم»، یکی از مهم‌ترین داستان‌های «عاشیق‌لار» که در بیشتر کشورها شناخته شده است، بر مبنای مطالعه ادبیات شفاهی تطبیقی بررسی می‌شود که منظور از این تعبیر «مطالعه ادبیات شفاهی و به خصوص داستان‌های ملی و کوچ آن‌ها و چگونگی و زمان درآمدن این موضوعات به ادبیات رفیع و هنری است» (ولک و وارن: ۱۳۷۳: ۴۱). روایت‌های مختلفی از این قصه در ایران و دیگر کشورها وجود دارد که تقریباً همگی مضامین مشترکی دارند، هرچند سندی مبنی بر این که چنین شخصیتی واقعاً وجود

داشته موجود نیست. مبنای این مقاله، روایت‌های غفار غفارزاده از ایران و عیسی اؤزتورک از ترکیه است.

بنا به شیوه روایت، و قوشماها^۱ و گرایلی‌های^۲ مطرح، این دو روایت بسیار به هم نزدیک هستند. قابل ذکر است که اؤزتورک در یک مجلد بعد از روایت آناتولی از ترکیه در ۱۵۷ صفحه، به روایت آذربایجان در ۱۳۴ صفحه می‌پردازد. تمایز اصلی روایت آناتولی نسبت به روایت آذربایجان این است که در روایت اؤزتورک، معشوق یعنی «اصلی» نیز «عاشیق» است و با گرایلی‌ها و قوشما، نغمه‌های «کرم» را پاسخ می‌دهد.

۲. سؤال تحقیق

کدام مضامین عرفانی در قصه «اصلی و کرم» دیده می‌شود؟

۳. پیشینه تحقیق

داستان «اصلی و کرم» از داستان‌های بسیار شناخته‌شده در میان ملل ترک است که منشأ آثار هنری دیگری شده است که از آن جمله می‌توان به فیلم سینمایی «اصلی و کرم» به کارگردانی آدولف کورنر (Adolf Korner) (۱۹۴۲م.) و فیلم سینمایی «اصلی و کرم» به کارگردانی اورهان ایلماز (Orhān İlmāz) (۱۹۷۱م.) در ترکیه اشاره کرد. در مورد داستان اصلی و کرم، در ترکیه و باکو تحقیقات زیادی انجام گرفته که بخشی نیز به موضوع تصوف در این داستان اشاره دارد، از آن جمله:

- Kerem Operasinda Tasavvuf Etkisi (Güleç, 2012)
- Aşk ve Ölüm Senaryoları (Refig, 2006)
- Saygun ve Kerem (Refig, 1991)
- Adnan Saygun Anlatıyor (Turan, 1996).

لیکن در ایران، تحقیقات علمی در این زمینه معدود است. از جمله مقاله‌هایی که در مورد قصه اصلی و کرم نوشته شده عبارتند از: خوانش بینامتنی، داستان عاشیق اصلی و کرم (ترابی و همکار، ۱۳۹۵)، بن‌مایه‌های داستان اصلی و کرم (رسمی و همکار، ۱۳۹۶)، بررسی تطبیقی منظومه لیلی و مجنون و داستان اصلی و کرم (رسمی و همکار، ۱۳۹۶). لیکن در مورد وجه عرفانی و سیر کمال در داستان‌های «عاشیق‌لار» عموماً و داستان «اصلی و کرم» خصوصاً هیچ تحقیقی صورت نگرفته است.

۴. روش تحقیق

این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و تطبیقی به تبیین مفاهیم عرفانی در قصه «اصلی و کرم» در روایت‌های ایران و ترکیه می‌پردازد. از آنجا که هدف این تحقیق، بررسی نمودهای عرفانی در داستان

بررسی مضامین عرفانی در داستان «اصلی و کرم» بر مبنای ... (ص ۷۵-۹۴) --- سکینه رسمی و همکار ۶۹ ۷۹

«اصلی و کرم» براساس روایت‌های ایران و ترکیه است؛ مبنای تحقیق، مکتب امریکایی قرار داده شده است، زیرا در این مکتب بر اساس تعریف هنری رماک (H.Remak) «ادبیات تطبیقی یعنی مطالعه ادبیات در آن سوی مرزهای یک کشور خاص و مطالعه روابط موجود میان ادبیات و دیگر حوزه‌های معرفتی و اعتقادی مثل هنرها (نقاشی، پیکرتراشی، معماری، موسیقی) فلسفه، تاریخ، علوم اجتماعی (سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی و ...) و علم و ادیان و غیره بوده و به اختصار می‌توان گفت که ادبیات تطبیقی؛ یعنی مقایسه ادبیات یک کشور با ادبیات یک یا چند کشور دیگر و نیز مقایسه ادبیات با دیگر حوزه‌های تعبیر انسانی» (الخطیب، ۱۹۹۹: ۵۰). قبل از ورود به بحث، ارائه خلاصه داستان، ضروری به نظر می‌رسد.

۵. اصلی و کرم

داستان «اصلی و کرم» داستان عشق نافرجام احمد میرزا شاهزاده اصفهان به قارا^۳ سلطان یا مریم دختر قارا کشیش خزانه‌دار ارمنی پادشاه است که بعد، نام‌های خود را به «اصلی» و «کرم» تغییر داده‌اند. عشاق که تولدشان از یک سیب تحفه درویش محقق شده است، در سیر داستان، چون دو نیمه سیب در پی رسیدن به یکدیگر و تمامیت هستند، کشیش پدر اصلی بنا به اختلاف دینی، قرار مادران عشاق را که فرزندان خود را به عقد یکدیگر در آورند کردن نمی‌نهد و از زنگی اصفهان می‌گریزد و کرم نیز به دنبال آن‌ها در جستجوی معشوق، شهر و دیار خود را ترک می‌کند. این تعقیب و گریز، سه سال و در بعضی روایت‌ها هفت سال به طول می‌انجامد تا این که در حلب بنا به فرمان والی، عشاق به عقد هم در می‌آیند، لیکن هر دو با سحر و نیرنگ کشیش به خاکستر تبدیل می‌شوند که آهنگ «یانیق کرم»^۴ یا «یانیق هاواسی»^۵ برگرفته از آن است. عناصر عرفانی زیر در این داستان نمود می‌یابد:

۱-۵. رؤیا

عنصر رؤیا در داستان‌های عرفانی و غنایی که قهرمان داستان را با دگرگونی ژرف مواجه می‌سازد، قابل توجه است. قهرمان با رؤیایی هشداردهنده، سفر می‌آغازد و در واقع «برای درک پیام ضمیر ناخودآگاه، سفری را در پیش می‌گیرد که نشانگر میل به تغییر درونی و نیاز به تجربه‌ای جدید است» (شوالیه و همکار، ۱۳۸۵، ۳: ۵۸۷). در واقع رؤیا، تکانه روحی قهرمانان است، زیرا در خواب به دلیل گسستن از علایق مادی، تمایلات سرکوفته و آرزوهای ناکام نمود می‌یابند، «یونگ این کنش ناخودآگاه را نقش تکمیلی یا جبرانی رؤیا در شالوده روانی می‌نامد» (یونگ الف، ۱۳۶۸: ۶۹).

در اغلب روایت‌های داستان ترکی «اصلی و کرم» - (Öztürk, 1941: 5) / غفارزاده، ۱۳۹۳: ۲۴). قهرمان چون دیگر قهرمانان «عاشیق‌لار»، مسیر فردانیت را با رؤیا آغاز می‌کند، چنان‌که در روایت غفارزاده خطاب به صوفی همراه خویش گوید:

یوخوما گلمیشدی اونون صورتی چکدیردی زنگی‌یه اونون نیتی
موسلمان دئییل او، عیسی اومتی بیر اوزگه صبریمی آلدی نه چاره

(غفارزاده، ۱۳۹۳: ۳۰)

yuxumā gəlmişdi onon sürəti/ çəkdirdizəngiyə onon niyyəti
müsəlmən deyil o İsa ümməti/ bir özgə səbrimi əldi nə çərə

برگردان: سیمای او در خوابم تجلی کرد / شوق وصال او مرا به «زنگی» کشانید / او مسلمان

نیست و از امت حضرت عیسی (ع) است / بیگانه‌ای صبر را از دلم ربود و چاره‌ای وجود ندارد.

این خواب، فراخوانی به سوی تولد مجدد است و قهرمان بر آن است تا با قدم‌گذشتن در مسیری تازه به خودشکوفایی برسد و زندگی نوی را تجربه کند و از هزار توی روان خویش راهی به بیرون بیابد و به سوی آینده‌ای روشن که در آن ارزش‌ها و مفاهیم زندگی تثبیت گردند، دست یابد. گویی برای فرار از زندان عادت‌ها به این سفر نیاز دارد. این مضمون در اغلب داستان‌های «عاشیق‌لار» چون «عاشیق غریب و شاه‌صنم» (غفارزاده (ب)، ۱۳۹۳: ۲۳)؛ «نوروز و قنداب» (عزتی، ۱۳۹۴: ۱۳۹)؛ «خسته قاسم» (ساعی، ۱۳۹۴: ۲۰۱/۱) و «عاشیق قوربانی و پری» (همان: ۱۶۳/۱) نیز دیده می‌شود و قهرمانان داستان‌های «عاشیق‌لار» با دیدن این رؤیا چون عارفان، سفر می‌آغازند و با گذر از تمثیلات نفسانی به «حق عاشیقی» یعنی عارف تبدیل می‌شوند. این نوع رؤیاها همان مکاشفه روحانی یا رؤیای صادق نامیده می‌شوند «چون به واسطه خواب، حواس معزول می‌شود و اندرون جمع می‌شود، آینه دل صافی می‌گردد. در آن ساعت دل را با ملائکه سماوی مناسبت پیدا آید و همچون دو آینه صافی باشند که در مقابل یکدیگر بدارند. چیزی از آن‌چه معلوم ملائکه باشد، عکس آن در خواب بیننده، پیدا آید» (نسفی، ۱۳۷۱: ۲۴۶-۲۴۲). و همان است که آن را جزئی از پیامبری دانسته چنان‌که رازی گوید: «الرؤیاء الصالح جزء من سنة و اربعین جزءاً من النبوة» (ابوالفتح رازی، ۱۳۵۲: ۳۸۷). همین رؤیای صالح است که می‌تواند انسان را از تمثیلات نفسانی، به سوی عالم مثالی رهنمون شود و به کشف و شهود بینجامد. در واقع چنان‌که امروز نیز اعتقاد بر این است که «اصالت، کمال و حقیقت رؤیاها شاعرانه است، چون این فراموش‌خانه افکار، تحت تسلط یک نوع منطق عجیب و مخصوص است. رؤیا افزایش و وفوری در جریان فکر ما ایجاد می‌کند که در بیداری به هیچ‌وجه برایمان آشنا نیست» (فروم، ۱۳۸۵: ۱۵۷). در این داستان‌ها رؤیای قهرمان به بیداری و یقظه منتهی می‌شود، در واقع این بیداری، «بیداری‌ای است از خواب غفلت و موجب آن، واعظ الله و معرفت و تجلی انوار الهی است در قلوب که به واسطه اجابت

بررسی مضامین عرفانی در داستان «اصلی و کرم» بر مبنای... (ص ۷۵-۹۴) --- سکنیه رسمی و همکار ۸۱

دعوت هادیان الی طریق الحق و خدمت اولیاء الله حاصل می‌شود» (سجادی، ۱۳۵۰: ۴۲۹). این بیداری، ندایی الهی است که از ورای حجاب‌های نفسانی و ظلمانی به جان انسان مستعد سلوک می‌رسد و جان او را به مرتبه‌آینگی و کمال می‌رساند. قابل ذکر است که رؤیا در همه داستان‌ها در شب اتفاق می‌افتد، زیرا شب با مکاشفات عرفانی ارتباط دارد و به قول زرین کوب «لحظه‌ای است بیرون از مرز زمان» (زرین کوب، ۱۳۸۷: ۹۷)؛ لحظه‌ای است که سالک برای ورود به عالم روحانی آماده می‌شود و با دیدن رؤیایی، به ضمیر ناخودآگاه خویش دست یافته، به شهود و اشراق می‌رسد. در این داستان نیز کرم بعد از رؤیای شب دوشین در تعقیب آهوئی به دیدار «اصلی» می‌رسد که این امر نشانگر استعداد او به سیر کمال است زیرا قهرمانانی که استعداد سلوک دارند به این راه فراخوانده می‌شوند.

۲-۵. باده (بوتا)

عنصر «می»، «باده» و «شراب» در داستان‌های عارفانه و غنایی جایگاه خاصی دارد، چنانکه در ادبیات فارسی به خصوص از قرن هفتم به بعد، معانی عرفانی «باده»، «می»، «شراب»، «مستی»، «پیمانه» بر معانی حقیقی آن غلبه کرده است. «باده در نگاه عرفانی، عشق کیهانی است، یعنی محبت ذاتی افلاک و کواکب و عناصر و حتی همه ذرات عالم به مبدأ آفرینش» (پورجوادی، ۱۳۸۷: ۲۸). از این رو باده را در کنار «لایح» و «لامح» و «لامع» و «طالق» و «طارق» آورده‌اند که با مکاشفه ارتباط دارد: «هر واردی که چون برق، لامع شود و در حال منطقی گردد، آن را متصوفه «لایح» و «لامح» و «لامع» و «طالع» و «طارق» و «باده» خوانند. ظهور آن مستعقب خفا بود و کشفش مستلزم استتار» (عزالدین کاشانی، ۱۳۶۷: ۱۲۶)، البته در ادبیات عرفانی بین معانی «باده» و «می» و «شراب» تفاوتی قائل شده‌اند، چنان‌که لاهیجی می‌نویسد: «شراب و می و باده هر سه به معنی عشقی است که انسان به پروردگار پیدا می‌کند، این عشق به جهت مراتب و منازل سلوک، شدت و ضعف‌ها دارد، عشق مبتدیان از همه ضعیف‌تر است و «باده» خوانده می‌شود. عشق متوسطان قوی‌تر است و «می» خوانده می‌شود. قوی‌ترین حالات عشق به منتهیان دست می‌دهد که «شراب» نامیده می‌شود» (لاهیجی، ۱۳۳۷: ۶۰). زرین کوب استفاده از می و شراب و... را در کنار الفاظی چون معشوق و متعلقات آن، به دو گروه خمریات و غرامیات تقسیم می‌کند: «گروه خمریات شامل لفظ‌هایی چون می و جام و ساقی و خرابات و دُرد و صاف و... ناظر به معرفت روحانی است که بلاواسطه و بدون بحث و درس به قلب سالک، افاضه می‌شود و شرط نیل بدان، رهایی از وسوسه‌های عقل نظری و مصلحت‌انگاری‌های خودخواهانه آن است. گروه غرامیات مشتمل بر کلماتی مانند معشوق و جمال و روی و چشم و زلف و امثال آن‌هاست که نظر بر تجلی ذات و صفات و آنچه بدان مربوط است دارد» (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۱۶). پیروان ابن عربی نیز در تعریف شراب و خمر و غیره عموماً از مفهوم تجلی استفاده می‌کردند و به همین

سبب است که گاهی ترکیباتی چون شراب تجلی یا باده تجلی را به کار می‌برند (همو، ۱۳۳۷: ۶۱۱-۶۰۸). حقیقت این است که سیراب‌شدن از باده عشق و رسیدن به علم لدنی در دیگر آثار نیز دیده می‌شود، چنان‌که باز زرین‌کوب در مورد حافظ می‌گوید که چگونه به اعجاز پاکان غیبی، علم لدنی یافته است. «این علم لدنی که افسانه‌جویان خواسته‌اند، بی‌زحمت درس و مکتب به حافظ منسوب بدانند، یک رؤیای قدیم انسانی است. حدیث درخت معرفت است و آب حیات که آرزویی است کهنه و به شرق و اسلامیان هم اختصاص ندارد» (زرین‌کوب، ۱۳۸۷: ۲۰-۱۸). چنان‌که «وامبری ترک‌شناس معروف مجار که در اوایل نیمه دوم قرن نوزدهم، در لباس درویشی، آسیای میانه را سیاحت کرده به وجود باور مشابهی در میان ترکمن‌ها اشاره کرده است، بنا به باور آن‌ها مخدوم قلی، شاعر نام‌آور ترکمن نیز در پرتو عنایت پاکان و پارسایان، طبع شاعری را یافته است، چنان‌که در عالم رؤیا، پیغمبر دعای خیرش می‌کند و تلنگری بر پیشانی‌اش می‌زند. مخدوم قلی در حال از خواب بیدار می‌شود، از همین لحظه به بعد اشعار لطیف و دلپذیر بر زبانش جاری می‌شود، ترکمن‌ها سروده‌های او را فصیح‌ترین و پرمعنی‌ترین تراوشات مخیله بشری می‌دانند» (ریسن‌با، ۱۳۶۵: ۹۰).

در داستان‌های «عاشیق‌لار» نیز «بوتا» (باده)، نماد مکاشفه و اشراق است که به قهرمان پیموده می‌شود و به این امر «بوتا ایچیتماق» (باده پیمودن) و «ویرگی و بیرماق» (برخورداری از عنایت غیبی شدن) گفته می‌شود. «بوتا ایچیتماق» در خواب که به طور مکرر در داستان‌های «عاشیق‌لار» به آن اشاره می‌شود، برگرفته از این اعتقاد است که اولیای دین اسلام در خواب اطلاعات مذهبی و اجتماعی دریافت می‌کنند (Eke, 2010: 76).

این اولین فراخوان قهرمان و حرکت او به سوی تعالی است. در این داستان‌ها اگر باده پیموده شده، باده کهن باشد، قهرمان به عاشیق خلق (خلق عاشیقی) و اگر باده عشق باشد، قهرمان به عاشیق حق (حق عاشیقی) بدل می‌شود. این باده از طرف اولیا به قهرمان داستان پیموده می‌شود، که ساقی باده ممکن است حضرت علی (ع) (داستان عاشیق قوریانی)، حضرت خضر (ع)، (داستان عاشیق غریب و شاه‌صنم) یک درویش (نوروز و قنداب) و گاه خود معشوقی باشد که باده عشق او به قهرمان داستان پیموده می‌شود. عاشیقی که در عالم رؤیا به او بوتا (باده) داده می‌شود قدم در راه طریقت گذاشته و به «حق عاشیقی» یا عارف بدل می‌شود. در این داستان‌ها معشوق، مجازی نیست بلکه همان «عاشیق» است که به مدد می‌عرفت به عارف بدل شده و به او علم عاشیقی (خبیاگری) نیز ارزانی شده است؛ به سلوک عارفانه قدم می‌گذارد. این افراد با خوردن باده معرفت، سرمست می‌شوند و چون سرمست شدند، به وجد می‌آیند و چون به وجد آمدند، پالوده می‌شوند و چون پالوده شدند، ذوب می‌شوند و چون ذوب شدند، خالص می‌شوند و چون خالص شدند، طالب می‌شوند و چون طالب شدند، معشوق را می‌یابند و چون معشوق را یافتند به وصال می‌رسند و چون به وصال رسیدند،

بررسی مضامین عرفانی در داستان «اصلی و کرم» بر مبنای... (ص ۷۵-۹۴) --- سکینه رسمی و همکار ۸۳

مایین معشوق مجازی و حقیقی تفاوتی نیابند (نک. غفارزاده (الف)، ۱۳۹۳: ۱۶). البته قابل ذکر است که این بوتاه صرفاً شراب نیست بلکه ممکن است خرما، شیرینی، مهره گردنبند، ساز، کتاب یا کاغذی باشد که نوشته‌ای بر آن نوشته شده است (Heziyeva, 2010: 218). محقق ترک «یاردیم چی» این باده (بوتا) را دو نوع می‌داند: باده «ار» و باده «پیر». کسانی که در رؤیا از باده «ار» خوردند، به دلاورانی پاکباز تبدیل می‌شوند که زندگی‌شان پر از قهرمانی است و در راه محبوب، از کشته شدن ابایی ندارند و آنان که از باده «پیر» خوردند، عاشق زیبارویی می‌شوند که تمام دارایی خود را در راه محبوب خود بر کف می‌گذارند. آنان برای رسیدن به معشوق، سال‌ها در دامنه‌های کوهستان سفر می‌کنند و در معرض آزمایش‌های مختلف قرار می‌گیرند. چنین افرادی «عاشیق حق» یا «عاشیق باده» نامیده می‌شوند، این‌ها قهرمان نیستند بلکه در راه محبوب زجر می‌کشند و می‌سوزند و «عاشیق کرم» یکی از آن‌هاست. (Yardımcı, 1998: 140)

در روایت غفارزاده، کرم در قیصریه در حالی که همراه صوفی در مسافرخانه‌ای جا گرفته‌اند، از این باده گرفتن یاد می‌کند:

ایچیب عشقین باده‌سینی، قانمادیم / دوشدوم عشقین آتشینه یانمادیم
هیچ بیر یئرده، اصلی یاری دانمادیم / مئحرابی دیر، ایکی قاشین آراسی

(غفارزاده، ۱۳۹۳: ۱۳۱)

İçib eşqin bādēsini qānmādım/düşdüm eşqin atəşinə yānmādım
heç bir yerdə Asli yarı dānmādım/mehrābıdır iki qāşın arası

برگردان: باده عشق را سر کشیدم و چیزی درنیافتم / به آتش عشق اوفتادم لیکن نسوختم / در هیچ

جا، از «اصلی» محبوب درنگ‌دشتم / مایین ابروان او، محراب را ماند.

که این امر در روایت اؤزتورک هم دیده می‌شود:

İçip aşkın dolusunu kanayım,
düşmüşüm aşkına nice yanmayım,
gönül sevdi onu, nice döneyim,
mihrabımdır iki kaşın arası (Öztürk, 1941: 116)

برگردان: باده عشق را سر کشیده / به درد عشق او گرفتار شدم چه‌سان نسوزم / دل‌باخته‌ام او شدم،

چگونه از او روی برگردانم / بین دو ابروی او محراب را ماند.

اگر داستان اصلی و کرم را به سه بخش خامی، پختگی، سوختن تقسیم کنیم؛ این بخش از داستان یعنی «خوردن باده»، دوران خامی اوست که با پیموده شدن باده معرفت به دوران جدید سیر و سلوک قدم می‌گذارد.

این باده، گاه تنها به قهرمان مرد پیموده می‌شود و گاه به هر دو قهرمان مرد و زن. با تأمل دریافته می‌شود که در داستان‌هایی چون «عاشیق غریب و شاه‌صنم»، «عاشیق قوربانی و پری»، «ابوالفتح و

سروناز) که هر دوی عشاق از باده سرمست می‌شوند، عشق به وصال منتهی می‌شود و در داستان‌هایی چون «اصلی و کرم» که باده (بوتا) فقط به قهرمان مرد داده می‌شود، عشق ظاهراً به ناکامی منجر می‌گردد.

اما طرح دختر ترسا از این‌روست که در کنار گذاشتن غرور و کبر، نقش پرننگی ایفا خواهد کرد زیرا چنان‌که کمپیل نیز می‌گوید «قهرمان چه خدا باشد چه خدایانو، چه زن باشد، چه مرد، چه شخصیتی اسطوره‌ای باشد و چه رؤیایی، در قلمرو رؤیایها، متضاد خود (خویشتن ناشناخته‌اش) را از طریق بلعیدن و یا بلعیده شدن کشف و جذب می‌کند. تمام مخالفت‌ها و مقاومت‌ها یک به یک می‌شکند. او باید باد غرور، فضیلت، زیبایی و زندگی را کنار گذارد و در مقابل چیزی که مطلقاً برایش غیرقابل تحمل است، سر فرو دارد و یا تسلیم شود، آن‌گاه درمی‌یابد که او و متضادش از دو جنس مختلف نیستند، بلکه از یک تن می‌باشند» (کمپیل، ۱۳۹۶: ۱۱۵).

دختر ترسا در این داستان، بت‌شکنی است که غرور قهرمان را چون معشوق شیخ صنعان در هم می‌شکند. دختر ترسا، همان برکت نهایی است که اسطوره‌شناس آمریکایی از آن سخن می‌گوید: «پس خدایان و خدایانوان را باید به عنوان تجلیات و پاسداران اکسیر وجود نامیرا در نظر گرفت ولی خود آن‌ها غایت نهایی نیستند. بنابراین آنچه از مراد به آن‌ها حاصل می‌شود، خود آن‌ها نیست، بلکه برکت و رحمت آنان، یا به عبارتی دیگر نیروی ماده معجزآسا، نامیراست» (همان: ۱۸۹).

۳-۵. عاشیقی و خنیاگری

در داستان‌های «عاشیق‌لار» قهرمانانی که در خواب از باده عشق سرمست می‌شوند، به مرحله «عاشیق حق» نائل می‌شوند زیرا در این داستان‌ها معشوق مجازی، فقط وسیله‌ای برای رسیدن به معشوق حقیقی است. رسیدن به هنر «عاشیقی» نشانگر قبول فرد در راه کمال است.

در داستان «اصلی و کرم» نیز قهرمان بعد از باده‌گرفتن از دست پیر، توانایی شعرگفتن و ساززدن می‌یابد. این شعرها (ترکی‌ها) در روایت غفارزاده بعد از عبارت «سازین‌اله آلیب» (سازش را به دست گرفت)، «گورک نه دندی»، «ببینیم چه گفت» و در روایت اؤزتورک نیز بعد از «سؤیله دی» (گفت) یا «آلدی کرم» (کرم به دست گرفت) آورده می‌شود.

۴-۵. سفر به غرب فنا

«سفر» در لغت به معنی «کشف» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ذیل سفر) آورده شده است. از دیدگاه عرفا «سفر» باعث زدودن «غطاء» است «و اَمَّا سَمِّيَ سَفْرًا لِأَنَّهُ يَسْفِرُ عَنِ الْإِخْلَاقِ الْتَفْسِ وَأَيْضًا يَسْفِرُ عَنِ آيَاتِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ قَدْرِحِكْمَةِ فِي أَرْضِهِ» (ابوطالب مکی، ۱۹۹۵: ۳۹۶). در داستان‌های «عاشیق‌لار» سفر قهرمان با پذیرفتن ندای فراخوان، به سوی کمال و فردانیت آغاز می‌شود. این حرکت از سوی شرق به سوی

بررسی مضامین عرفانی در داستان «اصلی و کرم» بر مبنای... (ص ۷۵-۹۴) --- سکنیه رسمی و همکار ۸۵

غرب یادآور سفر عرفانی و غربت روح است که خواهان بازگشت به اصل خویش است. در داستان «اصلی و کرم» نیز سفر قهرمان از شرق (اصفهان) به سوی غرب (حلب) صورت می‌گیرد. چنان‌که گفته شد حرکت کرم به سوی غرب برای رسیدن به اصلی، یادآور پیوستن دو نیمه سیب به همدیگر و نمودی دیگر از اشتیاق وصال نی به نیستان است. در روایت غفارزاده این سفر سه سال طول می‌کشد:

اوچ ایل بویوقدر، ایتیردیم سنی
اوچ یوز دیار گزیب، بولادیم سنی
داغلارا- داشلارا چکدیردین منی
میرزالار یازاجاق بو قرینه‌نی

(غفارزاده، ۱۳۹۳: ۱۳۳)

üç il boyu qədər itirdim səni/dāylara dāşlara çəkdirdin məni
üçyüz diyər qəzib bülədim səni/ mirzälər yəzacāq bu qərinəni

برگردان: سه سال، تو را گم کردم / در کوه‌ها و سنگلاخ‌ها آواره گشتم / سیصد دیار گشته تو را
جستم / نویسندگان این ماجرا را به تحریر خواهند آورد.

که البته این سفر در بعضی روایت‌ها چون روایت اؤزتورک هفت سال است:

yedi yıldır gezdim ben bu dağları
bu sineme vurdum kızındağları
gece göndüz gönül hakka yalvari
benimçekticeğim senin elinden. (Öztürk, 1941:102)

برگردان: هفت سال من این کوه‌ها را گشتم / بر دل خود داغ‌ها زدم / در حالی که دل‌به خداوند
التماس می‌کند / از آن [بلاهایی] که از دست تو کشیده‌ام.

این حرکت از زنگی شروع شده است. مسیر آن‌ها بنا به روایت غفارزاده شهرهای «اصفهان ← زنگی ← خوی ← گنجه ← ایروان ← آجوزا ← چیلدیرا ← آخیس‌خا ← شرقی ← اورخان ← گورجستان ← خلیه ← قاریسا ← اولتی ← بایات (کردستان) ← آق‌ایت ← اورقویه ← وان ← تفلیس ← آهلاتا ← موشا ← مارگیت ← احمد ← اون‌لوق ← حسن قلاسی ← گوموشلو گونبز ← ارزروم ← آتشن قلعه‌سی ← شکلی دره‌سی ← خان اوغلو ← تورجان ← ارینجان ← آش‌قالا ← جمی ← لاروان ← دوققوزبازی ← سیواس ← باللی قصبه ← اورقوب ← آلمالی قصبه ← قیصریه ← قوریان اوغلو ← شیرین سو به حلب می‌رسد» (رسمی، ۱۳۹۶: ۱۳)

۵-۵. رضا

سختی راه وصال، بن‌مایه مشترک داستان‌های عرفانی و غنایی است که در این راه، قهرمان با سختی‌هایی مواجه می‌شود. عاشق، سختی راه را به جان می‌خرد. عارفان، ریاضت را از جمله مهم‌ترین شرایط موفقیت در سلوک و راه رسیدن به مقامات بلند دانسته‌اند (نک. گوهرین، ۱۳۶۷، ۳: ۲). عزالدین

محمود کاشانی، در آداب سفر جهت تبیین مشکلات راه سلوک آورده است: «سبب آن است که در سفر عوارض و طوارق و شداید که نه هر کس به تنهایی تحمل آن تواند، بسیار اتفاق افتد» (عزالدین کاشانی، ۱۳۶۷: ۲۶۷).

در داستان «اصلی و کرم»، کرم در شهرهای دیگر غربت را با وجود خود درک کرده است:

بو غربت انلرده، اورگ اولدو قان / داشلاریاستیق اولدو، اوت- علف یورغان
حالی‌میز پوزولوب، اولدو پریشان / کشیش قیزی، اصلی خانین الیندن

(غفارزاده، ۱۳۹۳: ۵۸)

bu yurbət ellərdə ürək oldu qān/ dāşlār yāstiq olduət ələf yorḡān
hālīmız pozulub oldu pərişān/ keşiş qızı Əslixānın əlindən

برگردان: در میان این سرزمین‌های غریب، دلم خون شد / از سنگ‌ها، بالش و از گیاهان، بستری
ساختم / احوال ما آشفته شد و شوریده گشت / از دست اصلی خان، دختر کشیش.

در روایت ترکیه نیز از فرقت معشوق چنین یاد می‌کند:

dertli kerem eder: firkatim katı,
keskindir kılıcı yürüktür atı,
ol İsevî ve ben Muhammet ümmeti
bir kâfir sabrımı çaldı ne çare. (Öztürk, 1941: 8)

برگردان: کرم دردمند از فرقت جانسوز گوید / شمشیر آن بران است و اسبش تندرو، او مسیحی و
من از امت حضرت محمد (ص) هستم / کافری صبرم را ربود، چاره‌ای وجود ندارد.

۵-۶. پیر

یکی از شخصیت‌های پربسامد در داستان‌های عامیانه «درویش» است. اگرچه درویش در عرف به معنی «فقیر» به کار می‌رود ولی این شخصیت در داستان‌ها، گاه جانشین عارفی می‌شود که غیب‌دان و واسطه خالق و مخلوق است؛ چنانکه در قصه اصلی و کرم در روایت غفارزاده نیز گره آغازین داستان به دست او گشوده می‌شود. در بعضی روایت‌ها او را از چهل تان (نک. Öztürk, 1941: 31) یا یک روحانی (نک. Binyāzār, 2014: 14) دانسته‌اند. این نقش در باده‌دادن در چهره پیری ظاهر می‌شود و به قهرمان، بوتای می‌پیماید که در واقع همان نقش پیر خرابات را به عهده می‌گیرد، همان «مرشد کاملی که مرید را به ترک رسوم و عادات وا می‌دارد و به راه فقر و فنا می‌سپارد» (فیض کاشانی، ۱۳۵۸: ۳۵).

به اعتقاد هجویری «عنایت، یعنی محبت سرمدی و پاینده الهی نسبت به عاشق که سبب معرفت و شناخت پروردگار است» (هجویری، ۱۳۸۴: ۳۴۳). عین القضاة نیز می‌گوید: «چون عنایت ازلی خواهد که مرد سالک را به معراج قلب در کار آرد، شعاعی بر مرد سالک آید، مرد را از پوست بشریت و عالم آدمیت بدر آرد» (عین القضاة، ۱۳۷۳: ۵۱). اما در داستان‌ها گاه این عنایت در صورت کسی که اغلب، پیری

بررسی مضامین عرفانی در داستان «اصلی و کرم» بر مبنای ... (ص ۷۵-۹۴) --- سکنیه رسمی و همکار ۸۷

است تجلی می‌کند. «پیر دانا را زمانی می‌یابیم که قهرمان در وضعیتی دشوار و چاره‌ناپذیر قرار دارد و تنها تأملی آگاهانه یا کنشی روحی می‌تواند ناجی او باشد؛ پس این معرفت به شکل اندیشه‌ای مجسم، یعنی در قالب پیر دانا جلوه می‌کند» (یونگ ب، ۱۳۶۸: ۱۱۴).

کرم که تولدش به یاری درویش یاریگر محقق شده و در نوجوانی از دست پیری بوت‌گرفته است، در سیر داستان نیز علاوه بر یاریگرانی که شناخته و ناشناخته قهرمان را یاری می‌رسانند، از امدادهای غیبی برخوردار می‌شود. خضر، او و همدمش صوفی را که در ارزش‌گم شده‌اند به مهمان‌خانه‌ای هدایت می‌کند:

قادیر مولام، بودور سندن دیله‌گیم بیزی یولدا، قویماسین قیش گونو
ایهر خیضیر، اولسا توتسون الیمدن مرادینا، یتیرسین بو دوشگونو

(غفارزاده، ۱۳۹۳: ۹۵)

qādir Mowlām budur səndən diləğim/ bizi yoldā qoymāsın qış günü.
egər Xızır olsā tutsun əlimdən/ murādınā yetirsin bu düşgünü

برگردان: مولای بزرگوام از تو درخواستی دارم / که ما در روز زمستانی در راه نمایم / اگر خضری هست، دستگیرم باشد / و این درمانده را به مراد خویش برساند.

همین قطعه با تفاوتی اندک در روایت اؤزتورک نیز دیده می‌شود:

kadir mevlam budur seden diləğim
bizi yoldā koymāsın kış günü.,
egər hızır Isen gel əlimdən,
muradın aerdiresin düşkünü. (Öztürk, 1941: 77)

از نظر تصوف، مهم‌ترین ویژگی خضر که ریشه در قرآن دارد، علم وی به اسرار الهی است. او چهره‌ای بسیار باز و خندان و دستی سخاوتمند دارد؛ سبز می‌پوشد و سوار بر اسب دشتی می‌شود. در ادبیات عامیانه نیز، چنان که گفته شد گاه جام باده توسط خضر به قهرمان داستان پیموده می‌شود. این امر را با عملکرد مریبگری خضر در تصوف مرتبط دانسته‌اند (Öztelli, 1971: 292).

بنا به تحلیل اسطوره‌ای، یاریگری خضر به کرم نمودی از مهربانی سرنوشت است و به قهرمان واقعی این بشارت را می‌دهد که قدرت مطلق ممکن است در گذر به سوی فردانیت، دچار سختی‌هایی گردد، ولی بی‌تردید عنایت غیبی و حمایتگران ماورایی، همواره او را در رسیدن به حقیقت محض یاری خواهند داد. این کهن‌الگو، «نمادی از ویژگی روحانی ناخودآگاه است و زمانی که انسان نیازمند درون‌بینی، تفاهم و پند نیکو و تصمیم‌گیری است و قادر نیست به تنهایی این نیاز را برآورد، ظاهر می‌شود» (مورنو، ۱۳۸۰: ۷۳).

در همه داستان‌ها قهرمانی که این مدد‌رسان، بر او ظاهر می‌شود، معمولاً کسی است که به ندای درون، پاسخ مثبت داده است. «در حقیقت آن ندا، اولین نشانه نزدیک شدن کاهنی است، آموزگار آیین

تشرّف است ولی این نگاهبان ماورایی، ممکن است حتی بر آنان که به ظاهر قلبی سخت دارند ظاهر شود، چون همان‌طور که قبلاً دیدیم «الله ناجی و قادر مطلق» است (کمپیل، ۱۳۹۶: ۸۶).

۵-۷. کرامت و تسخیر کائنات

در واقع، این مرحله، مرحله‌ای است که کرم به پختگی می‌رسد کمپیل می‌گوید: «قهرمانی که به ندای درونی خود، بلی گفته و هم‌زمان با آشکارشدن نتایج آن شجاعانه راه را ادامه می‌دهد، تمام نیروهای ناخودآگاه را در کنار، یار و همراه می‌یابد. مادر طبیعت، خود حامی این وظیفه خطیر می‌شود و اگر عمل قهرمان همان باشد که جامعه در انتظار آن است، آن‌گاه او هماهنگ با حرکت تاریخی، پیش خواهد رفت» (۱۳۹۶: ۷۸). چنانکه ابن‌سینا گوید: ولعلک قد تبلّغک عن العارفين أخباراً تکاد تأتي بقلب العادة، فتبادرُ إلى التکذیبِ، وذلك مثل ما یقال: إنّ عارفاً استسقى لِلنّاسِ فسقوا، أو استسقى لهم فسقوا، أو دعا عليهم فحسف بهم وزلزلوا أو هلکوا بوجهٍ آخر، و دعا لهم فصرّف عنهم الوباء والموتان والسیل والظوفان، أو حشع لبعضهم سبع أو لم یفر عنهم طائر، أو مثل ذلك ممّا لا تؤخذ فی طریق الممتنع الصریح، فتوقف، ولا تعجل، فإنّ لأمثالِ هذه الأشياءِ أسباباً فی أسرارِ الطبيعة، وزبّما یتأتی لی أن أفصّ بعضها علیک» (۱۴۱۳: ۱۵۰). یعنی شاید اخباری درباره عارفان بشنوی که مربوط به دگرگونی عادت باشد و شما به تکذیب آن مبادرت کنید؛ مثلاً بگویند عارفی طلب باران برای مردم کند و باران بیارد یا طلب شفای کسی را کند و او شفا یابد، یا بر مردم نفرین کند و خسوف و زلزله و یا نوعی هلاکت برای مردم پیش آید، یا دعا کند و بیماری وبا و مرگ و سیل و طوفان بازگردد، یا درنده‌ای رامشان شود و پرنده‌ای از آنان فرار نکند، یا امثال این کارها که محال و ممتنع قطعی نیستند. پس توقف کن و عجله نکن، زیرا این کارها اسباب و عللی در اسرار طبیعت دارند و شاید من بخشی از آن-ها را برایت بازگو کنم.

بولوت قاراچورلی (سهند) در اثر خود با عنوان «سازمین سوزو» در یک رباعی این مفهوم را با

عنوان چنین بیان می‌کند:

آشیق دایان‌دیریر سوزو صحبتی	الینده صدفلی سازی دایشیر
کامالا یتتنده انسان صنعتی	چؤلرین اؤرده‌یی، قازی دانشیر

(قاراچورلو (سهند) ۱۳۸۸: ۴۴)

âşıq dāyāndirir suzi suhbatı
 Əlinda sədəfli sāzi dānişir
 kəmələ yetəndə ənsən sənəti
 Çolların urdəyi qazi dānişir

برگردان: عاشیق سخن خود را قطع می‌کند / ساز صدفی در دست او به سخن در می‌آید / انسان وقتی به کمال برسد / اردک و غاز در بیابان به سخن در می‌آید.

در این داستان‌ها نیز طبیعت گاه مسخر قهرمان می‌شود که گویی به واسطه عاشیق حق بودن به خرق عادت نیز دست می‌یازد، چنان‌که کرم در «مارگیت» از چشمه گذر می‌کند و با چشمه به گفتگو می‌نشیند؛ در «جمی» با مرده‌ای به مناظره می‌پردازد؛ از درناها و آهوها برای رساندن پیام یاری می‌جوید و در آزمون چهل دختر از غیب آنان را می‌شناسد و در کل، کائئات بنا به معرفتی که یافته است مسخر اوست (نک. غفارزاده: اکثر صفحات کتاب) چنان‌که خطاب به کوه مه‌گرفته می‌گوید:

اصلیم قاچیب، زنگی داغین بئلیندن اوزاقلاشیب، خبری یوخ ائلیندن
حسرت قویوب، منی قسارا تلیندن یول وئرمه اونلارا، دومانلی داغلار

Əslim qāçip zəngi dağın belindən
ozaqlaşıp xəbarı yox elindən
həsərət qoyob məni qārā telidən
yol vermə unlārā dumānlı dağlār

برگردان: اصلی من از دامنه کوه زنگی گرفته است / از اینجا دور شده از ایل و قبیله‌اش او را خبری نیست / مرابه طره‌های سیاهش حسرت گذاشته است / ای کوه‌های مه‌گرفته راه را بر او ببندید. این مضمون با تفاوتی اندک در روایت ترکیه آمده است:

han Aslım zengi'den firar eylemiş,
yol vermeyin başı dumanlı dağlar.
bile gitmiş atasıyla anası,
yol vermeyin başı dumanlı dağlar. (Öztürk, 1941: 77)

برگردان: اصلی خان من از زنگی فرار کرده است / ای کوه‌های مه‌گرفته، راه را بر او ببندید / او با پدر و مادر خود از اینجا رفته است // ای کوه‌های مه‌گرفته، راه را بر او ببندید.

۸-۵. فنا

رسیدن به معشوق لحظه‌ای است که درهای موهبت به روی سالک باز می‌شود و قهرمان که با پشت سر گذاشتن سختی‌ها خود را اثبات کرده است، معشوق را درمی‌یابد زیرا بدون او از زندگی بهره‌ای نمی‌یابد.

در این داستان، در شهر حلب با وساطت پاشای حلب، کشیش به عقد عشاق رضایت می‌دهد، لیکن قراکشیش با جامه‌ای که دگمه‌های زهرآلود (یا سحرآلود) دارد، کرم را به کام مرگ می‌فرستد (نک. همان: ۱۷۲).

چون اصلی دست بر پیکر سوخته کرم می‌زند، او نیز خاکستر می‌شود، در گرایلی‌ای^۴ با عنوان «یاندی کرم» از زبان اصلی می‌گوید:

من ده کرم کیمی یانارام ایندی / عشقین قویولاری، دیدن دریندی
اثرم اورا کی، کرم ده ائندی / یاندی کرم منی سالدی بو درده

(همان: ۱۷۲)

məndə Kərəm kimi yānārām indi/eşqin quyulārı dibdən dərin
Enərəm orā ki Kərəm də endi/ yāndı Kərəm məni səlđı bu dərdə

برگردان: من نیز همچون کرم اینک می‌سوزم / چاه عشق، ژرف و عمیق است / آن‌جا که کرم فرود آمد، من نیز فرود آیم / کرم سوخت و مرا به این درد مبتلا ساخت.

که در روایت ترکیه نیز به آن اشاره شده است. (Öztürk, 1941: 158)

۶. نتیجه‌گیری

بیان سلوک و رسیدن به کمال، مهم‌ترین مضمون داستان‌های «عاشیق‌لار» است که با زبانی عامه‌پسند و ساده، سیر رسیدن به حقیقت را به تصویر می‌کشد. معشوق مجازی، بهانه‌ای برای رسیدن به معرفت اصیل است. یکی از این داستان‌های بسیار شناخته شده در جهان، داستان اصلی و کرم است که عشق حقیقی و رسیدن به کمال، بن‌مایه مطرح در روایت‌های مختلف آن است. قهرمانان در این داستان برای رسیدن به حقیقت از نام و ناموس و عافیت درمی‌گذرند. عناصر مشترک در همه روایت‌ها: دختر ترسا، عشق، خضر، رؤیای حرکت‌بخش، سفر، باده، سختی‌های راه عشق، آزمون و فنای عشاق است که بعد از خامی و پختگی به مرحله سوختن دست می‌یابند. در تمامی روایت‌های داستان، قهرمانانی که تولدشان نیز به صورت فراعادی و به واسطه درویش یاریگر غیبی محقق شده است با بوتای پیر به سلوک معنوی فراخوانده می‌شوند که این بوتاهمان می‌معرفت است. عاشیق‌شدن در کنار عاشق‌شدن در رؤیا نشانگر ظرفیت قهرمانان در این راه است، قهرمان پس از گذر از عشق مجازی، به واسطه عنایت الهی، عشق حقیقی را درمی‌یابد و در حالی که طبیعت را نیز به تسخیر خویش در آورده است تولد مجدد را تجربه می‌کند و در آخر اگر چه به ظاهر می‌سوزد ولی این فنا، جسمانی است و در واقع با این فنا، گذر از معشوق مجازی را به سوی معشوق حقیقی رقم می‌زند.

پی‌نوشت‌ها

۱- قوشما (qoşma): قوشما رایج‌ترین شعر عاشیقی است. هر قوشما ۳ الی ۶ بند و هر بند دارای چهار مصرع است. در بند آخر نام شاعر می‌آید. هر مصرع ۱۱ هجا است و قافیه‌ها این‌گونه می‌آیند: آ-ب-و-ب، ق-ق-ب، د-د-ب، و... قوشما به مثابه «غزل» در شعر و ادبیات مکتوب است. به مصرع‌هایی که

بررسی مضامین عرفانی در داستان «اصلی و کرم» بر مبنای... (ص ۷۵-۹۴) --- سکنینه رسمی و همکار ۹۱

«قافیه اصلی» در آن آمده است «باغلاما» گفته می‌شود. قوشما براساس مضامین خود به سه دسته تقسیم می‌شود:

الف- گۆزللمه (gözəllmə) - که موضوع آن عشق، محبت، احساسات عاطفی و غیره است.

ب- قوچاقلاما (qoçāqlāmā) - که موضوع آن جنگ، شجاعت و قهرمانی است.

ج- آغی (āyi) - که مضمون آن عزا و ماتم و مرگ است.

۲- گرایلی (garayılı): این گونه شعر عاشیقی بین ۳ تا ۷ بند است و هر بند از چهار مصرع هشت هجائی تشکیل می‌شود. قافیه‌ها و ردیف‌ها همانند قوشما است. گرایلی از نظر موسیقی روان‌ترین و رقصان‌ترین وزن و آهنگ را دارد.

۳- قرا: یا قارا در ترکی به معنی «بزرگ» است.

۴- یانیق گرم: گرم سوخته.

۵- یانیق هاواسی: آهنگ سوخته.

منابع

۱- ابن سینا، حسین بن عبدالله. (۱۴۱۳). الاشارات و التنبیهاث با شرح خواجه نصیرالدین طوسی، تحقیق سلیمان دنیا، بیروت: مؤسسه النعمان.

۲- ابوالفتوح رازی، جمال‌الدین حسین بن علی. (۱۳۵۲). روح‌الجنان و روح‌الجنان، تصحیح حاج میرزا ابوالحسن شعرایی، جلد ۶، تهران: نشر کتابفروشی اسلامیه.

۳- افراسیاب پور، علی‌اکبر. (۱۳۸۹). «عرفان و اسطوره‌شناسی مرگ»، مجله عرفان اسلامی ادیان و عرفان، (۳) ۷، ۲۱۳-۱۹۲.

۴- بهار، مهرداد. (۱۳۷۶). جستاری چند در فرهنگ ایران، چاپ سوم، تهران: فکر روز.

۵- پورجوادی، نصرالله. (۱۳۸۷). باده عشق (پژوهشی در معنی باده در شعر عرفانی)، تهران: نشر کارنامه.

۶- ترابی، دومینیک، منیژه اکبر پوران. (۱۳۹۵). «داستان عاشیقی اصلی و کرم: تغییر و تطور نقش قهرمان در یک سنت ادبی»، مطالعات تاریخ فرهنگی، (۱) ۷، ۸۴-۶۳.

۷- ختمی لاهوری، ابوالحسن عبدالرحمان. (۱۳۷۸). شرح عرفانی غزل‌های حافظ، تصحیح و تعلیقات از بهاء‌الدین خرمشاهی، کورش منصوری، حسین مطیعی امین، تهران: نشر قطره.

۸- الخطیب، حسام. (۱۹۹۹م). آفاق الادب المقارن عربیاً و عالمیاً، چاپ دوم، دمشق: دارالفکر.

۹- دهباشی، مهدی و میرباقری فرد، علی اصغر. (۱۳۸۴). تاریخ تصوف، جلد اول، تهران: نشر سمت.

۱۰- راعب اصفهانی. (۱۴۱۲). المفردات فی غریب القرآن، چاپ اول، صفوان عدنان داودی، دمشق: دارالقلم.

۱۱- رئیس‌نیا، رحیم. (۱۳۶۶). کوراوغلو در افسانه و تاریخ، تبریز: نشر نیما.

- ۱۲- رسمی، عاتکه، سکینه رسمی. (۱۳۹۶ الف). «بررسی تطبیقی منظومه «لیلی و مجنون» و داستان (اصلی و کرم)»، ادبیات نمایشی و هنرهای تجسمی، ۲(۳)، ۱۲-۵.
- ۱۳- _____ . (۱۳۹۶ ب). «بن‌مایه‌های داستان اصلی و کرم»، فصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه، ۵(۱۲)، ۴۱-۶۳.
- ۱۴- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۲). یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، چاپ دوم، تهران، نشر جاویدان.
- ۱۵- _____ . (۱۳۶۸). نقش بر آب، تهران: نشر معین.
- ۱۶- _____ . (۱۳۸۷). از کوچه زندان، تهران: نشر سخن
- ۱۷- ساعی، حسین. (۱۳۸۰). عاشیق داستانلاری، ۲ج، تبریز، نشر زرقلم.
- ۱۸- _____ . (۱۳۹۶). تورک عاشیق داستانلاری، ۲ج، تبریز: آذر تورک با همکاری نباتی.
- ۱۹- سجادی، سیدجعفر. (۱۳۵۰). فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چاپ اول، تهران: نشر کتابخانه طهوری.
- ۲۰- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۹۳). سایه‌های شکار شده، تهران: طهوری.
- ۲۱- _____ . (۱۳۷۱). اسطوره‌های عصر ما را آیندگان خواهند خواند، نامه فرهنگ، ۲(۳)، ۷۱-۹۰.
- ۲۲- سگال، رابرت آلن. (۱۳۸۹). اسطوره، ترجمه فریده فرودفر، تهران: بصیرت.
- ۲۳- شوالیه، ژان و گاربران، آلن. (۱۳۸۵). فرهنگ نمادها، ترجمه سودابه فضائلی، تهران: نشر جیحون.
- ۲۴- عزالدین کاشانی، محمود. (۱۳۶۷). مصباح‌الهدایة و مفتاح‌الکفایة، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: نشر هما.
- ۲۵- عزتی (عندلیب اهری)، سخاوت. (۱۳۹۴). آذربایجان عاشیق داستانلاری، تبریز: اختر.
- ۲۶- عین‌القضات همدانی. (۱۳۷۳). تمهیدات، به همت عقیف عسیران، چاپ چهارم، نشر منوچهری.
- ۲۷- غفارزاده، غفار، (مش قافار). (۱۳۹۳ الف). اصلی و کرم، تبریز، نشر یاشار قلم.
- ۲۸- _____ . (۱۳۹۳ ب). عاشیق غریب ایله شاه‌صنم، چاپ اول، تبریز: انتشارات یاشار قلم تبریز.
- ۲۹- فرخی قراملکی، حسن. (۱۳۹۴). اصلی ایله کرم، تبریز: اختر
- ۳۰- فروم، اریک. (۱۳۸۵). زبان از یاد رفته، ترجمه ابراهیم دیانت، چاپ هشتم، تهران: نشر فیروزه
- ۳۱- فیض کاشانی، محسن. (۱۳۶۳). رساله مشواق، تهران: نشر بین‌الملل.
- ۳۲- قاراچورلو، بولوت (سهند). (۱۳۸۸). سازیمین سوزو، بیرینجی چاپ، تبریز: اختر.
- ۳۳- کمپبل، جوزف. (۱۳۹۶). قهرمان هزار چهره، چاپ هشتم، مشهد: نشر گل آفتاب.

- بررسی مضامین عرفانی در داستان «اصلی و کرم» بر مبنای... (ص ۷۵-۹۴) --- سکینه رسمی و همکار ۹۳
- ۳۴- گوهرین، سیدصادق. (۱۳۶۷). شرح اصطلاحات تصوف، دوره ده جلدی، چاپ گلشین، تهران، انتشارات زوار، چاپ اول
- ۳۵- لاهیجی، محمد بن یحیی. (۱۳۳۷). مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تهران: نشر محمودی.
- ۳۶- مظفری، علیرضا. (۱۳۸۸). «کارکرد مشترک اسطوره و عرفان»، دو فصلنامه علمی پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء، (۱۱)، ۱۶۹-۱۴۷.
- ۳۷- مکی، ابوطالب. (۱۹۹۵ م). قوت القلوب، تحقیق سعید نسیب مکارم، جزء ثانی، چاپ اول، بیروت: دار صادر.
- ۳۸- مورنو، آتونویو. (۱۳۷۶). یونگ، خدایان و انسان مدرن، ترجمه داریوش مهرجویی، تهران: نشر مرکز.
- ۳۹- نامور مطلق، بهمن. (۱۳۹۷). درآمدی بر اسطوره‌شناسی، تهران: انتشارات سخن
- ۴۰- نسفی، عزیزالدین. (۱۳۷۱). الانسان الكامل، تصحیح مازیان موله، تهران: نشر طهوری.
- ۴۱- ولک، رنه، اوستن وارن. (۱۳۷۳). نظریه ادبیات، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۴۲- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۸۴). کشف‌المحجوب، به تصحیح محمود عابدی، چاپ دوم، تهران: نشر سروش.
- ۴۳- هدایت، صادق. (۱۳۳۴). یادداشت‌های پراکنده، به کوشش حسن قائمیان، تهران: امیرکبیر.
- ۴۴- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۶۸ الف). انسان و سمبول‌هایش، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران: نشر امیرکبیر.
- ۴۵- _____ (۱۳۶۸ ب). چهار صورت مثالی، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد: نشر آستان قدس رضوی.
- 46- Binyazar Adnan. (2014). *Kerem ile Asli, İstanbul: Yikilmazlar yayın prom ve Kagit.*
- 47- Campbell, Joseph. (1988). *The Power of Myth*. New York: Anchor-Random House.
- 48- EKE, Metin, (2010), "Geçmişte Yapılan Âşık Atışmalarının Günümüzdeki Görünümü", ACTA Turcica Çevrimiçi Tematik Türkoloji Dergisi, Y 2, S 1, Ocak, s.75-84.
- 49- Frye, Northrop, Jay Macpherson. (1962). *Biblical and Classical Myths: the mythological framework of Western Culture*. Toronto: Macmillan.
- 50- Güleç, Elif Sanem. (2012). "Kerem Operasında Tasavvuf Etkisi", *the Journal of International Social Research*, İstanbul, V. 5, Issue: 21.
- 51- Harmon, William, Hugh Holman. (2003). *A Handbook to Literature*. 9th^{ed}. New Jersey: Prentice Hall.

- 52- Heziyeva şerhiyye. (2010). "Kars Âşıklık Geleneği ve Badeli Âşık.A.Ü." *Türkiyat Araştırmaları Enstitüsü Dergisi* [TAED] 44 Erzurum, 211-225.
- 53- Houston, John . (1980). *Lifeforce: The psycho-historical recovery of self*. New York: Delacorte
- 54- Köprülü, Fuad. (1989). *Edebiyat Araştırmaları I*, İstanbul.
- 55- Öztelli, Cahit. (1971). *Pir Sultan Abdal Bütün Şiirleri*, İstanbul: Milliyet Yayınları.
- 56- Öztürk, İsa, *Kerem ile Asli*, İstanbul: Türkiye İş Bankası Kültür Yayınları.
- 57- Refik, Gülper. (1991). *Saygun ve Kerem*, Argos, S.40, s.121-123.
- 58- Refik, Halit. (2006). *Aşk ve Ölüm Senaryoları*, İstanbul: Doğan KitapYayınları.
- 59- Turan, Metin. (1996). *Adnan Saygun Anlatıyor*, Gösteri Hiirriyet: Kibele Yayınları.
- 60- Yardimçi, Mehmet (1999). *Başlangıcından Günümüze Halk Şiiri, Âşık Şiiri, Tekke Şiiri*3.baskı, Ankara: Ürün Yayınları.

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران‌زمین

(نشریه علمی)

سال دوازدهم - شماره یکم - بهار ۱۴۰۱ - شماره پيوسته ۳۵

نگرشی بر ضرب‌المثل‌های رایج در محله سعدي شیراز و معادل‌های آن‌ها

(ص ۹۵-۱۲۰)

فرزانه فهندژ سعدي^۱، مریم زیبایی‌نژاد^۲ (نویسنده مسئول)، مریم کهنسال^۳

: 20.1001.1.2345217.1401.12.1.5.5

نوع مقاله: پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۶۰۰/۲/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۶۰۰/۸/۱۲

چکیده

ضرب‌المثل‌های این پژوهش به روش میدانی-کتابخانه‌ای و با رویکرد توصیفی-توضیحی گردآوری شده است؛ زیرا در این روش علاوه بر طبقه‌بندی ضرب‌المثل‌ها، ریشه و چگونگی شکل‌گیری آن‌ها نیز بررسی و همچنین برای اطمینان از «منظور گوینده» هنگام بیان ضرب‌المثل‌ها و به‌ویژه درباره «معنای دوم» آن‌ها نظرسنجی عمومی انجام شده است. هدف از این تحقیق آن است که علاوه بر شناساندن ضرب‌المثل‌های رایج در محله سعدي شیراز، ریشه، معادل و معنی برخی از مثل‌ها مورد توجه قرار گیرد و به ثبت و ماندگاری آن‌ها کمک شود. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که اغلب مثل‌های رایج در این محله، «طنزآمیز» و برخی دیگر «کنایی» است و مردم این محله بسیاری از مثل‌ها را بر اساس زندگی، تجارب، رویدادها و به‌ویژه حوادثی که برای بزرگان قومشان رخ داده، ساخته و پرداخته‌اند و آن‌ها را غالباً برای پندپذیری به کار می‌برند. همچنین مردم، بعضی از مثل‌ها را بر اساس اندیشه‌های خود تغییر داده‌اند، به صورتی که در ابتدا به نظر می‌رسد معادلی برای آن وجود ندارد اما بعد مشخص می‌شود که بعضی از این ضرب‌المثل‌ها همان است که در گفته‌های بزرگان ادب فارسی نیز وجود داشته است. البته بعضی دیگر از ضرب‌المثل‌ها نیز خاص همین محله است و معادلی برای آن‌ها در مناطق دیگر نمی‌توان یافت.

کلمات کلیدی: ادب شفاهی، ضرب‌المثل، فرهنگ عامه، محله سعدي.

۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران

Email: ffahandej@yahoo.com

zibaenejad.m@gmail.com

mkohansaal@gmail.com

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران



۱. مقدمه

ادب عامیانه هر سرزمین مجموعه‌ای از ویژگی‌های جغرافیایی، تاریخی، اجتماعی و ... است که انسان می‌تواند با شناخت این مجموعه، به ژرفنای اندیشه‌ها و به باید و نبایدهای آن جامعه آگاه شود و در این میان «مثل‌ها» نمادی از فرهنگ و ادب شفاهی است که گویای اندیشه جمع نیز هست.

آداب و رسوم یا ادب شفاهی، مجموعه‌ای از دستاوردهای پیشینیان است که هویت هر انسانی را شکل می‌دهد و به صورت سینه به سینه و نقل شفاهی از یک نسل به نسل دیگر منتقل می‌شود و به عنوان مفاخر فرهنگی و میراث ارزشمند به یادگار می‌ماند. «بیری سپیک» در کتاب «ادبیات فولکلور ایران» در بخش بررسی ادبیات فولکلور ایران، ضمن برشمردن مجموعه آداب و رسوم که شامل داستان‌ها، حکایات، تعزیه‌ها، لالایی‌ها و .. است؛ با اشاره به اهمیت ضرب‌المثل‌ها می‌گوید: «طبیعی است که نمی‌توان ادبیات مردمی شعردوست و طالب معنویت را خالی از معما و ضرب‌المثل تصور کرد. ... همچنین نمی‌توان ادبیات کلاسیک را بدون ضرب‌المثل تصور کرد. گاهی اوقات حکمت یا پندی در عبارات به کار می‌رود که باید آن‌ها را حداقل باقیمانده یک ضرب‌المثل دانست و معما و ضرب‌المثل از جمله مهم‌ترین مواد اولیه اشکال عمده ادبیات فولکلور و کلاسیک به شمار می‌آیند و به همان اندازه اهمیت دارند که افسانه، طنز و یا داستان‌ها دارای اهمیت هستند» (سپیک، ۱۳۸۴: ۱۳۴).

بر اساس مطالبی که گفته شد شیراز هم یکی از شهرهایی است که آداب و رسوم و ضرب‌المثل‌هایی در آن رواج دارد.

یکی از محله‌های قدیمی شیراز که در این پژوهش به آن پرداخته شده است محله «سعدی» است. «شهرک سعدی با مختصات جغرافیایی ۳۰ درجه و ۲۵ دقیقه عرض شمالی و ۳۷ درجه و ۲۹ دقیقه طول شرقی، در ارتفاع حدود ۱۵۰۰ متری از سطح دریا با وسعتی معادل ۳۱۲ هکتار تقریبی در شمال شرقی شیراز قرار دارد» (فهندزی سعدی، ۱۳۹۳: ۴). محله سعدی دارای جاذبه‌هایی است که بیانگر تاریخ نیاکان ما است و دارای آداب و رسوم ویژه و خاص خود است، از لهجه گرفته تا سایر مراسم مربوط به پیش از تولد، مراسم پس از تولد و زایمان، ضرب‌المثل‌ها و ... و به دلیل اینکه، این منطقه از دیرباز محل گذر و اسکان عشایر و سایر اقوام بوده از آداب و رسوم آن‌ها تأثیراتی را پذیرفته و در سایر موارد، تأثیراتی بر فرهنگ آن‌ها گذاشته است؛ یعنی چیزهایی را داده و چیزهایی را گرفته است. بنابر این، برخی از مثل‌های رایج در کلام مردم سعدی، با سایر مناطق کشور مشترک و برخی مخصوص همین مکان تاریخی است.

غالبِ ضرب‌المثل‌ها از جمله مصادیق فرهنگِ کهن این مکانِ تاریخی است که جامع و مانع است و اُلبِ کلام را بیان می‌کند و برای مخاطب جای بحث و جدل باقی نمی‌گذارد. مَثَل‌ها، در این منطقه، در موارد مختلف به‌ویژه زمانی که هدف «عبرت‌دادن و پندآموزی» است، کاربرد فراوان دارد. در این جُستار ضمنِ معرفی ضرب‌المثل‌های مردمِ این ناحیه، سعی بر آن است تا تعدادی از آن‌ها که از سایر مَثَل‌ها شاخص‌تر است معرفی و معادلِ هر کدام از آن‌ها که در سایر مناطق ایران کاربرد دارد آورده شود. همچنین ریشه‌های تاریخی هر کدام بررسی شود؛ زیرا برخی از آن‌ها ریشه در رویدادهای محله دارد و برخی دیگر ویژگی بزرگانِ محل را بازگو می‌کند که این خود نشان از جدیتِ مردمِ این محل در حفظِ فرهنگِ خود دارد.

۱-۱. روش پژوهش

راهکار و روش پژوهش این جستار به صورتِ میدانی-کتابخانه‌ای انجام گرفته است. در تحقیق به روش کتابخانه‌ای، با مراجعه به کتابخانه‌ها، کتاب‌ها و مقالات مربوط به این تحقیق مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت و همچنین با بهره‌گیری از اسنادِ معتبر، ضرب‌المثل‌های شفاهی یادداشت شد و در روش میدانی، ضمن مصاحبه با افرادی در محدودهٔ سنی ۴۰ تا ۹۵ سال و تحقیق از آگاهانِ محلهٔ سعدی، ضرب‌المثل‌های مردم این ناحیه از لابه‌لای صحبت‌های آن‌ها یادداشت‌برداری شد و از بین ۷۵۰ ضرب‌المثلِ گردآوری شده، با توجه به محدودیتِ این مقاله، آن دسته از مَثَل‌هایی که خاصِ محلهٔ سعدی است و در مکالمات روزانه کاربرد بیشتری دارد، معرفی و بررسی گردید و معادل‌های آن‌ها نیز ذکر شد.

۱-۲. پیشینهٔ پژوهش

بر اساس بررسی‌های انجام گرفته، تحقیقات فراوانی پیرامون موضوع فرهنگ، آداب و رسوم و ضرب‌المثل‌های مردمِ کشورمان و حتی دربارهٔ فرهنگ مردمِ سایر کشورهای دنیا انجام گرفته است، اما تحقیقات کمی به آوردنِ معادل‌های این مَثَل‌ها اختصاص یافته است. از نمونه کتاب‌های مربوط به فرهنگ و ضرب‌المثل‌های مردم شیراز می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- حسین خدیش (۱۳۸۵) در کتابِ فرهنگ مردم شیراز، ضمن پرداختنِ اجمالی به برخی از آدابِ و رسوم مردم شیراز از جمله بازی‌ها، غذاها و اصطلاحات، در بخشی از کتاب به معرفی مَثَل‌های مردم این منطقه نیز پرداخته است.

۲- جمال زبانی (۱۳۹۳) در کتابِ آداب و رسوم مردم شیراز، دل‌نوشته‌هایی از فرهنگ مردم شیراز را به رشتهٔ تحریر درآورده است. وی به طور مختصر ضمن پرداختن به برخی از مراسم مردم شیراز به معرفی تعدادی از مَثَل‌های مردم این منطقه نیز پرداخته است.

- ۳- علی مشکسار (۱۳۹۱) در کتاب گزیده‌ای از لغات و اصطلاحات شیرازی، به گوشه‌ای از آداب و رسوم مردم شیراز پرداخته و تعدادی از اصطلاحات، کنایات و تعداد کمی از مثل‌های رایج در بین مردم را نیز معرفی کرده و شرح مختصری نیز درباره هر کدام آورده است.
- ۴- فرزانه فهندژ سعدی (۱۳۹۴) در کتاب فرهنگ، زبان و آداب و رسوم مردم سعدی، اشاره‌هایی به تاریخ، جغرافیا و فرهنگ مردم محله سعدی داشته همچنین وی در بخش ادب شفاهی به طور مفصل به فرهنگ مردم این ناحیه پرداخته که بخشی از آن به معرفی ضرب‌المثل‌ها اختصاص دارد.
- ۵- محمود سپاسدار (۱۳۹۳) در کتاب نگاهی به لهجه مردم شیراز، علاوه بر معرفی فرهنگ مردم شیراز، تعداد محدودی از واژه‌های محلی و مثل‌های مردم شیراز را نیز معرفی کرده است.
- ۶- فرزانه معینی (۱۳۹۸) در کتاب فرهنگ مردم شیراز در دوره سعدی و حافظ، ضمن گذری بر فرهنگ مردم شیراز در دوره سعدی و حافظ، به بازتاب آثار این دو شاعر بر فرهنگ عامه مردم شیراز در این دو قرن پرداخته است.
- ۷- علی نقی بهروز (۱۳۴۸) در کتاب واژه‌ها و مثل‌های شیرازی و کازرونی، بسیاری از لغات، اصطلاحات، کنایات و ضرب‌المثل‌های محلی مردم شیراز و کازرون را بر اساس حروف الفبا گردآوری کرده و توضیح مختصری پیرامون هر کدام آورده است.
- ۸- سعید فهندژی سعدی (۱۳۹۳) در کتاب گذری بر تاریخ و جغرافیای مردم سعدی، ضمن شرحی بر تاریخ و جغرافیای محله سعدی، تعداد محدودی از ضرب‌المثل‌های مردم این ناحیه را نیز معرفی کرده است.
- ۹- گوشه‌هایی از آداب و رسوم مردم شیراز (۱۳۵۳) از انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر فارس، در این کتاب به طور خلاصه فرهنگ عامه مردم شیراز معرفی شده است اما فاقد ضرب‌المثل‌های مردم محله سعدی شیراز است.
- ۱۰- احمد وکیلان (۱۳۹۹) در کتاب فرهنگ مردم (ویژه نامه شیراز)، ضمن شرح آداب و رسوم مردم شیراز، در بخش ضرب‌المثل‌ها، تعدادی از مثل‌های مردم بستک و خلیج فارس را با زبان مردم شیراز در روزگار سعدی مقایسه کرده است.
- ۱۱- مهدی فاموری (۱۳۹۲) در مقاله چند نکته در گویش شیرازی امروز، ضمن مقایسه گویش مردم قدیم شیراز با گویش دری امروزی، تعدادی از افعال گویش قدیم را با افعال دری امروزی مقایسه کرده است. با بررسی این مقاله، در آن ضرب‌المثلی مربوط به مردم شیراز یافت نشد.

۲. بحث

۱-۲. نگرشی بر تعریف مَثَل

مَثَل عبارتی کوتاه است که اغلب برای پندآموزی به کار می‌رود و گاهی هم از سر تفتن گفته می‌شود و برای شوخی و مزاح به کار می‌رود و اغلب مانع درازگوییِ گوینده و مخاطب می‌گردد. همچنین ضرب‌المثل‌های هر منطقه نشان‌دهندهٔ ادبیات و فرهنگ آن منطقه است که در قالب آن می‌توان سخن دل و ناگفته‌های ضمیر را بیان کرد.

بعضی از ضرب‌المثل‌ها به دلیل نیازهای مردم پدید آمده است و از ده‌ها و یا شاید صدها سال پیش به صورت شفاهی نقل شده است. البته به طور تقریبی می‌توان، تاریخ و زمان شکل‌گرفتن ضرب‌المثل‌هایی را که در بردارندهٔ نام بزرگان و یا رویدادی خاص است، مشخص کرد.

شریعت در تعریف مَثَل می‌گوید: «مَثَل‌ها در واقع بازتاب ادبیات، فرهنگ، زبان، افکار، احساسات، عقاید و ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی هر ملتی به شمار می‌آید. ... مَثَل جمله‌ای است نسبتاً کوتاه، اغلب آهنگین، حاوی آموزه‌ای اخلاقی یا اجتماعی که از ویژگی‌های مهم آن ایجاز است. در عین حال معنا روشن است و ذهن شنوندهٔ اهل زبان، بی‌کوشش زیادی آن را درمی‌یابد» (شریعت، ۱۳۹۰: ۵).

عزیزی فر معتقد است: «ضرب‌المثل از دو واژهٔ ضرب (زدن، بیان کردن) و مَثَل تشکیل شده است و کلمهٔ ضرب در مورد مَثَل به معنای ایقاع و بیان آن است و این کلمه را برای زدن مَثَل از آنجا گرفته‌اند. مَثَل در لغت به معنای شبیه، نظیر، مانند، لنگه، حدیث، قصه و ... و در اصطلاح به معنای داستانی است که در میان مردم شهرت یافته و آن را برای ایضاح مطلب و مقصد خود به نظم یا نثر حکایت کنند. بررسی نقش ضرب‌المثل‌ها در هویت ملی چه به اعتبار جایگاه آن در ادب رسمی و ادب شفاهی، از آن رو مهم است که مَثَل‌ها، حکمت‌های تجربی مردم و آئینهٔ فرهنگ، آرا، هنجارها، طرز زندگی، مناسبات، منش، خلق و خو و دیگر مؤلفه‌های هویتی آنان است. ضرب‌المثل، یکی از زیباترین جلوه‌های فرهنگ عامه است که حاصل ذهن بویا، خلاق و هوشمند مردم اعصار کهن است» (عزیزی فر، ۱۳۹۲: ۶).

در فرهنگ مردم محلهٔ سعدی «کنایه‌ها» نیز کاربرد فراوان دارد و مانند ضرب‌المثل‌ها هدف از کاربرد آن‌ها، خلاصه‌گویی، پندآموزی و رساندن «معنای دوم» کلام است. گفته شده که «کنایه از دیدگاه دستوری، «مصدر» است و در لغت به معنی پوشیده و پنهان‌داشتن است. کنایه در اصطلاح بیان، سخنی است که دو معنی، یکی آشکار و یکی پوشیده داشته باشد و منظور گوینده معنای پوشیده کلام باشد، نه معنی آشکار آن» (نوروزی، ۱۳۷۲: ۲۳۹).

بعضی از ضرب‌المثل‌ها و کنایات، خاص یک محله است؛ برخی در یک کشور رایج است و برخی دیگر در همه زبان‌ها و در همه کشورها با اندک اختلافی به کار می‌رود. هر قدر تاریخ تمدن ملتی کهن‌تر باشد، حوادث آن بیشتر و در نتیجه، مثل‌های آن هم بیشتر است، از این رو در زبان فارسی ده‌ها هزار مثل وجود دارد. در محله سعدی شیراز نیز با ضرب‌المثل‌ها و کنایاتی روبرو می‌شویم که خاص خود این منطقه است و تعدادی دیگر از آن‌ها معادل‌هایی در سایر نقاط کشور دارد. در این پژوهش از بین ۷۵۰ ضرب‌المثل جمع‌آوری شده، چهل مثل که بر اساس حروف الفبا تنظیم شده، به زبان گفتاری و نوشتاری همراه با معنی، معرفی می‌گردد و معادل‌های آن‌ها نیز آورده می‌شود.

۲-۲. ضرب‌المثل‌های رایج محله سعدی شیراز و معادل‌های آن‌ها

۲-۲-۱. آدم بد حساب می‌خوا بیگره به‌ش نمی‌دن. آدم خوش حساب می‌خوان به‌ش بدن نمی‌گیره.

âdame bad hesâb mixâ bigire beš namidan âdame xoš hesâb mixân beš bedan namigire

برگردان: آدم بد حساب می‌خواهد بیگردد به او نمی‌دهند، به آدم خوش حساب می‌خواهند بدهند، نمی‌گیرد.

یعنی کسی که قرض خود را سر وقت بپردازد یا به قولی که در مورد مسائل مالی می‌دهد وفا کند، مورد اعتماد مردم است.

معادل‌ها: «آدم خوش‌معامله شریک مال مردم است. وقتی شخصی خوش حساب بود و به‌موقع طلب مردمان را پرداخت همه کس به او اعتماد می‌کند و مال خود را به دست او می‌سپارد و او می‌تواند از سرمایه دیگران به مانند سرمایه خود استفاده شایان بکند» (امینی، ۱۳۶۰: ۱۷).

«آدم خوش‌معامله شریک مال مردم است. آن که ادای دیون خود را در موعد مقرر کند، اغنیا از وام-دادن به او امتناع نورزند» (سهیلی، ۱۳۸۴: ۱۳ و دهخدا، ۱۳۶۳: ۳۹).

âberuše base be dome gow

۲-۲-۲. آبروش بسّه به دُم گُو

برگردان: آبرویش را به دُم گاو بسته است.

یعنی خود را بی‌ارزش و بی‌اعتبار کرده است.

معادل‌ها: «آب ریخته با کوزه نیاید. آب ریخته جمع نگردد. آب رویت را در دست خودت نگهدار.

هتک حرمت دیگران مکن تا حرمت تو نگاه دارند» (دهخدا، ۱۳۶۳: ۱، ۱۱۹).

«آب رفته به جوی نمی‌آید. نعمتی که از دست رفته دوباره به دست نمی‌آید» (بهریزی، ۱۳۴۸: ۵).

نگرشی بر ضرب‌المثل‌های رایج در محله سعدی شیراز... (ص ۹۵-۱۲۰) -- فرزانه فهندژ سعدی و همکاران ۱۰۱

«آبرو به باد (بر باد) دادن؛ رسوا کردن خود؛ رسوا شدن» (انوری، ۱۳۸۳: ۱۲).

«آب رفته باز نمی‌گردد، آب رفته باز ناید به جوی. همانند: ماهی‌ای که از شست (قَلَاب) و تیری که از شست (انگشت بزرگ) رفت باز نمی‌گردد» (امینی، ۱۳۶۰: ۷).

«آبروی کسی رفتن. بی‌اعتبار و بی‌حیثیت شدن او» (انوری، ۱۳۸۳: ۱۲).

«آب روی کان شود بی‌علم و بی‌عقل آشکار / آتش دوزخ بود آن آبرو از هر شمار» (دهخدا، ۱۳۶۳: ۱۱).

۲-۳. آدم پیر، تایی نگی به دیوالو پندازه، می‌دونه تو جَرِزِش چی چی هَس!

âdame pir ta yey negoy be divâlu bendâze mifame tu jerzêš Çîçi has

برگردان: آدم پیر تا نگاهی به دیوار می‌اندازد، می‌داند وسط دیوار چه چیزی هست.

یعنی آدم پیر از باطن و از عاقبت کارها به خوبی آگاه است، اما جوان فقط به ظاهر کارها توجه دارد.

معادل‌ها: «آنچه در آینه جوان ببیند، پیر در خشت خام آن ببیند» (امینی، ۱۳۶۰: ۲۹).

«تو مو می‌بینی و من پیش مو/ تو آبرو من اشارت‌های آبرو. تو توجه به صورت ظاهر امر داری ولی

من از حقایق آن استحضار دارم» (همان: ۱۷۱).

«العَاقِلُ بِيصِرُ بِقَلْبِهِ مَا لَا يَبْصُرُ الْجَاهِلُ بِعَيْنِهِ: خردمند می‌بیند به دل خویش، آن را که نادان نمی‌بیند به

چشم خود» (منشی، ۱۳۶۱: ۲۶۹).

âsmun jol qâtmek rekâb.

۲-۴. آسمون جُل، قاتمه‌رکاب

برگردان: آسمان پالان و قاتمه‌رکاب است. (قاتمه: نخ، ریسمان)

یعنی فقیر و مفلس است.

معادل‌ها: «لَا تِ آسْمَانِ جُل. کنایه از شخص فقیر و بی‌خانمان است که لحافی هم نداشته باشد و لذا

رو باز بخوابد» (بهریزی، ۱۳۴۸: ۱۴ و امینی، ۱۳۶۰: ۲۲).

«از بی‌کفنی زنده است. به کسی گفته می‌شود که خیلی فقیر و نادار باشد؛ مثل مستوری بی‌بی از بی-

چادری است» (همان: ۲۶).

«چوب ندارم سگ بزنم / جار حسن‌بگ بزنم. شبیه: آه ندارد که با ناله سودا کند» (خدیش، ۱۳۸۵: ۲۲۰).

«آب ندارد کباب کند. در هفت آسمان یک ستاره ندارد» (همان: ۱۹۱).

«آسمان روانداز و زمین زیرانداز. آن قدر فقیر و بی‌مال است که آسمان به جای لحاف و زمین به جای

تشک اوست» (امینی، ۱۳۶۰: ۲۲).

«یک لنگه کفشش نوحه می‌خواند و اون یکی سینه می‌زند. در مورد افراد خیلی فقیر و مفلس به کار

می‌رود» (مشکسار، ۱۳۹۱: ۱۰۷).

«لات و لوت و آسمان‌جل. فاقد همه چیز از مال دنیا. زمین‌فرش و آسمان رو انداز» (امینی، ۱۳۶۰: ۵۰۷).

۲-۲-۵. از دوستی سیاه‌دونه، او می‌ره پئی راجونه!

az dusiye sıyâ dune ow mire poy râjune

برگردان: از دوستی با سیاه دانه آب پای راجونه هم می‌رود. (سیاه‌دونه و راجونه = دو دانه گیاهی و خوردنی.)

یعنی هم‌نشینی با بزرگان، موجب بزرگی می‌شود.

معادل‌ها: «به پشتبانی برنج، علفِ هرز هم آب می‌خورد» (جوادیان، ۱۳۸۰: ۱۱۸).

«اگر اسب از جوی می‌پرد به پشتیبانی ورزا (گاو شخم‌زن) است» (همان: ۴۵).

«در سایه یک دانه گندم صد دانه جو آب می‌خورد. گیاه هرچند خود روید به بستان / دهندش آب در سایه گلستان» (فتاحی قاضی، ۱۳۶۴: ۳۶۹).

«از صدقه سر رازیانه، آب می‌رود پای سیاهدانه.» (خدیش، ۱۳۸۵: ۱۹۷ و مشکسار، ۱۳۹۱: ۹۶).

جامه کعبه را که می‌بوسند او نه از کرم پيله نامی شد

با عزیزی نشست روزی چند لاجرم همچو او گرامی شد

(سعدی، ۱۳۷۰: ۱۶۵)

۲-۲-۶. اسب که نباشه، خر برنده‌ن.

asb ke nabâše xar barandan

برگردان: اسب که نباشد، خر برنده است.

یعنی زمانی که انسان لایق در جامعه حضور نداشته باشد، انسان حقیر کامروا است.

معادل‌ها: «به جای شمع کافوری / نشسته عقرب کوری. منظور شخص بیعرضه‌ای است که به

جای آدم کارساز و لایق به پست و مقام رسیده باشد» (مشکسار، ۱۳۹۱: ۱۰۹).

«آب که سر بالا می‌رود، قورباغه شعر می‌خواند. وقتی اوضاع منقلب می‌شود فرومایگان بلندپرواز و خودستا می‌گردند» (امینی، ۱۳۶۰: ۹).

«گرگ که پیر شد، رقااص شغال می‌شود. مار که پیر شد قورباغه سوارش می‌شود» (پارسا، ۱۳۷۸: ۱۱۰).

«بدترین روزگار وقتی است که نادان بافته و دانایان خاموش مانند» (ساداتیان، ۱۳۶۸: ۱۴۷).

«در نبود گربه، موش بر طویله سوار است» (جوادیان، ۱۳۸۰: ۹۲).

«اگر گربه در خانه نبود موش‌ها تلی‌لی لان‌شان است» (فتاحی قاضی، ۱۳۶۴: ۱۵).

«در حوضی که ماهی نیست، قورباغه سپهسالار است» (سهبلی، ۱۳۸۴: ۷۲).

۲-۲-۷. افتیده تو ده.

oftide tu deh

برگردان: در ده افتاده است.

به کسی می‌گویند، که به همه جا سرکشی می‌کند و بی‌درنگ خبر، راز و یا عیب کسی را پخش می‌کند.

نگرشی بر ضرب‌المثل‌های رایج در محلهٔ سعدی شیراز... (ص ۹۵-۱۲۰) -- فرزانه فهندژ سعدی و همکاران ۱۰۳

معادل‌ها: «پسه کسی را بالا زدن؛ یعنی راز کسی را فاش کردن. پردهٔ کسی را دریدن. کسی را رسوا کردن» (بهروزی، ۱۳۴۸: ۱۱۲).

«پته پوتهٔ کسی را روی آب ریختن. پتهٔ کسی را روی آب انداختن: ما از آن زن‌هایی نیستیم که تا مرد بد بشود، پته پوتهٔ مرد را روی آب بریزیم» (انوری، ۱۳۸۳: ۱۹۷-۱۹۸).

«پته‌اش روی آب افتاد. هر گاه راز و سرّ کسی فاش شود و به اصطلاح دیگر، طشتش از بام افتاده باشد مجازاً می‌گویند «فلانی پته‌اش روی آب افتاده»؛ یعنی اسرار مگویش فاش و برملا گردید» (پرتوی آملی، ۱۳۶۹: ۲۴۶).

«پنبه‌اش را زدند. اسرار را فاش و برملا کردند» (همان: ۲۶۵).

«هر چه داشت ریخت رو داریه؛ یعنی تمام اسرار و اطلاعات را بیان کرد و آشکار کرد» (بهروزی، ۱۳۴۸: ۶۲۷)

۲-۲-۸. آق که بیل وِردُشت! خانم کیلیل وِردُشت.

âqo ke bile vadošt xânom kilie vardotšt

برگردان: آقا که بیل را برداشت، خانم کلید را برداشت.

یعنی به محض خارج شدن مرد از خانه، زن او هم خارج می‌شود.

معادل‌ها: «یا کوچه‌گردی یا خانه‌داری. دربارهٔ زنانی گفته می‌شود که هیچ‌گاه در خانه نمی‌مانند» (سهیلی: ۱۳۸۴: ۱۹۶).

«خاک کوچه برای باد سودا خوب است. به استهزاء به زنانی که به کوچه‌گردی مایل باشند گویند» (دهخدا، ۱۳۶۳: ۲: ۱۷۵).

۲-۲-۹. انگو آقِ مَد، هی خودته جلو نندا.

engo âqomad hey xodete jelow nandâz

برگردان: مرتب مثل آقا محمد خودت را جلو نیانداز.

در محلهٔ سعدی قدیم، پس از فوتِ الیاس خان کلانتر (در حدود سال ۱۳۳۰ ه.ش)، بین پسر و برادرش بر سرِ جانشینی او، رقابت به وجود می‌آید. اهالی سعدی نیز دو دسته می‌شوند؛ گروهی طهماسب، برادرِ الیاس و گروه دیگر آقا محمد پسر الیاس را به کلانتری برمی‌گزینند. روزی یکی از اهالی به نام کریم رستم‌پور به همراه طهماسب برای انجام کاری مهم به شهر می‌روند، در بین راه اتوبوسی از کنار آن‌ها می‌گذرد، کریم آقا برای این که اتوبوس به او برخورد نکند، سریع خود را جمع و جور می‌کند و جلوی طهماسب قرار می‌گیرد، در این هنگام طهماسب با لحن و لهجهٔ خاص خود، رو به کریم آقا می‌کند و می‌گوید: «اووووی رُسم پور! انگو آقِ مَد هی خودته جلو نندا!»

به کسی می‌گویند، که در کار دیگران دخالت می‌کند.

معادل‌ها: «اگر همه گفتند نون و پنیر، تو سرت را بگذار زمین و بمیر. اشاره به افرادی است که در کاری بی سبب دخالت می‌کنند» (سهیلی، ۱۳۸۴: ۲۵).

«از همه دیزی‌ها چمچه است؛ یعنی در همه کارها دخالت می‌کند» (فتاحی قاضی، ۱۳۶۴: ۳۸۲).
«نان خودت را می‌خوری حلیم حاج‌عباس را هم می‌زنی؟ چرا بیخودی در کار دیگران دخالت می‌کنی؟» (خدیش، ۱۳۸۵: ۲۷۲)

«صاحب‌دیوان خرت بران / چکار داری به نرخ نان؟ به کسی می‌گویند که در کار دیگران دخالت می‌کند» (همان: ۲۵۱).

«خود را نخود هر آش کردن: برای چی این قدر پایبج همه می‌شود و خودش را نخود هر آشی می‌کند؟» (انوری، ۱۳۸۳: ۱۵۹۰ و دهخدا، ۱۳۶۳: ۱۰۳ و امینی، ۱۳۶۰: ۵۲۳ و جوادیان، ۱۳۸۰: ۲۳ و بهروزی، ۱۳۴۸: ۵۹۴ و نورافروز، ۱۳۸۹: ۵۲).

۲-۱۰. اینگو از تو ساز دَر شده! engo az tu sâz dar šode.

برگردان: مثل این است که از درون ساز بیرون آمده است.
به زنی می‌گویند، که هفت‌قلم آرایش کرده. در قدیم هفت‌قلم آرایش شامل سرمه، سفیداب، و سمه، سرخاب، حنا، بوی خوش (عطر) و زَرک (پولک) بود.

معادل‌ها: «هرهفت کردن. هر هفت بر وزن زربفت به معنی آرایش مطلق است و آرایش و زینت زنان را گویند و آن حنا و سمه و سرخی و سفیداب و سرمه و زرک باشد که از زورق است و بعضی هفتم را غالیه گفته‌اند که خوشبوی باشد و بعضی خال عارضی را که از سرمه کنار لب یا رخسار گذارند. هر هفت کرده چرخ به راه تو آمده / در آرزوی آن که در او بوکه بنگری» (دهخدا، ۱۳۶۳: ۴: ۱۹۷۴).
«هفت و نه کردن. هفت و نه به معنی هر هفت است که حنا و سمه و سرمه و سرخی و سفیداب و زرک و غالیه باشد» (همان: ۱۹۸۳).

۲-۱۱. اینگو چووش میتی می‌مونه engo Çowuş Meti mimuna

برگردان: مثل چاووش مهدی است. (مهدی از چاووش خوانان محله سعدی در حدود سال ۱۳۳۰).
به کسی می‌گویند که اسرار را فاش می‌کند.

معادل‌ها: «برایش علم روم می‌کنند. یعنی مسئله‌اش را علم می‌کنند و آن را به هر جا می‌برند و فاش می‌کنند» (فتاحی قاضی، ۱۳۶۴: ۴۸).

نگرشی بر ضرب‌المثل‌های رایج در محلهٔ سعدی شیراز... (ص ۹۵-۱۲۰) -- فرزانه فهندژ سعدی و همکاران ۱۰۵

engo çilak

۲-۲-۱۲. اینگو چیلک!

برگردان: مثل چیلک است. (چیلک: چوب خشک‌شده درخت انگور است.)
به آدم بلند و لاغر و نحیف می‌گویند.

معادل‌ها: «ترکهٔ پشت دهل. برای فرد بسیار لاغر و نحیف و برای فردی که در هر کاری دخالت می-
کند به کار می‌رود» (عزیزی فر: ۱۳۹۲: ۱۰).

«آلشتی. به اشخاص زشت و لاغر و مردنی می‌گویند» (بهروزی، ۱۳۴۸: ۳۵).

«چوب روشای گردو است. قدبلند و لاغر است» (جوادیان، ۱۳۸۰: ۲۳).

engo xare ow joly mimune

۲-۲-۱۳. اینگو خرِ او جُلی می‌مونه

برگردان: مثل خری است که پالانش با آب خیس شده است.
به کسی می‌گویند که پوششی کهنه و مندرس به تن دارد.

معادل‌ها: «از سر تا پایش یک من ارزن ریزند دانه به زمین نیاید. جامه‌هایش بسیار ژنده و پاره‌پاره
است» (دهخدا، ۱۳۶۳: ۱، ۱۳۴).

«امامزاده جل‌بندی» (همان: ۲۸۷).

«ملا تترخان. کنایه از آدم ژنده پوش و بی چیز است» (فتاحی قاضی، ۱۳۶۴: ۴۰۵).

engo xare Ali hosseyne

۲-۲-۱۴. اینگو خرِ علی حسینیه

برگردان: مثل خرِ علی حسین است. (علی حسین: یکی از اهالی محلهٔ سعدی، که طی سالیان طولانی
برای باربری از خرش استفاده می‌کرد؛ از زمان نوجوانی تا زمان پیری با خرش گِل کشی می‌کرد).
به کسی می‌گویند، که همیشه در حال کار کردن است.

معادل‌ها: «خر کوزه‌پزی است از شنبه تا پنج شنبه گِج می‌کشد، روز جمعه هم از کوه سنگ می-
آورد» (امینی، ۱۳۶۰: ۲۳۳).

«سقای زمستان و آهنگر تابستان» (همان: ۳۵۵).

«پرپر زدن و مثل دوک به دور خود چرخیدن. برای کسب معاش با سختی تلاش کردن» (جوادیان، ۱۳۸۰:
۱۲۱).

«مثل خر آسیا. در کار و تعب همیشگی» (دهخدا، ۱۳۶۳: ۳، ۱۴۲۸).

«خر گِج‌کش روز جمعه از کوه سنگ می‌آورد. آدم بدبخت راحتی ندارد» (سهیلی، ۱۳۸۴: ۶۵ و
خدیش: ۱۳۸۵: ۲۰۴).

engo xaroy reis Mam karim.

۱۵-۲-۲. اینگو خَروی رئیس مَم کریم!

برگردان: مثل خرهاى رئیس محمد کریم است.

مَم کریم = محمد کریم، یکی از ثروتمندان اهل شیراز بود (در حدود سال ۱۳۳۰) که مدت زیادی در محله سعدی سکونت داشت و خرهاى زیادی هم داشت، خرهاى محمد کریم، سفیدرنگ، تدر و تتومند بودند که این از ویژگی‌های یک خر خوب بود اما اغلب برای کودبری مورد استفاده قرار می‌گرفتند. چون این خرها هنگام کودبری خیلی سرو صدا (عرعر) به راه می‌انداختند در بین اهالی معروف بودند. اهالی می‌گفتند: «خوب است که کود بارشان است این همه صدا دارند اگر کود بارشان نبود چه می‌کردند؟»

به کسی می‌گویند که به دلیل ثروت، فخرفرشی می‌کند و پر مدعا است.

معادل‌ها: «بزرگ از سرچشمه آب می‌خورد؛ یعنی اشخاص نالایقی که ادعاهای زیادی دارند» (بهریزی، ۱۳۴۸: ۶۸).

«افداهش به نواب می‌برد و گدایش به عباس دوس. نواب شخص بزرگی است و عباس دوس گدای سمج و معروفی بوده است. این مثل را در مورد کسی به کار برند که در عین فاقد بودن از بنیه معنوی اظهار کبر می‌کند» (امینی، ۱۳۶۰: ۵۷).

«اگر پدرش را ندیده بود، ادعای پادشاهی می‌کرد. شخصی وضع (فرومیه) ولی بسیار مغرور و متکبر» (همان: ۵۹).

«خر ار جل ز اطلس بیوشد خر است! در مورد ناکسانی گفته می‌شود که به مالی رسیده باشند» (سهیلی، ۱۳۸۴: ۶۳).

engo sage Sabzali

۱۶-۲-۲. اینگو سگ سبزی.

برگردان: مثل سگ سبزی است.

سبزی: سبزی، یکی از اهالی و از دامداران قدیم بود. او سگی داشت که از گله‌اش مراقبت می‌کرد و بسیار هار و درنده بود و هر کس که از نزدیکی‌اش می‌گذشت شروع به سر و صدا می‌کرد و به دنبال آن فرد می‌دوید.

به آدم شرور و بی‌حیا می‌گویند.

معادل‌ها: «آب در دیده ندارد. بی‌ادب و بی‌شرم است» (امینی، ۱۳۶۰: ۶).

«سگ نازی‌آباد است؛ نه خودی می‌شناسد نه غریبه. در مورد اشخاص بی‌حیا و وقیح گفته می‌شود» (سهیلی، ۱۳۸۴: ۱۰۹ و دهخدا، ۱۳۶۳: ۱۰۹).

نگرشی بر ضرب‌المثل‌های رایج در محلهٔ سعدی شیراز... (ص ۹۵-۱۲۰) -- فرزانه فهندژ سعدی و همکاران ۱۰۷

«سگِ شخصِ پست و فرومایه». «سگِ هار. بی پروا در آسیب رساندن: این‌ها سگ هارند رحم و عاطفه ندارند» (انوری، ۱۳۸۳: ۹۵۲).

۱۷-۲-۲. *انگو سیدآقا*. engo Seydâqâ .

برگردان: مثل سیدآقا است.

سیدآقا: سید آقا، یکی از اهالی که لاغر بود و قدی بسیار بلند داشت.

به کسی می‌گویند که لاغر است و قد بسیار بلندی دارد.

معادل‌ها: «مثل نردبان. قد دراز. مثل نردبان دزدها. بالایی بلند و باریک» (سهیلی، ۱۳۸۴: ۱۷۴ و امینی، ۱۳۶۰: ۵۵۵ و دهخدا، ۱۳۶۳: ۴: ۳۳۰).

«می‌رود از آسمان شوریبا بیاورد. بی‌نهایت بلندقد است. روز به روز به بالا بلندتر می‌شود» (همان: ۱۷۷۶).

«مثل دیلاغ. قامتی بلند و لاغر» (همان: ۲۷۲).

«دراز دادر. کسی که دارای قد دراز و بی تناسب باشد» (فتاحی قاضی، ۱۳۶۴: ۱۵۹).

۱۸-۲-۲. *انگو هوچی قوام*. eengo howcÿ Qavâm

برگردان: مثل هوچی قوام است.

ابراهیم قوام یکی از عوامل حکومتی در زمان پهلوی اول بود (در حدود سال ۱۳۲۰) که در محلهٔ سعدی هم رفت و آمد داشت. همچنین کلانتر و کدخدای محلهٔ سعدی نیز به دستور او انتخاب می‌شدند.

هرگاه قوام دستوری را صادر می‌کرد یکی از زیردستانش را مأمور می‌کرد تا در محله بگردد و با صدای بلند فرمائش را اعلام کند که اصطلاحاً «هوچی» او بود.

به کسی می‌گویند که سخن چین است و خبری را زود منتشر می‌کند.

معادل‌ها: «مکن با سخن چین و دو روی راز که نیکت به زشتی برد پاک باز» (دهخدا، ۱۳۶۳: ۴: ۱۷۲۲)

«باد توی (یا در) سُرنا کردن. اسرار کسی را فاش کردن. مثال: هرگز نمی‌توان اسرار خود را با فلان گفت؛

چرا که فوراً باد در سرنا کرده آدمی را رسوا می‌کند» (امینی، ۱۳۶۰: ۸۱).

«اگر فضول نبود پس شاه از کجا می‌دانست قلعه کجاست؟» (شهری، ۱۳۹۲: ۱۱۰ و امینی، ۱۳۶۰: ۶۲)

۱۹-۲-۲. *اُو به جویِ سعدی خشک می‌شه*. ow be juqe Saadi xoşk miše

برگردان: آب به جوی سعدی خشک می‌شود.

جویِ سعدی: قناتِ اسطوره‌ای سعدی (قنات فهندژ)، معروف به جوی سعدی دارای آبی مقدس است و مردم محلهٔ سعدی با توجه به اعتقاد بر ایزدبانوی آب یا آناهیتا برای رفع مشکلات، بخت‌گشایی

دختران و پسران، ناباروری زنان و ... در آن آب‌تتی می‌کنند، همچنین همه‌ساله افراد زیادی از سراسر ایران به‌ویژه در شب چهارشنبه‌سوری به محله سعدی می‌آیند و در آب این قنات آب‌تتی می‌کنند. جوی سعدی از شمال محله و از پای رشته‌کوه‌های بَمو جاری است. این آب در مسیر خود به حوض ماهی واقع در محوطه آرامگاه سعدی وارد می‌شود و سپس به محوطه بیرونی آرامگاه؛ یعنی به قنات سعدی می‌رسد و پس از سیراب‌کردن درختان باغ دلگشا و باغ طاووسیه، زمین‌های زراعی جنوب منطقه را نیز سیراب می‌سازد.

یعنی درباره جایی یا چیزی با آب و تاب تعریف‌کردن، طوری که شنونده هم دچار شگفتی شود و متحیر بماند.

معادل‌ها: ((پایش به زمین خشک شد. یعنی از شنیدن یا دیدن چیزی مات و متحیر شد)) (فتاحی قاضی، ۱۳۶۴: ۸۷ و دهخدا، ۱۳۶۳: ۱: ۷).

((آب در دهانش خشک شد. مات و متحیر شد. حیرت زده شد. مثل: انگشت بر دهان ماند)) (امینی، ۱۳۶۰: ۶۰)

۲-۲۰. بچه اوردُم بیاره روسری، می‌زنه تو سَری.

baççe owordom biyâre rusarı mızane tu sary.

برگردان: بچه زاییده‌ام که برایم روسری بیاورد اما به من تو سَری می‌زند.
یعنی مورد ستم فرزند قرار گرفته‌ام.

معادل‌ها: ((بچه سر راهی برداشتم پسرم بشه آقا بالاسرم شده.)) ((بچه سر راهی برداشتم پسرم بشود شوهرم شد. در شکایت از برآورده و برکشیده ناسپاس گویند)) (دهخدا، ۱۳۶۳: ۱: ۴۰۶).

((پسر زاییدم برای رندان، دختر زاییدم برای مردان، خودم ماندم سفیل و سرگردان. پسران من زنان خویش را دوست دارند و دختران شوهران را و هیچ یک را با من مهری نیست)) (همان: ۵۰۶).
((تره خریدم قاتق نونم بشد قاتل جانم شد. قاتق کلمه ترکی و به معنی نان خورش و بشد مخفف بشود است. ناسزایی را برکشیدم و او به جای من بدی و ناسپاسی کرد)) (همان: ۵۴۶).
((این دخترم، این پسرم که خاک عالم به سرم. گله و شکایت از فرزندان کردن)) (مشکسار، ۱۳۹۱: ۷۶ و امینی، ۱۳۶۰: ۲۳۹ و خدیش، ۱۳۸۵: ۲۰۳)

۲-۲۱. بچه گوشت نخور و بوی قصاب. baççey guştnaxor o bowoy qassâb.

برگردان: بچه گوشت نخور است در حالی که پدرش قصاب است.
یعنی از امکانات مالی و توانایی‌های خود بهره نبردن.

نگرشی بر ضرب‌المثل‌های رایج در محلهٔ سعدی شیراز... (ص ۹۵-۱۲۰) -- فرزانه فهندژ سعدی و همکاران ۱۰۹

معادل‌ها: «از گوش و گُلو (کسی) گرفتن؛ یعنی کسی را از حق مهم و مورد انتظار محروم کردن» (عزیزی‌نیا و بهنام، ۱۳۹۵: ۸۷).

«با وجود داشتن رازیانهٔ فراوان بچه‌هایش از دل‌درد می‌میرند. (رازیانه برای دل‌درد مفید بوده است)» «تو که نی زن بودی چرا آقا دائیت از حصبه مرد؟» (پارسا، ۱۳۷۸: ۱۹۵ و دهخدا، ۱۳۶۳: ۱: ۵۶۵).

۲-۲-۲. به شکر تُف میندازه. *be šekar tof mindāze*

برگردان: تُف به شکر می‌اندازد.

به کسی می‌گویند که به ثروت رسیده و به دلیل افادهٔ زیاد برای هیچ کس ارزشی قائل نیست.

معادل‌ها: «افاده‌ها طبق طبق، سگ‌ها به دورش وق و وق. مفهوم: در مقام هجو برای افرادی که نسبت به دیگران خودبزرگ‌بینی و تبختر دارند، آورده می‌شود» (عزیزی‌نیا و بهنام، ۱۳۹۵: ۸۳).

«(اُرسی (کفش) چرم پَسک ندار، رسیده به جیر قنדרه‌دار (پاشنه‌دار)، چه کنم به کار کردگار؟ طعنه‌زدن به اشخاص متکبر و تازه به دوران رسیده.» (خدیش، ۱۳۸۵: ۱۹۹ و مشکسار، ۱۳۹۱: ۹۸ و فهندژ سعدی، ۱۳۹۳: ۲۵۱).

«نی به نوک دماغش نمی‌رسد؛ یعنی بسیار متکبر و خودخواه است» (امینی، ۱۳۶۹: ۶۲۲).

«گوی آسمان سوراخ شده و ... از آن‌جا فرود آمده است» (فتاحی قاضی، ۱۳۶۴: ۱۹۳).

۲-۲-۲. بی غم‌گَمک نامشه هر جا شو شود، شامشه.

bi qamqamak nāmeše har jâ šow šavad šāmeše.

برگردان: نامش بی غم‌گَمک است و هر جا شب شود همان جا شام می‌خورد.

یعنی بی‌خیال و بی‌عار بودن و به راحتی زیر بار هر تحقیری رفتن.

معادل‌ها: «دنیا را آب ببرد او را خواب برده. بی‌نهایت لاقید و بی‌اعتنا به امور است» (دهخدا، ۱۳۶۳: ۳: ۲۶۱ و سهیلی، ۱۳۸۴: ۸۴).

«امسال می‌گوید سه‌پستان، سال دیگر می‌گوید پستان. در مورد آدم‌های سهل‌انگار و خونسرد گفته می‌شود» (خدیش، ۱۳۸۵: ۲۰۲).

۲-۲-۲. تا بُخوی بگی: خرِ نمکی نیسُم! صد من، بارتِ کردن.

tâ boxoy begi xare namaki nisom sad man bâret kerdan.

برگردان: تا بخواهی ثابت کنی خرِ نمکی نیستی، صد من بار، بارتِ تو کرده‌اند.

یعنی باید مراقب اوضاع و احوال بود و باید با احتیاط کار کرد.

معادل‌ها: «حکایت آن روباه، مناسب حال توست که دیدندش گریزان و بی‌خویشتن، افتان و خیزان. کسی گفتش: چه آفت است که موجب مخافت است؟ گفتا: شنیده‌ام که شتر را به سخره می‌گیرند. گفت: ای سفیه، شتر را با تو چه مناسبت است و تو را بدو چه مشابَهت؟ گفت: خاموش که اگر حسودان به غرض گویند شتر است و گرفتار آیم، که را غم تخلیص من دارد، تا تفتیش حال من کند؟ و تا تریاقی از عراق آورده شود، مارگزیده مرده بود» (سعدی، ۱۳۷۰: ۳۰).

حسین خدیش در این مَثَل، پستان و بستان را به زبان گفتاری نوشته است، بنابراین در این مَثَل تصرف صورت گرفت و این دو واژه به زبان نوشتاری تغییر یافت.

۲-۲۵. تُرشی می‌خوام، تُرشی تو خُمَره می‌خوام، از دَیس نَنه جوئُم می‌خوام.

torši mixâm toršîye tu xomre mixâm az dase nane junom mixâm.

برگردان: ترشی می‌خواهم! ترشی از درونِ خمره می‌خواهم! از دست مادر جونم هم می‌خواهم. یعنی بهانه‌جویی و لجاجت کردن.

معادل‌ها: «داستان لپه‌نخودِ برادر کوچک شده. در به دست آوردن خواسته نامعقولش لجاجت می‌ورزد» (جوادیان، ۱۳۸۰: ۲۱۲).

«آب که دولخ dulax (گرد و خاک) ندارد. به کسی که بهانه بی‌جا می‌گیرد می‌گویند. قصه مَثَل: گرگی با یک میش رفیق شد مدتی با هم بودند. میش خوب می‌چرید به همین دلیل زود چاق شد. گرگ طمع کرد و پیش خود گفت: چه نقشه‌ای بکشم که میش را بخورم، عاقبت به این نتیجه رسید که باید از او بهانه بگیرد. یک روز به او گفت: رفیق، توی این بیابان دیگر آب و علفی نیست، بیا برویم یک جای دیگر شاید بهتر از این‌جا باشد. میش قبول کرد و راه افتادند تا به یک رودخانه رسیدند. گرگ به میش تعارف کرد: بفرمایید. میش گفت: نه، شما بفرمایید. گرگ عاقبت میش را جلو انداخت ... وسط‌های رودخانه که رسیدند. گرگ با اوقات‌تلخی گفت: هی چه خبره؟ یواش برو ... زیاد دولخ کردی، چشم کور شد. میش گفت: اگر خیالی کردی بگو و گرنه آب که دولخ نداره» (خلعتبری لیمایی، ۱۳۸۷: ۱۹-۱۸).

«من از ته مشک، توی کفگیر آب می‌خوام. این مَثَل را برای افراد بهانه‌جو به‌ویژه برای بچه‌های لجباز و ایراد گیر می‌گویند. قصه مَثَل: یک روز بچه‌ای شروع به گریه و زاری می‌کند و هر چیزی به او می‌دهند قبول نمی‌کند و ساکت نمی‌شود، به او می‌گویند: پسر جان تو چه می‌خواهی؟ می‌گوید: آب می‌خواهم. هر چه به او آب می‌دهند نمی‌خورد. می‌گویند: پس چرا آب نمی‌خوری؟ می‌گوید: من از ته مشک توی کفگیر آب می‌خوام. مادر بچه مشک آب را فشار می‌دهد و کفگیر را زیر مشک می‌گیرد و

نگرشی بر ضرب‌المثل‌های رایج در محلهٔ سعدی شیراز... (ص ۹۵-۱۲۰) -- فرزانه فهندژ سعدی و همکاران ۱۱۱

به بچه می‌گوید: بیا حالا دهان بگذار لب کفگیر و آب بخور. بچه به این ترتیب آب می‌خورد و آرام می‌شود» (همان: ۲۶).

tombakeš zire çeleşe

۲-۲-۲۶. تُمبَکِش زیرِ چِلِشه

برگردان: تُمبکَش زیرِ بَغْلَش است.

به کسی می‌گویند که بی‌درنگ خبری را منتشر می‌کند.

معادل‌ها: «غلام خواجه به ده رسان است. خبرچین و نَمّام است» (امینی، ۱۳۶۰: ۴۱۴).

«از اژدهای هفت سر ترس از مردم نَمّام بترس. که هر چه وی به ساعتی بشکافد به سالی نتوان دوخت» (دهخدا، ۱۳۶۳، ۳: ۱۰۰).

۲-۲-۲۷. تو بُو دارا، می‌خواستیم بُوام بُوام کنیم!

tu bovo dârâ mixâsim bovâm bovâm konim

برگردان: در میانِ پدرداران، می‌خواستیم پدر پدر کنیم.

یعنی خود را به بزرگان نزدیک کردن و نزدیک دانستن.

معادل‌ها: «با بزرگان پیوند کرده است. روباهی بر دم اشتی آویخته می‌رفت. یکی از آشنایان که این صورت عجیب بدید از روباه پرسید: رفیق، این چه حالت است؟ روباه گفت: دیگر مرا به رفاقت نام مبر چه با بزرگان پیوند کرده‌ام» (دهخدا، ۱۳۶۳، ۱: ۳۴۶).

۲-۲-۲۸. تو خونهٔ خودش نمی‌تونه آش بیّزه، می‌خوا تو خونهٔ مردم پلو بیّزه.

tu xuney xodeš namitune âš bepaze mixâ tu xuney mardom polow bepaze

برگردان: در خانهٔ خودش نمی‌تواند آش بیّزد، می‌خواهد در خانهٔ مردم برنج بیّزد.

به کسی می‌گویند، که در انجام کارِ آسانِ خود ناتوان است، اما می‌خواهد برای دیگران کارِ سختی را انجام دهد.

معادل‌ها: «خودش را نمی‌تواند نگه دارد چه طور من را نگه می‌دارد؟

«در زمان کریم‌خان زند، لرزانک گذاشته بودند. یکی از نزدیکان گفت: میل بفرمایید خیلی قوّت داره.

کریم‌خان گفت: این که داره می‌لرزه، چیزی که خودش نمی‌تونه نگه داره چه طور منو نگه می‌

داره؟» (سهیلی، ۱۳۸۴: ۶۷).

«بنهٔ خود را نمی‌گند سرهٔ خلق را می‌گند؟ کار آسان خودش را انجام نمی‌دهد، کار دشوار دیگران را

انجام می‌دهد؟» (فتاحی قاضی، ۱۳۶۴: ۴۴).

۲-۲-۲۹. حالو که تایی ماس داژم! بایه بمالم به چک پوژم!

hâlo ke tâse mâs dârom bâye bemâlom be êak puzom

برگردان: حالا که کاسه ماست دارم، باید به دهان و دور لب بمالم!

یعنی حیف و میل کردن، اسراف کردن.

معادل‌ها: ابلهی کاو روز روشن شمع کافوری نهد / زود باشد کش دگر روغن نمائد در چراغ (دهخدا،

۱۳۶۳، ۱: ۸۰ و سعدی، ۱۳۷۰: ۲۷).

۲-۲-۳۰. حالو به آلف اُلف رسیده، به ما امر وئی می‌کنه.

hâlo be âlâf o uluf reside be mâ amr o nay mikone

برگردان: حالا که به هزاران هزار (ثروت) رسیده است به ما امر و نهی می‌کند.

یعنی به ثروت رسیده و سر به عصیان زده است.

معادل‌ها: «تازه به دوران رسیده. اشخاص فقیر و تهی دستی که به ثروت و مال رسیده باشند. اشخاص

پستی که به مقامی رسیده باشند. شاعری گفته:

که فیس می‌کنند و گهی باد می‌کنند وای از گروه تازه به دوران رسیده‌ها»

(بهریزی، ۱۳۴۸: ۱۳۹)

«آن قدر آش خورده که دهانش کج شده. گذشته خود را فراموش کرده و افاده می‌فروشد» (جوادیان، ۱۳۸۰:

۶۶).

«خودش را بر خودش عوضی گرفته است. به کسی گفته می‌شود که پس از رسیدن به مقام و موقعیتی

گذشته خود را فراموش می‌کند» (فتاحی قاضی، ۱۳۶۴: ۱۳۷).

«چنار در خانه‌اش را نمی‌بیند. بسیار متکبر شده» (سهیلی: ۱۳۸۴: ۴۸).

«دستش را به کمرش گرفته که از بیگی نیفتد» (همان: ۷۸).

«ندید بدید، وقتی که دید ز جا پرید. در مورد کسی گفته می‌شود که وقتی به چیزی می‌رسد خود را گم

می‌کند» (همان: ۱۷۳).

«یه پا چارق یه پا گیوه. درباره افراد لثیمی گفته می‌شود که روز اول با عریانی وارد شهر می‌شوند و پس

از چندی به ثروت می‌رسند و سابقه خود را فراموش می‌کنند» (همان: ۲۰۰).

۲-۲-۳۱. خر که پئی ' خر بیندن! آی هم خون نشن! هم خو می‌شن!

xare ke poy xar bebandan ay ham xun našan ham xu mišan

برگردان: خر را که کنار خری ببندند، اگر همخون نشوند، همخو می‌شوند.

درباره تأثیر همنشین گفته می‌شود.

نگرشی بر ضرب‌المثل‌های رایج در محلهٔ سعدی شیراز... (ص ۹۵-۱۲۰) -- فرزانه فهندژ سعدی و همکاران ۱۱۳

معادل‌ها: «هر کس با قلندران دوست باشد باید قید ریش و سیبل خود را بزند. با نیک نشین نیک

شوی، با دیگ نشین سیاه. صحبت ابله تو را ابله کند» (پارسا، ۱۳۷۸: ۱۲۷).

«یک بزگر گله‌ای را گر می‌کند. یک فرد فاسد گروهی را فاسد می‌کند» (امینی، ۱۳۶۰: ۱۰۵).

«آلوجه به آلو نگرَد رنگ برآرد. آلو به آلو نگاه می‌کند رنگ می‌گیرد. مصاحبت و مجالست در تغییر

خوی‌ها مؤثر است؛ چرا که نفس انسانی خوی پذیر صفات نیک و بد است» (همان: ۲۶).

«با نیک نشینی نیک شوی، با دیگ نشینی سیاه» (همان: ۸۷).

«خر و گاو را در یک طویله بیندند هم خو می‌شوند» (همان: ۲۳۵).

«مَثَلِ هَمْنَشِینِ نِیکِ چُونِ عَطَارِ اسْت؛ اِگَرِ مَشْکِ بَه تُو نَدَهْد بُو یِ آنِ دَر تُو گِیْرِد» (دهخدا، ۱۳۶۳: ۳، ۱۴۹۹

و خدیش، ۱۳۸۵: ۲۳۱).

۲-۲-۳۲. **خونَه مَونِ شَدِه، اَنگُو خُونَه یِ سَلِیمِ رِیکَا.**

xunamun sode engo xuney Salim rikâ

برگردان: خانهٔ ما مثل خانهٔ سلیم ریکا شده است.

ریکا: پسر خوب. سلیم: یکی از بزرگان محلهٔ سعدی قدیم، که در خانه‌اش همیشه بر روی مردم باز

بوده و بسیار کریم و بخشنده بوده است (۱۲۶۰-۱۳۳۰ ه. ش).

به خانه‌ای می‌گویند که در آن جا رفت و آمد زیاد است.

معادل‌ها: «گویی خانهٔ قره تاج‌الدین بیگ است. به خانه‌ای گفته می‌شود که در آن جنب و جوش و

مهمان و بیا و برو زیاد باشد» (فتاحی قاضی، ۱۳۶۴: ۲۰۴).

«گویند که خانهٔ مردی بخشنده، چهار در داشت و او از هر چهار در به مردم می‌بخشید. روزی برادرش

به منزل او آمد و گفت: بگذار یک روز من ثواب ببرم. مرد گفت باشد. برادر شروع به بخشیدن غذا و

پوشاک به فقرا از در اول کرد. چون خاتمه یافت در را بست و به در دوم رفت. دید همان افراد که از در

اول غذا گرفتند به در دوم آمده‌اند، با اکراه به آنان غذا و لباس بخشید؛ چون در سوم را باز کرد، دید باز

همان مردم پشت در هستند. عصبانی شد و نزد برادرش بازگشت و گفت: چرا فقرا این چنین می‌کنند؟

برادر لبخندی زد و گفت: چهل سال است که از چهار در خانه به مردم غذا و پوشاک می‌بخشم و یک

بار به صورت کسی نگاه نکردم که مبادا او را خجالت داده باشم و عذاب آخرت را به جان خریده باشم.

تو نیز ای برادر! ببخش و به گیرنده‌اش نگاه مکن» (ساداتیان، ۱۳۸۶: ۱۰۰).

sâzeş kere qadşe o bâdeş be lopeş

۲-۲-۳۳. **سَازِش کِرِ قَدِشَه و بَادِش بَه لُپِش!**

برگردان: سازش کنارش است و باد به لُپش انداخته است.

یعنی در رفاه بودن و مسئولیت پذیر نبودن.

معادل‌ها: «دستش را به کمرش گرفته که از بیگی نیفتد» (امینی، ۱۳۶۰: ۲۷۱).

«سازم به قدم بادم به لیم. وسیله تأمین معاشم فراهم است. نیازمند دیگری نیستم. به کسی گفته می‌شود که از هرگونه مسئولیت معاف باشد و هر چه خواست بکند» (فتاحی قاضی، ۱۳۶۴: ۷۱).

۲-۳۴. سوزنِ برِ یخهٔ مردم می‌بینه، جُوالِ دوزِ برِ یخهٔ خودشه نمی‌بینه.

suzane bare yaxey mardome mibine juvâl duze bare yaxey xodeşe namibine

برگردان: بر یقهٔ مردم سوزن را می‌بیند اما بر یقهٔ خودش سوزنِ بزرگ را نمی‌بیند.

به کسی می‌گویند که عیب‌های بزرگ خود را نمی‌بیند اما عیب‌های کوچک مردم را می‌بیند.

معادل‌ها: «خار را در چشم دیگران می‌بیند و تیر را در چشم خود نمی‌بیند. در مورد مردم عیب‌جو

گفته می‌شود که معایب بزرگ خود را نبینند و عیب‌های کوچک دیگران ببینند و بزرگ جلوه

دهند» (امینی، ۱۳۶۰: ۲۱۷ و نورافروز، ۱۳۸۹: ۴۲).

«کور خود و بینای مردم» (سهیلی: ۱۳۸۴: ۱۴۸).

آن کس که به عیب خلق پرداخته است / زآن است که عیب خویش نشناخته است (دهخدا، ۱۳۶۳: ۱: ۶۰)

۲-۳۵. سی همه بُوان! سی ما شووَر ننه ن!

si hame bovân si mâ şuvare nanan

برگردان: برای همه پدر است، برای ما شوهر ننه.

یعنی بیگانه‌پرست بودن. به کسی می‌گویند که موجب آزار آشنایان و آرامش بیگانگان است.

معادل‌ها: «شده سلمانی که سر اطرافیان را بتراشد. وقتی کسی بر آشنایی ظلم کند» (خدیش، ۱۳۸۵:

۲۴۸).

«برای همه استاد است برای ما زنِ استاد. به همه خدمت می‌کند ولی از ما توقع خدمت دارد. برای

همه مادر است برای ما زنِ بابا» (امینی، ۱۳۶۰: ۹۹).

«خویش نزد خویش سبک است؛ یعنی به بیگانه بیشتر احترام می‌گذارد تا به خویشاوند» (فتاحی قاضی،

۱۳۶۴: ۱۳۴).

«برای همه مادر است برای من زنِ بابا» (نورافروز، ۱۳۸۹: ۴۹).

۲-۳۶. شپش تو جیبش سه قاپ می‌زنه.

şepeş tu jibeş se qâp mizane

برگردان: شپش تو جیبش سه قاپ می‌زند. (قاپ: استخوانِ زانوی گوسفند و سه قاپ نوعی بازی که با

قاپ انجام می‌شود).

یعنی مفلس و بی‌پول است.

معادل‌ها: «شپش تو جیبش چهار قاپ می‌زند. سخت فقیر و بی‌پول بودن» (امینی، ۱۳۶۰: ۳۷۵).

نگرشی بر ضرب‌المثل‌های رایج در محلهٔ سعدی شیراز... (ص ۹۵-۱۲۰) -- فرزانه فهندژ سعدی و همکاران ۱۱۵

«از بی‌کفنی زنده است. به شدت فقیر و تهی دست است» (همان: ۴۱).

«چیزی از او باریده نمی‌شود» (فتاحی قاضی، ۱۳۶۴: ۱۲۳).

«جیبش تار عنکبوت بسته. در مورد بی‌پول‌ها گفته می‌شود» (سهیلی، ۱۳۸۴: ۴۶).

šode engo âše naney Alimad

۲-۲-۳۷. شده انگو آش ننه‌ی علی‌مد!

برگردان: شده مثل آش مادر علی محمد.

ننهٔ علی مد: مادر علی محمد (۱۳۲۰ ه. ش.). از اهالی محلهٔ سعدی قدیم، که هر گاه شیربرنج می‌پخت آن را بین همسایگان تقسیم می‌کرد، اما وقت و بی‌وقت کارش را به رُخ می‌کشید. یعنی هدیه‌دادن و منت گذاشتن.

معادل‌ها: «سیب مرا خوردی تا قیامت ابریشم پس بده. در موردی گفته می‌شود که محبت کوچکی به کسی بکنند و از او انتظار جبران فروان داشته باشند» (سهیلی، ۱۳۸۴: ۱۱۰).

šode engo xâle jâhâny

۲-۲-۳۸. شده اینگو خاله جاهانی!

برگردان: شده مثل خاله جهانی.

خاله جاهانی: خاله جهانی، از زنان محلهٔ سعدی قدیم که وسواس داشت. به آدم وسواسی می‌گویند.

معادل‌ها: «آب را آب کشیدن. در نظافت وسواس به خرج دادن» (دهخدا، ۱۳۶۳: ۹۰؛ امینی، ۱۳۶۰: ۷).

«آب را از صافی می‌گذرانند. بسیار وسواس است» (جوادیان، ۱۳۸۰: ۷۲).

šode engo Alibâšy

۲-۲-۳۹. شده مثل علی‌باشی

برگردان: مثل علی‌باشی شده است.

علی‌باشی: یکی از اهالی محلهٔ سعدی قدیم (۱۳۲۰ ه. ش.)، که چندان تن به کار نمی‌داد و برای فرار از کار، هر شب چارژ خود را به پشت بام می‌انداخت تا گربه آن را با خود ببرد و صبحگاه، نداشتن کفش را بهانه می‌کرد و به سر کار نمی‌رفت. به آدم تبیل و تن پرور می‌گویند.

معادل‌ها: «بر من امامزادهٔ تکه‌پاره‌ها شده است. هیچی بر خود نگرفته است. انجام هیچ کاری را به عهده نگرفته است» (فتاحی قاضی، ۱۳۶۴: ۳۸۳).

«آدم هفت‌دنده. شخص تبیل بی‌عار. مثال: عجب آدم هفت‌دنده‌ای است، از جای خود تکان نمی‌خورد» (امینی، ۱۳۶۰: ۲۰).

«خر و امانده معطل چشمه؟ در مورد افراد تبیل گفته می‌شود که بی بهانه می‌گردند تا کار نکنند» (سهیلی، ۱۳۸۴: ۶۶).

«مُفَلَنگی. آدم بیکاره، عاجز از کار» (بهرزی، ۱۳۴۸: ۵۷۴)

۲-۲-۴۰. شده بلیو و مچد، نه می شه آتیشش زد، نه می شه دورش انداخت.

šode bolyow o mačĉed na miše âtišeš zad na miše dureš endâxt.

برگردان: شده حصیر مسجد، نه می‌شود آتشش زد، نه می‌شود دورش انداخت.

به خویشی می‌گویند، که موجبِ دردسر است و به هیچ طریقی نمی‌توان از دستش رهایی یافت.

معادل‌ها: «در مسجد است نه می‌شود کند، نه می‌شود سوزاند» (امینی، ۱۳۶۰: ۲۶۰ و ناصری نژاد، ۱۳۹۰: ۱۰).

«در مسجد است نه کندنی است نه سوزاندنی» (سهیلی، ۱۳۸۴: ۶۵).

۲-۲-۴۱. قاشق ساختن که کاری نداره، می‌زنی روش پهن می‌شه، می‌کشیش دراز می‌شه.

qâšoq sâxtan ke kâri nadâre mizani ruš pahñ miše mikešîš derâz miše

برگردان: قاشق ساختن که کاری ندارد، رویش بزنی پهن می‌شود و آن را می‌کشی دراز می‌شود.

یعنی آموختن کاری را شروع کردن و نیمه رها کردن و ادعای استادی داشتن.

معادل‌ها: «آهن‌گری کاری ندارد، آهن را پهن بکنی بیل می‌شود، دراز بکنی میل می‌شود. در مورد افراد

لاف‌زن که خود را صاحب همه هنر و صنعتی جلوه می‌دهند گفته می‌شود» (امینی، ۱۳۶۰: ۳۳ و دهخدا،

۱۳۶۳: ۷۵).

«وقتی آرد نرمه و هیزم خشک باشد نان‌پختن کاری ندارد» (جوادیان، ۱۳۸۰: ۲۰).

«قاشق‌سازی کاری ندارد، مشت می‌زنی توش، گود می‌شود دمش را می‌کشی دراز می‌شود. در موردی

گفته می‌شود که شخصی هرکاری را آسان تلقی کند. مانند: کنار گود ایستاده می‌گوید لنگش کن»

(سهیلی، ۱۳۸۴: ۱۳۵).

۲-۲-۴۲. قبل از چوق شادلله می‌کنی!

qabl az čuq šâdollâ mikony

برگردان: قبل از چوب، خدا را شاهد می‌گیری.

کسی پیش از آن که با چوب کتک بخورد، گریه و زاری و التماس کند و خدا را شاهد بگیرد.

یعنی پیش از آن که حادثه‌ای رخ بدهد، خود را اذیت کردن و ناراحت شدن.

معادل‌ها: «هنوز روضه نخوانده، زنکه جیغ می‌زند. هنوز مضرت و زیانی دامن‌گیر او نشده اظهار عجز

و بی‌قراری می‌کند. هنوز به مصیبتی گرفتار نگردیده آه و ناله می‌کند» (امینی، ۱۳۶۰: ۱۵).

«آتش ندیده گُر می‌زند و پیش از مرگ واویلا» (پارسا، ۱۳۷۸: ۱۴۹).

۲-۲-۴۳. ماشالله به نازش می‌کنن، او وُ پیازش می‌کنن.

mâšâlâ be nâzeš mikonan ow o piyâzeš mikonan

برگردان: ماشالله به نازش می‌کنند، آب و پیازش می‌کنند.

یعنی چاپلوسی کردن و کسی را با وعدهٔ پوچ لوس کردن.

معادلی برایش پیدا نشد.

noxod zire daneš xis namixore.

۲-۲-۴۴. نخود زیر دَنش خیس نمی‌خوره!

برگردان: نخود در دهانش خیس نمی‌خورد.

یعنی رازدار نیست.

معادل‌ها: «بیضه در کلاه کسی شکستن. حيله و رازی را آشکار کردن. رسوا کردن» (امینی، ۱۳۶۰: ۱۲۳).

«آدم بی‌دهن. راز دار نیست (جوادیان، ۱۳۸۰: ۱۱۳).

«آب‌دهان. کسی که راز نتواند داشت» (دهخدا، ۱۳۶۳: ۱: ۹).

«دلش در و طاقچه ندارد. حرف پیشش بند نمی‌شود، رازدار نیست» (سهیلی، ۱۳۸۴: ۷۹).

«سخن در او نمی‌ایستد. سخن را پیش خود نگه نمی‌دارد. هر چه را دیده یا شنیده باشد بر زبان می‌آورد» (فتاحی قاضی، ۱۳۶۴: ۲۸۴).

۲-۲-۴۵. نُقراس که نباشه، بُرگر می‌ره بالی جوق او می‌خوره

noqrâs Ke nabâše boze gar mire bâloy juq ow mixore.

برگردان: پازن کوهی که نباشد، بزگر از بالای جوی آب می‌خورد.

یعنی زمانی که انسان اصیل در میدان نباشد، انسانِ حقیر پیروز و یکه‌تاز است.

معادل‌ها: «جایی که گوشت نیست چغندر پهلوان است» (پارسا، ۱۳۷۸: ۸۷ و امینی، ۱۳۶۳: ۱۷۷).

«جایی که میوه نیست چغندر سلطان مرکبات است» (سهیلی، ۱۳۸۴: ۴۷)

«چه خاکی به سرم شد / که حاج بی‌بی کلاترم شد» (خدیش، ۱۳۸۵: ۲۲۰)

«حاکم شهری که مرغابی بود / بر سر آن شهر رسوایی بود. وقتی که فرد نالایقی را به پست و مقامی

برگزینند» (همان: ۲۲۱)

«آبادی میخانه ز ویرانی ماست. نظیر: از سستی آدمیزاد، گرگ آدمی خوار پیدا می‌شود» (دهخدا، ۱۳۶۳،

۱: ۱).

«مرد چون میرد نامرد پای گیرد» (همان: ۱۳۴).

۳. نتیجه‌گیری

در این مقاله ضمن بررسی ضرب‌المثل‌های مردم محله سعدی شیراز، نتایج زیر به دست آمد: بررسی ادب شفاهی یا آداب و رسوم که بخشی از آن، ضرب‌المثل‌ها را شامل می‌شود، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. علت ماندگاری مَثَل‌های مردم محله سعدی شیراز که در این مقاله به ۴۵ مورد از ۷۵۰ مَثَل آن پرداخته شد، این است که مَثَل‌ها، دارای زبانی ساده و سرشار از واژه‌های کهن هستند. پاره‌ای مانند مَثَل «أُو به جوی سعدی خشک می‌شه» ریشه‌های اسطوره‌ای دارند. این اسطوره‌ها ما را به ژرفنای ناخودآگاه جمع و آرکی‌تایپ‌ها فرو می‌برد. قنات اسطوره‌ای فهندژ، خانه‌های ساخته‌شده از خشت و گِل در کنار رودها و چشمه‌ها، زندگی ساده شبانی گذشته و غیره موجب شکل‌گرفتن مَثَل‌هایی با ریشه‌های اسطوره‌ای، تاریخی و جغرافیایی گردیده است.

در پاره‌ای دیگر حضور کارآمد و برجسته رویدادها و حوادث محلی و یا گفته‌ها و ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی بزرگان محل مشاهده می‌شود؛ مثل «خونه‌مون شده اینگو خونه سلیم ریکا» که سلیم یکی از بزرگان کریم، کاردان و سخاوتمند محل بوده که در تمام شبانه‌روز از مهمانان ناخوانده پذیرایی می‌کرده است و اهالی، پس از گذشت بیش از شصت سال از فوت این شخص، هنوز این مَثَل را به کار می‌برند.

برخی دیگر از مَثَل‌ها، واقعه‌ای تاریخی را بازگو می‌نمایند؛ مانند «انگو آقُ مد خودته جلو ننداز» که اشاره به اختلاف بین دو پسر عمو بر سر جانشینی کلانتر سعدی پس از فوتش است. اهالی، زمانی این مَثَل را به کار می‌برند که یک نفر قصد دخالت در کار دیگری را دارد.

برخی از ضرب‌المثل‌ها نیز بر اساس جغرافیای محل و نوع زندگی شبانی و ساده گذشته، شکل گرفته است. در سعدی قدیم به دلیل نزدیک‌بودن به مراتع و رشته‌کوه‌های بَمو و وجود چشمه‌های فراوان، دامداری و کشاورزی یکی از پررونق‌ترین مشاغل بوده است. پس در مَثَل‌ها به فراوانی و به طور برجسته، نام دام، انواع جانوران و اعضای آن‌ها دیده می‌شود. مانند «آبروش بسته به دَم گُو». بنابراین با بررسی ضرب‌المثل‌های رایج در محله سعدی شیراز می‌توان به ویژگی‌های فرهنگی، تاریخی، جغرافیایی و شیوه آداب و رسوم قوم آشنایی پیدا کرد. به نظر می‌رسد گردآوری فرهنگ عامیانه، به ویژه مَثَل‌های یک مرز و بوم، اصل و ریشه آن سرزمین را می‌نمایاند و بهترین منبع گردآوری ادب شفاهی، رجوع به کهنسالان آن محل است.

منابع

۱- انوری، حسن. (۱۳۸۳). فرهنگ کنایات سخن، تهران: سخن

نگرشی بر ضرب‌المثل‌های رایج در محله سعدی شیراز... (ص ۹۵-۱۲۰) -- فرزانه فهنڈ سعدي و همكاران ۱۱۹

- ۲- امینی، امیر قلی. (۱۳۶۰). فرهنگ عوام یا تفسیر امثال و اصطلاحات زبان پارسی، اصفهان: مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی
- ۳- بهروزی، علی‌نقی. (۱۳۴۸). واژه‌ها و مثل‌های شیرازی و کازرونی، تهران: انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر فارس
- ۴- پارسا، سید احمد. (۱۳۸۷). بررسی تطبیقی ضرب‌المثل‌های کردی و فارسی کردستان، کردستان: دانشگاه کردستان
- ۵- پرتوی آملی، مهدی. (۱۳۶۹). ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، تهران: سنایی، چاپ دوم
- ۶- جوادیان، محمود. (۱۳۸۰). ضرب‌المثل‌ها و کنایه‌های مازندران، تهران: اشاره
- ۷- خاقانی شروانی، افضل‌الدین ابراهیم. (۲۵۳۷). دیوان خاقانی شروانی، به تصحیح و تحشیه و تعلیقات علی عبدالرسولی، تهران: مروی
- ۸- خدیش، حسین. (۱۳۸۵). فرهنگ مردم شیراز، شیراز: نوید
- ۹- خلعتبری لیمایی، مصطفی. (۱۳۸۷). آب، آیین‌ها و باورهای مربوط به آن در فرهنگ عامه، تهران: صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، مرکز تحقیقات
- ۱۰- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۶۳). امثال و حکم، جلد اول تا چهارم، چاپ ششم، تهران: سپهر
- ۱۱- _____ (۱۳۷۷). لغت نامه، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، تهران: اطلاعات
- ۱۲- زبانی، جمال. (۱۳۹۳). دل‌نوشته‌هایی از فرهنگ، آداب، رسوم و باورهای مردم شیراز، چاپ اول، شیراز: آوند اندیشه
- ۱۳- ساداتیان، اصغر. (۱۳۸۶). گنجینه‌ی ما و شما، چاپ دوم، تهران: ما و شما
- ۱۴- سعدي، مصلح‌الدین. (۱۳۷۰). کلیات سعدي، چاپ ششم، محمد علی فروغی، تهران: محمد
- ۱۵- سهیلی، مهدی. (۱۳۸۴). ضرب‌المثل‌های معروف ایران، تهران: گل آرا
- ۱۶- سپیک، بی‌بی. (۱۳۸۴). ادبیات فولکلور ایران، مترجم محمد اخگری، تهران: سروش
- ۱۷- شریعت، جواد. (۱۳۹۰). «بررسی موضوعی امثال و حکم دهخدا»، فصلنامه تعلیمی و غنایی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی- واحد بوشهر، ۳(۳)، ۱۰۸-۸۵.
- ۱۸- شمیسا، سیروس. (۱۳۹۴). انواع ادبی، چاپ پنجم، تهران: میترا
- شهری، جعفر. (۱۳۹۲). «ضرب‌المثل‌های شمیرانی»، فصلنامه فرهنگ و مردم، ۱۶(۱)، ۱۱۲-۱۰۸.

- ۱۹- عزیزی‌فر، امیر عباس. (۱۳۹۲). «زیباشناسی ضرب‌المثل‌های کردی - ایلامی از دیدگاه علم بیان»، دوفصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه، ۱(۲)، ۱۲۸-۱۰۹.
- ۲۰- عزیزی‌نیا، حامد و بهنام، بیوک. (۱۳۹۵). «جستاری در ضرب‌المثل‌های رایج در فرهنگ شفاهی گویش شیرازی»، ادبیات و زبان‌های محلی ایران‌زمین، ۶(۳)، ۹۰-۷۷.
- ۲۱- فتاحی قاضی، قادر. (۱۳۶۴). امثال و حکم کُردی، تبریز: دانشگاه تبریز
- ۲۲- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۳). شاهنامه فردوسی، چاپ هفتم، تهران: سپهر
- ۲۳- فهندژی سعدی، سعید. (۱۳۹۳). گذری بر تاریخ و جغرافیای شهرک سعدی شیراز، نوید: شیراز
- ۲۴- مولونا، جلال‌الدین. (۱۳۸۵). کلیات مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسون، تهران: شقایق
- ۲۵- مشکسار، علی. (۱۳۹۰). گزیده‌ای از لغات و اصطلاحات شیرازی، شیراز: نوید
- ۲۶- منشی، نصرالله. (۱۳۶۱). کلیله و دمنه، تصحیح عبدالعظیم قریب، تهران: عرفان
- ۲۷- ناصری نژاد، ایرج. (۱۳۹۰). فرهنگ لغات و اصطلاحات شیرازی، شیراز: نوید
- ۲۸- نوروزی، جهانبخش. (۱۳۷۲). زیورهای سخن، شیراز: راهگشا
- ۲۹- نورافروز، مهین‌بانو. (۱۳۸۹). کاریکلماتور و آن روی سکه ضرب‌المثل‌ها، شیراز: نوید
- ۳۰- نیازی، شهریار و نصیری، حافظ. (۱۳۸۸). «ارزش فرهنگی ترجمه ضرب‌المثل‌ها و کنایات (عربی-فارسی)»، دو فصلنامه علمی-پژوهشی دانشگاه الزهراء، ۱(۱)، ۱۸۲-۱۶۷.

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال دوازدهم - شماره یکم - بهار ۱۴۰۱ - شماره پيوسته ۳۵

بررسی و تحلیل اطلاعات «شیوه»، «مسیر» و «حرکت» در زبان مازندرانی از

دیدگاه زبان‌شناسی شناختی (ص ۱۲۱-۱۴۲)

زهرا گل‌زاده گروی^۱، زهرا باباسالاری (نویسنده مسئول)^۲، سعید یزدانی^۳، محمدحسین شرف‌زاده^۴

 20.1001.1.2345217.1401.12.1.6.6

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۲/۲۱

تاریخ دریافت: ۹۹/۱۲/۲۲

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

هدف از این پژوهش بررسی الگوها و نیز الگوی غالب برای توزیع اطلاعات مربوط به «شیوه»، «مسیر» و «حرکت» در زبان مازندرانی از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی است. داده‌ها از طریق مصاحبه و گفتگو با پانزده گویشور بومی زبان مازندرانی بالای پنجاه سال، گردآوری و ثبت و ضبط گردید. ضمن این‌که یکی از نگارندگان، خود گویشور این زبان است. جهت گفتگو و مصاحبه تلاش شد بر موقعیت‌ها و بافت‌هایی تمرکز گردد که امکان وقوع رویداد حرکت در آن‌ها زیاد باشد. سپس داده‌های گفتاری ضبط‌شده، به‌صورت نوشتاری بازنمایی شد. در تحلیل معنای افعال، تنها روی معنای صریح و فیزیکی تمرکز شد و از پرداختن به معنای استعاری، مجازی و ضمنی خودداری گردید. سپس، براساس معیارهای تالمی (۲۰۰۰ب)، به بررسی و تحلیل داده‌ها پرداخته شد. نتایج حاصل از داده‌ها نشان می‌دهد که شش الگوی واژگانی‌شدگی در زبان مازندرانی وجود دارد. از دیگر نتایج پژوهش این است که نمی‌توان الگوی غالبی برای توزیع اطلاعات مربوط به شیوه و مسیر در زبان مازندرانی تعیین کرد؛ زیرا افعال حرکتی مازندرانی تقریباً به یک میزان این اطلاعات را واژگانی می‌کنند.

کلمات کلیدی: زبان‌شناسی شناختی، زبان مازندرانی، شیوه، مسیر، حرکت

^۱. دانشجوی دکتری گروه زبان‌شناسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران

Email: zahragezadehgeravi2020@gmail.com

^۲. استادیار گروه زبان‌شناسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

Email: babasalari.z@gmail.com

^۳. استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران

Email: saya134074@yahoo.com

^۴. استادیار گروه زبان‌شناسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران

Email: h.sharfzadeh@gmail.com



۱. مقدمه

یکی از بنیادی‌ترین تجربه‌های بشر، حرکت است که به طور گسترده و مکرر در زندگی انسان‌ها اتفاق می‌افتد، در نتیجه می‌توان گفت این رویداد، می‌تواند به صورت مفهومی جهانی در همه زبان‌های دنیا بازنمایی شود. سجادی و همکاران (۱۳۹۷ به نقل از تالمی، ۲۰۰۰ ب) بر این باورند که نتایج بعضی پژوهش‌ها نشان می‌دهد رویداد حرکت، به اشکال مختلف و با ابزارهای زبانی متفاوت بازنمایی می‌شود. آنچه مسلم است این است که باید پژوهش‌های بیشتری روی زبان‌های متفاوت و نیز نظریات و رویکردهای متفاوت انجام شود تا بتوان اطلاعات بیشتری در این زمینه کسب کرد. یکی از این نظریات، زبان‌شناسی شناختی است. زبان‌شناسی شناختی یکی از پنج شاخه اصلی و مهم علوم شناختی است. پژوهش‌های اخیر نشان داده است که زبان‌شناسی شناختی توانسته، ضمن ایجاد افق‌های روشن در حوزه زبان، در بسیاری از حوزه‌های دیگر مثل آموزش، ادبیات، علوم پایه و غیره افق‌های روشن ایجاد کرده و زمینه‌ساز پیشرفت در آن‌ها گردد (نک. باباسالاری و همکاران، ۱۳۹۴). برای مطالعه راحت‌تر این حوزه، این رویکرد به دو بخش عمده معنی‌شناسی شناختی و دستورشناختی تقسیم شده است. ذکر این نکته لازم است که به دلیل اهمیت «معنی»، بسیاری از تبیین‌های دستورشناختی نیز مبتنی بر معنی است. از آنجا که پرداختن به چند زبان و چند نظریه در این مجال میسر نیست، در این مقاله، به بررسی رویداد حرکت در زبان مازندرانی از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی پرداخته می‌شود. زبان مازندرانی، یکی از زبان‌های ایرانی نو شاخه شمال غربی است که در استان مازندران به آن تکلم می‌شود.

زبان مازندرانی از طرف یونسکو، به عنوان یکی از زبان‌های ایرانی در معرض خطر، شناخته شده است (نک. سایت اینترنتی یونسکو). با توجه به گسترش تکنولوژی و از جمله رسانه‌های گروهی و به تبع آن، ارتباط، برخورد و تعامل فرهنگ‌ها، تمدن‌ها و زبان‌ها و تأثیرپذیری زبان‌ها و گویش‌های محلی از زبان‌های رسمی کشورها و زبان بین‌المللی، ضرورت ایجاد می‌کند در حد امکان و توانایی برای حفظ و ابقای این زبان‌ها و گویش‌ها کوشش شود؛ بنابراین انجام پژوهش‌های زبان‌شناختی، به منظور ثبت و مستندسازی زبان‌ها و گویش‌ها، از اهمیت زیادی برخوردار است. انجام پژوهش حاضر می‌تواند گامی در این راستا باشد. از دیگر موارد ضرورت انجام این پژوهش، دستیابی به چگونگی درک و مفهوم‌سازی رویداد حرکت توسط گویشوران زبان مازندرانی از طریق بازنمایی رویداد حرکت در زبان‌شان است. در پژوهش حاضر، تلاش می‌شود توصیف و تبیینی نظام‌مند و دقیق از معنی‌شناسی شناختی فعل‌های حرکتی در زبان مازندرانی به دست داده شود، زیرا در مورد این زبان، هیچ پژوهشی در این زمینه انجام نشده است. جهت هدایت صحیح این پژوهش، این سؤال مطرح می‌شود که چه الگوهای واژگانی‌شدگی‌ای در زبان مازندرانی یافت می‌شوند و از میان این الگوها، الگوی غالب کدام است؟ برای پاسخ به این سؤال، داده‌هایی از این زبان جمع‌آوری گردید. یکی از نگارندگان، خود

گوشور این زبان است، اما برای دقت بیشتر، از داده‌های زبانی پانزده گوشور بالای پنجاه سال، استفاده گردید. این داده‌ها از طریق گفتگو و مصاحبه جمع‌آوری گردید. جهت گفتگو و مصاحبه تلاش شد بر موقعیت‌ها و بافت‌هایی تمرکز شود که امکان وقوع رویداد حرکت در آن‌ها بیشتر باشد. سپس داده‌های گفتاری ضبط‌شده، به صورت مکتوب بازنمایی شد. جملات داده‌ها بررسی و افعال جملات مشخص گردید، زیرا افعال حامل مفهوم رویداد حرکت در زبان فارسی از جمله زبان مازندرانی است. در تحلیل معنای افعال، تنها روی معنای صریح و فیزیکی تمرکز شد و به دیگر معانی پرداخته نشد. سپس، براساس معیارهای تالمی (۲۰۰۰)، به بررسی و تحلیل داده‌ها پرداخته شد.

۲. پیشینه پژوهش

بابایی (۲۰۱۱) با نگاهی به زبان فارسی، نوع بیان تغییر موقعیت و حرکت را در این زبان بررسی کرده است. به باور وی فعل اصلی اغلب شیوه حرکت را بیان می‌کند و مسیر در بخش غیرهسته‌ای یک بند بیان می‌شود. سجادی و همکاران (۱۳۹۷) می‌گویند ازکیا (۱۳۹۰) در چارچوب الگوهای واژگانی شدگی به بررسی الگوی واژگانی شدگی زبان فارسی و تعیین رده آن پرداخته است. آن‌ها در ادامه می‌گویند وی بر این باور است که زبان فارسی مطابق با پیش‌بینی تالمی دارای الگوی واژگانی شدگی غالب شیوه و حرکت بوده و مانند دیگر زبان‌های هندواروپایی (غیر از رومیایی) از الگوی واژگانی شدگی شیوه و حرکت در واژگانی نمودن مفاهیم حرکتی استفاده می‌کند و لذا در رده زبان‌های تابع‌بنیاد جای می‌گیرد. ازکیا و ساسانی (۱۳۹۱) کوشیده‌اند پس از طرح نارسایی‌های نظریه الگوهای واژگانی شدگی، با توجه به زبان فارسی، راه‌حلی ارائه دهند. نتایج پژوهش آن‌ها حاکی از آن است که در تحلیل رویداد حرکت، دو رویکرد مجزا مد نظر است. نخست رویکرد کلی‌نگر که صرفاً سازه‌های مفهومی کانونی را در فعل حرکتی ادغام می‌کند و دوم رویکرد جزئی‌نگر که در آن سازه‌های مفهومی پیرامونی نیز در ادغام در فعل حرکتی مؤثر عمل می‌کنند.

کریمی‌پور و رضایی (۲۰۱۶) تلاش کرده‌اند رویدادهای حرکتی را در کردی ایلامی از طریق رده شناسی دوگانه تالمی ارزیابی کنند. نتایج پژوهش آن‌ها نشان می‌دهد که کردی ایلامی به زبان‌های تابع‌بنیاد گرایش نشان می‌دهد زیرا مفهوم مسیر، اغلب در تابع‌ها بیان می‌شود. واعظی و همکاران (۱۳۹۵) بازنمود مفهومی مسیری و شیوه را در فعل‌های حرکتی زبان ترکی آذری بر اساس نظریه تالمی (۲۰۰۰ الف و ب) بررسی کرده‌اند. بررسی شواهد زبان ترکی نشان می‌دهد که در بسیاری از افعال حرکتی ترکی آذری، عناصر حرکتی از طریق خود فعل محقق می‌گردند.

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، غیر از یک مورد (کریمی‌پور و رضایی: ۲۰۱۶)، بقیه پژوهش‌هایی که راجع به چگونگی بازنمایی رویداد حرکت در چارچوب نظریه الگوهای واژگانی شدگی تالمی در مورد زبان‌ها و گویش‌های ایرانی انجام گرفته‌اند، مربوط به زبان فارسی هستند. در مورد جایگاه و رده این زبان نیز

به لحاظ چگونگی بازنمایی رویداد حرکت در میان پژوهشگران اتفاق نظر وجود ندارد. برخی آن را تابع‌بنیاد (بابایی، ۲۰۱۱؛ ازکیا، ۱۳۹۰؛ افراشی و همتی، ۱۳۹۴)؛ بعضی فعل‌بنیاد (پشتوان، ۱۳۹۲؛ همتی و همکاران، ۱۳۹۵) و تعدادی هم هر دو (هم تابع‌بنیاد و هم فعل‌بنیاد) (فیض، ۲۰۱۱؛ مسگرخویی، ۱۳۹۰، ۱۳۹۲ الف و ۱۳۹۳ الف؛ حامدی‌شیروان و شریفی، ۱۳۹۳) دانسته‌اند. در این پژوهش‌ها یا بر اساس رویکرد خاصی به افعال حرکتی، به‌ویژه افعال غیرساده توجه نشده است و این افعال بدون ملاک و معیاری مشخص مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته‌اند و یا رویکردهای متفاوتی به افعال حرکتی وجود دارد و از منظرهای مختلفی به آن‌ها نگریده شده است. به‌عنوان نمونه، رویکرد مسگرخویی (۱۳۹۲) و پشتوان (۱۳۹۲)، به افعال حرکتی، به‌ویژه افعال غیرساده، به‌ترتیب مبتنی بر دیدگاه دبیرمقدم (۱۳۸۴) و ساسانی (۱۳۹۰ و ۱۳۹۱) است. به‌علاوه، در موارد زیادی نیز نظریات اصلاحی برمن و اسلویین (۱۹۹۴)، اسلویین (۲۰۰۴) و ایبارتس - آتونانو (۲۰۰۴) در باب رده‌شناسی دوگانه تالمی مورد توجه واقع نشده‌اند، مانند ازکیا (۱۳۹۰) و پشتوان (۱۳۹۲). به نظر می‌رسد چنین مواردی، از جمله دلایل عدم اتفاق نظر پژوهشگران در مورد جایگاه زبان فارسی در رده‌شناسی دوگانه تالمی باشد. از آن جایی که بررسی افعال حرکتی و تعیین رده‌شناختی زبان‌ها، به‌لحاظ بازنمایی رویداد حرکت در حوزه معنی‌شناسی شناختی، به‌طورکلی و الگوهای واژگانی‌شدگی تالمی، به‌طور خاص است، بهتر است رویکرد اتخاذشده در مورد افعال حرکتی و به‌ویژه افعال غیرساده نیز رویکردی معنی‌شناختی و مبتنی بر الگوهای واژگانی‌شدگی تالمی باشد تا بتوان به نتایجی موثق، ثابت و قابل اعتمادی دست یافت.

۳. مبانی نظری پژوهش

۳-۱. نظریه الگوهای واژگانی‌شدگی تالمی

سجادی و همکاران (۱۳۹۷) به نقل از تالمی (۲۰۰۰ب) به بحث واژگانی‌شدگی می‌پردازند. آن‌ها بر این باورند که در بحث الگوهای واژگانی‌شدگی، به روابط نظام‌مند بین معنا و صورت روساختی پرداخته می‌شود (واژه روساخت به صورت‌های زبانی آشکار اشاره دارد نه هر نظریه اشتقاقی^۱). رویکرد اتخاذشده به این موضوع دارای چندین جنبه است: نخست آنکه فرض می‌شود می‌توان عناصر درون حوزه معنا و حوزه صورت روساختی را از هم جدا نگه داشت. این‌ها عناصری مانند «حرکت»، «مسیر»، «پیکر»، «زمینه»، «شیوه» و «سبب» و عناصر روساختی مانند فعل، حرف اضافه، بند وابسته و آنچه که تابع نامیده می‌شود، هستند. دوم آنکه، این مسئله مورد بررسی قرار می‌گیرد که چه عناصر معنی‌شناختی‌ای از طریق چه عناصر روساختی‌ای بیان می‌شوند. این رابطه تا حد زیادی یک به یک نیست. ترکیبی از عناصر معنی‌شناختی از طریق یک عنصر روساختی یا یک عنصر معنی‌شناختی از طریق ترکیبی از

^۱.derivational theory

عناصر روساختی بیان می‌شود یا انواع مختلف عناصر معنی‌شناختی از طریق نوع یکسانی از عنصر روساختی یا برعکس بیان می‌شوند. در این زمینه گستره‌ای از اصول جهانی و الگوهای رده‌شناختی و نیز صورت‌هایی از تغییر یا حفظ درزبانی مقوله در بین الگوهای رده‌شناختی یافت می‌شود (نک. همان: ۲۱).

۲-۳. ویژگی‌های واژگانی‌شدگی

هر جا بخش معنایی خاصی در تداعی منظم با تکواژ خاصی یافت شود، واژگانی‌شدگی وجود دارد. به بیانی کلی‌تر، بررسی واژگانی‌شدگی باید به این مورد هم بپردازد که مجموعه‌ای از بخش‌های معنایی دارای روابط خاصی با یکدیگر در تداعی با تکواژی قرار دارد که کل معنی تکواژ را تشکیل می‌دهد. در روشن‌ترین مورد، ترکیب و ساخت معنایی یک تکواژ معادل ترکیب و ساخت معنایی مجموعه‌ای از تکواژهای دیگر در ساختی نحوی است جایی که هر کدام از تکواژهای اخیر دارای یکی از بخش‌های معنایی تکواژ اصلی است. مثالی روشن، معادل تقریبی بین «kill» و «make die» است. با این حال، چنین نمونه‌های روشنی اتفاقی‌اند: غیرمعقول خواهد بود اگر رویکردی به واژگانی‌شدگی را بر معادل‌های معنایی صرفاً بین تکواژهای موجود در زبان بنیان نهمیم. اگر انگلیسی واژه «die» را نداشت، چه اتفاقی می‌افتاد؟ ممکن است گفته شود که «kill» بخش معنایی «cause» را منظم می‌کند. این دقیقاً آن چیزی است که می‌خواهیم برای فعل «(to) poison=kill/harm with poison» بگوییم که در واقع فاقد معادل غیرسببی^۱ به معنی «die/ become harmed from poison» است:

«He poisoned from the hemlock.*/They poisoned him with hemlock.» (همان: ۲۴).

برای این منظور، می‌توان از مفهوم جدیدی سخن به میان آورد: کاربرد تکواژ؛ انتخاب خاصی از ویژگی‌های معنایی و نحوی‌اش. سپس می‌توان به معادل‌های کاربردی بین تکواژها، حتی تکواژهای دارای معنای هسته‌ای متفاوت و حتی در میان زبان‌های مختلف، اشاره کرد (نک. همان).

۳-۳. مفهوم رویداد و رویداد حرکت

در معنی‌شناسی رویداد این محمول‌های فعلی‌اند که بر مجموعه رویدادها دلالت می‌کنند. ساختار موضوعی محمول‌های فعلی علاوه بر موضوع اسمی حاوی موضوع رویداد نیز است و به همین ترتیب، توصیف‌گرهای قیدی برای توصیف موضوع رویداد نیز به کار می‌روند. در تجزیه محمولی^۲، معنی یک فعل برحسب برخی از عناصر معنایی اساسی به لحاظ دستوری مرتبط آن فعل بازنمایی می‌شوند. این بازنمایی‌ها اغلب، «ساخت‌های رویدادی» نامیده می‌شوند. تجزیه محمولی یعنی تجزیه فعل به

^۱.noncausative

^۲.modifier

^۳.predicate decomposition

بخش‌های اساسی مانند "CAUSE". برای مثال، محمول "CAUSE" دو موضوع می‌گیرد: یکی موجودیت و دیگری رویدادی که آن موجودیت ایجاد می‌کند. رویداد در مقابل مفهوم حالت کاربرد دیگری نیز می‌یابد. در این معنی، رویدادها عموماً موقعیت‌هایی حاوی پویایی^۱ یعنی دیرش یا (تغییر در) فرایند زمان را توصیف می‌کنند. تمایز بین رویداد و حالت در نظریه‌های مربوط به گفتمان به کار بسته می‌شود. چنین نظریاتی رویداد و حالت را مفاهیم اولیه در سطح جمله می‌دانند و نوعی روابط گفتمانی را تعریف می‌کنند که می‌تواند بین این دو مفهوم قرار گیرد (نک. تالمی، ۲۰۰۰الف: ۴۲).

به موقعیتی متشکل از حرکت و تداوم ایستایی^۲ در یک مکان، رویداد حرکت می‌گویند (همان: ۲۵). فراولی^۳ (۱۹۹۲)، حرکت را جابه‌جایی یک موجودیت می‌داند. رویداد حرکت دارای چهار بخش است: علاوه بر پیکر و زمینه، مسیر و حرکت هم وجود دارند. مسیر، جهت و راهی است که پیکر با توجه به زمینه می‌یامد یا جایگاهی که آن را اشغال می‌کند. بخش حرکت به حضور و وجود حرکت یا ماندگاری^۴ در رویداد اشاره دارد. در واقع، بخش حرکت دارای دو حالت است: حرکت و ایستایی. تنها این دو حالت حرکت از نظر ساختاری توسط زبان متمایز می‌شوند. حرکت به شکل «MOVE» و مکان با «(be located) BELOC» نشان داده می‌شود. بخش حرکت به وقوع «MOVE» یا عدم وقوع «BELOC»، به‌ویژه حرکت انتقالی^۵، اشاره دارد. این حرکتی است که در آن جایگاه و مکان پیکر در مدت زمان مورد نظر تغییر می‌کند.

اصطلاحات پیکر و زمینه از روان‌شناسی گشتالت گرفته شده‌اند اما تالمی به آن‌ها تعبیر معنایی مجزایی می‌دهد. پیکر شیئی در حال حرکت یا به لحاظ مفهومی قابل حرکت است که مسیر و جایگاهش مورد بحث است. زمینه قالبی مرجع یا شیئی مرجع بدون حرکت و ایستا در درون قالب مرجع است که مسیر یا جایگاه پیکر نسبت به آن توصیف می‌شود (همان، ۲۰۰۰ب: ۲۶). اصطلاحات «نقطه ثابت^۶» و «نقطه متحرک^۷» لانگاکر (۱۹۸۷) تا حد زیادی شبیه اصطلاحات «زمینه» و «پیکر» تالمی هستند (تالمی، ۲۰۰۰الف: ۳۴۱). تالمی (همان: ۳۱۵، ۳۱۶) به دو دسته از ویژگی‌های پیکر و زمینه اشاره می‌کند: مشخصه‌های تعریفی^۸ و متداعی^۹. مشخصه‌های تعریفی، همان تعاریفی بودند که در بالا برای پیکر و زمینه ارائه شدند و منظور از مشخصه‌های متداعی، مشخصه‌هایی است که موجودیتی را برای

1. dynamism

2. stationariness

3. W. Frawley

4. locatedness

5. translational

6. landmark

7. trajector

8. definitional

9. associated

ایفای نقش به عنوان پیکر و زمینه بهتر معرفی می کنند و مناسب تر می دانند. در جدول (۱) این مشخصه ها فهرست شده اند:

جدول ۱: مشخصه های تعریفی و متداعی پیکر و زمینه تالمی (۲۰۰۰ الف)

زمینه	پیکر	
به عنوان موجودیتی مرجع و دارای ویژگی های مشخص عمل می کند که می تواند مجهولات پیکر را توصیف کند	دارای ویژگی های مکانی ^۱ (یا زمانی) ^۲ نامشخص که باید مشخص و معلوم گردند	مشخصه های تعریفی
- غالباً ایستا و ماندگار - بزرگ تر - به لحاظ هندسی پیچیده تر در رفتار و شیوه پردازش - آشنا تر / مورد انتظار - دارای ارتباط و مناسبت کمتر - زودتر قابل درک - موقع درک پیکر، پیش زمینه ای ^۳ تر - مستقل	- متحرک تر - کوچک تر - به لحاظ هندسی ساده تر (اغلب نقطه وار ^۴) در رفتار و شیوه پردازش ^۵ - تازه و نو به جهت در صحنه بودن / آگاهی - دارای ارتباط و مناسبت ^۶ بیشتر - دیرتر قابل درک ^۷ - موقع درک، برجسته تر - وابسته تر	مشخصه های متداعی

۳-۴. فعل

در این پژوهش اساساً تنها به ریشه فعل پرداخته می شود؛ چراکه موضوع اصلی پژوهش اخیر انواعی از واژگانی شدگی است که تکواژی منفرد را در برمی گیرد و لذا به این روش قادر خواهیم بود الگوهای واژگانی شدگی را در میان زبان های دارای ساختار واژه متفاوت مقایسه کنیم. برای نمونه، ریشه فعل در چینی به طور کلی به تنهایی به عنوان واژه ای کامل می آید در حالی که در آتسوگوی با وندهای زیادی احاطه می شود که همه با هم یک واژه فعلی چند ترکیبی می سازند. اما این دو زبان به لحاظ ریشه های

^۱.spatial

^۲.temporal

^۳.backgrounded

^۴.pointlike

^۵.treatment

^۶.Concern/relevance

^۷.perceivable

فعلی‌اشان با هم برابر هستند. در این رابطه، سه نوع واژگانی‌شدگی اساسی به لحاظ رده‌شناختی برای ریشه‌های فعل وجود دارند. در بیشتر موارد، زبانی فقط از یکی از این سه نوع واژگانی‌شدگی در خاص‌ترین بیان حرکتش استفاده می‌کند. «خاص» در اینجا یعنی اینکه آن: (الف) به لحاظ سبکی محاوره‌ای است نه ادبی، متکلف^۱ و غیره؛ (ب) به لحاظ میزان وقوع در گفتار پربسامد است نه اتفاقی؛ (ج) فراگیر است نه محدود؛ یعنی گستره وسیعی از مفاهیم معنایی با این نوع بیان می‌شوند (نک. همان: ۲۷).

۳-۴-۱. حرکت + هم‌رویداد

فعل در این نوع، هم زمان، هم حرکت و هم هم‌رویداد را بیان می‌کند. زبانی از این نوع دارای مجموعه کاملی از افعال دارای کاربرد مشترک است که حرکتی را بیان می‌کند که به شیوه‌های گوناگون یا به وسیله سبب‌های گوناگون اتفاق می‌افتد. همچنین ممکن است مجموعه‌ای از افعال وجود داشته باشند که مکان را با شیوه‌ها یا سبب‌های گوناگون بیان کنند اما ظاهراً همیشه تعدادشان خیلی کمتر است. خانواده‌های زبانی یا زبان‌هایی از این نوع، زبان‌های هند و اروپایی (بجز زبان‌های رومیایی پسالاتینی^۲)، فین و اوگریایی^۳، چینی، اوجیبویایی^۴ و وارلبری^۵ اند. انگلیسی بهترین نمونه این زبان‌ها است (همان).

Ve jengel var ferarhakerde

دوید به‌طرف جنگل دوید

او به طرف جنگل دوید.

در جمله فوق، فعل ferarhakerde، هم حرکت و هم شیوه حرکت را بازنمایی می‌کند. در این الگوی حرکت، هم حرکت و هم شیوه یا سبب حرکت بازنمایی می‌شود.

۳-۴-۲. حرکت + مسیر

در دومین الگوی رده‌شناختی بازنمایی حرکت، ریشه فعل، همزمان هم حرکت و هم مسیر را بازنمایی می‌کند. اگر هم‌رویداد شیوه یا سبب در همان جمله بازنمایی شود، باید به صورت سازه‌ای مستقل، معمولاً قیدی یا اسم مصدری باشد. در بسیاری از زبان‌ها مثل زبان اسپانیایی، چنین سازه‌ای به لحاظ

¹.stilted

².Post-Latin Romance

³.Finno-Ugric

⁴.Ojibw

⁵.Warlbiri

سبکی مقبول نیست به گونه‌ای که اطلاعات مربوط به شیوه یا سبب، اغلب در گفتمان پیرامون می‌آید یا کاملاً حذف می‌شود. در هر حال، هم‌رویداد را خود ریشه فعل نشان نمی‌دهد. زبان‌هایی از این دست دارای مجموعه کاملی از افعال روساختی‌اند که حرکت را در امتداد مسیرهای مختلف نشان می‌دهند. خانواده‌های زبانی یا زبان‌هایی که به نظر می‌رسد از این نوع باشند رومیایی، سامی، ژاپنی، کره‌ای، ترکی، تامیل^۱، پولینزیایی^۲، نرپرسی^۳ و کادویی‌اند (نک. همان: ۴۹-۶۰).

heva šu baye ke be jengel baresiye.

رسید جنگل به که بود شب هوا

هوا تاریک بود که به جنگل رسید.

در جمله فوق، فعل baresiye، هم حرکت (حرکت پیکر «او»)) و هم مسیر (جنگل) را بازنمایی می‌کند.

۳-۴-۳. حرکت + پیکر

فعل در سومین الگوی رده‌شناختی اصلی برای بیان حرکت، حرکت و پیکر را با هم بیان می‌کند. زبان‌هایی که دارای این الگو هستند دارای مجموعه کاملی از افعال روساختی‌اند که انواع متفاوت اشیا یا مواد را به‌عنوان در حال حرکت یا مکان‌یابی شده بیان می‌کنند.

انگلیسی دارای چندین صورت است که با این الگو منطبق‌اند. بنابراین فعل غیرکنشگر «(to) rain» به باران در حال حرکت اشاره دارد و فعل کنشگر «(to) spit» به این نکته اشاره دارد که سبب می‌شود تف حرکت کند همان گونه که در مثال‌های زیر دیده می‌شود:

It rained in through the bedroom window. (nonagentive)

در جمله انگلیسی فوق، فعل rained، هم دارای نقش «حرکت» و هم دارای نقش «پیکر» است؛ اما، بر اساس پیکره حاضر، چنین ساختاری در زبان مازندرانی دیده نمی‌شود.

I spit into the cuspidor. (agentive)

اما در زبان‌هایی که این الگو خاص آن‌هاست، گروهی از افعال «حرکت + پیکر» با کاربرد محاوره‌ای وجود دارند. آتسوگوی، زبان هوکی^۴ کالیفرنیا شمالی، نمونه این نوع است. ریشه فعلی زیر نمونه‌ای از آن است:

-lup- = for a small shiny spherical object (e.g., a round candy, an eyeball, a hailstone) to move/ be-located

¹.Tamil

².Polynesian

³.Nez Perce

⁴.Hokan

الگوی ادغام پیکر با زمینه در آتسوگوی به اشیای پیکری به عنوان اعضا و پوشش بدن گسترش می‌یابد.

جدول ۲: سه مقوله رده‌شناختی اصلی برای افعال حرکتی (همان: ۶۰)

زبان / خانواده زبانی	بخش‌های خاصی از رویداد حرکت که در ریشه فعل بازنمایی می‌شود
رومیایی، سامی، پولینزیایی، نزیرسی، کادویی، ژاپنی، کره‌ای	حرکت + مسیر
هندواروپایی (بجز رومیایی)، چینی، فین و اوگریایی، اجیبوا، وارلپری	حرکت + هم‌رویداد
آتسوگوی (و ظاهراً بیشتر هوکی‌های شمالی)، ناواهویی ^۱	حرکت + پیکر

سه الگوی ادغامی که برای افعال حرکتی به آن‌ها اشاره شد، تاکنون ظاهراً اساسی‌ترین الگوهای یافت‌شده در زبان‌ها هستند.

۳-۵. تابع

تابع به عنوان وابسته هسته به ریشه فعل مربوط می‌شود. تابع که می‌تواند وندی مقید یا واژه‌ای آزاد باشد، همه صورت‌های دستوری زیر را شامل می‌شود که به طور سنتی تا حد زیادی به صورت جدا از هم با آن‌ها برخورد شده است: ادات / جزء قیدی فعل در انگلیسی، پیشوندهای فعلی جدانشدنی و جدانشدنی آلمانی، پیشوندهای فعل لاتینی و روسی، متمم‌های فعلی چینی، افعال چندشقی غیرهسته‌ای لاهویی، اسم‌های منضم‌شده کادویی و وندهای چندترکیبی پیرامون ریشه فعل در آتسوگوی. مجموعه‌ای از صورت‌هایی که می‌تواند در زبانی به عنوان تابع ایفای نقش کنند، اغلب با مجموعه‌ای از صورت‌ها در مقوله دستوری دیگر در آن زبان، به طور کلی مقوله حروف اضافه، افعال و اسامی، به طور ناقص نه کامل، همپوشانی دارد. بنابراین تابع‌های انگلیسی تا حد زیادی با حروف اضافه هم‌پوشانی دارند.

^۱.Navaho

۳-۵-۱. مسیر

بیشتر تابع‌ها در انگلیسی مسیر را بیان می‌کنند. به طور کلی، مسیر به وسیله ترکیب تابع و حرف اضافه (مثال a) بیان می‌شود. اما تابع، معمولاً می‌تواند به تنهایی نیز ظاهر شود (مثال b). حذف گروه حرف اضافه مستلزم این است که اسمواره‌اش یا اسم اشاره باشد یا ضمیر ارجاعی (یعنی شیء زمینه توسط شنونده قابل شناسایی باشد):

I ran *out of* the house.

در این جا برای بازنمایی موقعیت دستوری و معنایی از نمادهای زیر استفاده می‌شود: \leftarrow پس از حروف اضافه می‌آید و در واقع به شیء اسمی‌اش اشاره می‌کند. بنابراین این نماد را همراه با \leftarrow صورت روستاختی (تابع + حرف اضافه) که بر مسیر دلالت دارد، محصور می‌کنند (مثال a). پراترها برای جداکردن بخشی به کار می‌روند که می‌تواند به صورت اختیاری حذف شود و F و G مکان اسمواره‌هایی را نشان می‌دهند که به عنوان پیکر و زمینه ایفای نقش می‌کنند:

a. \leftarrow out of > G

b. F ... \leftarrow out of > G

انگلیسی تابع‌های مسیرنمای کمی دارد. برخی از آن‌ها در جمله‌های زیر آمده‌اند، در اینجا بدون هیچ گروه زمینه‌دار پایانی:

He ran *across*.

She came *forth*.

He went *ahead*.

I went *above*.

به‌علاوه، انگلیسی تعدادی تابع مسیرنما دارد که عموماً این گونه شناخته نمی‌شوند؛ یعنی دارای مقوله معنایی مشابهی با تابع‌هایی که در بالا به آن‌ها اشاره شد، نیستند:

F ... \leftarrow loose (from > G) The bone pulled loose (from its socket).

G ... \leftarrow full (of > F) The tube quickly poured full (of hot water).

زبان‌ها در بیشتر شاخه‌های هندواروپایی دارای نظام‌های مسیری هستند که شبیه نظام مسیری انگلیسی است؛ یعنی آن‌ها هم از تابع و حرف اضافه استفاده می‌کنند که گروه حرف اضافه عموماً قابل حذف است:

F ... \leftarrow v-v+ACC > into

Javbežal (v dom)

I in-ran (into house (ACC))

I ran in (-to the house)

تابع‌ها باید از حروف اضافه متمایز شوند. در بیشتر زبان‌های هندواروپایی مشکلی در این زمینه پیش نمی‌آید در جایی که دو صورت دارای ویژگی‌های دستوری و موضعی^۱ مجزا هستند. به عنوان مثال، تابع در لاتینی، یونانی کلاسیک و روسی از نظر پیشوندی به فعل وابسته است در حالی که حرف اضافه با اسم می‌آید. با این حال، در انگلیسی این مسئله مشکل‌ساز است؛ چراکه در جمله تابع و حرف اضافه را در کنار هم قرار می‌دهد. با این حال راه‌هایی برای متمایز کردن آن‌ها از هم وجود دارد.

۳-۵-۲. مسیر + زمینه

در الگوی ادغامی مجزا از الگوی قبلی، تابع، همزمان هم مسیری خاص و هم نوع شیئی را که به عنوان زمینه برای آن مسیر عمل می‌کند، بیان می‌کند. به نظر می‌رسد در زبان‌های دنیا تابع‌هایی از این نوع نادر باشد. با این حال، آن‌ها نوعی اساسی را در زبان‌های سرخپوستی آمریکایی^۲ خاص تشکیل می‌دهند. انگلیسی دارای چندین نمونه است که برای معرفی این الگو به کار می‌روند. یکی صورت «(home)» در کاربردش به عنوان تابع است جایی که به معنی «(to his/ her/ ... home)» است. یکی دیگر صورت «(shut)»، آن هم در کاربردش به عنوان تابع است جایی که به معنی «(to a position)» است. این صورت‌ها در جمله‌های زیر نشان داده شده‌اند که به طور اختیاری به دنبال آن‌ها گروه‌های حرف اضافه‌ای می‌آید که معانی قبلاً موجود در آن‌ها را تقویت می‌کند:

She drove home (to her cottage in the suburbs).
The gate swang shut (across the entryway)

دلیل اینکه چنین تابع‌هایی علاوه بر مسیر، زمینه را هم منضم می‌کنند این است که در رابطه با آن زمینه، نه ارجاعی^۳ یا اشاره‌ای، به لحاظ اطلاعی کامل‌اند. بر طبق این، گفتمان می‌تواند به آسانی با کاربردشان شروع شود، مانند:

The President awung the White House gate shut and drove home. (همان)

۳-۵-۳. شیوه

نوع خاصی از تابع، تابعی است که شیوه را بیان می‌کند. نظامی از چنین تابع‌هایی در نرپرسی، زبان چندترکیبی دیگری از شمال آمریکا، یافت می‌شود. در جمله‌های حرکتی، ریشه فعل در این زبان شبیه

1. positional

2. Amerindian

3. anaphoric

بررسی و تحلیل اطلاعات «شیوه»، «مسیر» و «حرکت»... (ص ۱۲۱-۱۴۲) --- زهرا گل‌زاده گروی و همکاران ۱۳۳

ریشه فعل در اسپانیایی است: آن «حرکت + مسیر» را بیان می‌کند. اما در عین حال، پیشوندی که به ریشه وصل می‌شود، شیوه خاصی را مشخص می‌کند که در آن حرکت انجام می‌شود. نمونه‌ای از این در جمله زیر آمده است:

/hi- ququ' -la'has -e/ \Rightarrow
[hiqqola'hsaya]
3rd person galloping go-up PAST
He/ she ascended galloping.
"He galloped uphill."

۴. روش پژوهش

بیکره پژوهش حاضر، افعال حرکتی در زبان مازندرانی است. این پژوهش به صورت همزمانی صورت گرفته است و گونه مورد بررسی ماهیت گفتاری دارد. یکی از نگارندگان، خود گویشور این زبان است، اما برای دقت بیشتر، از داده‌های زبانی پانزده گویشور با سنین بالای ۵۰ سال استفاده شد. این داده‌ها از طریق گفتگو و مصاحبه جمع‌آوری گردید. جهت گفتگو و مصاحبه تلاش شد بر موقعیت‌ها و بافت‌هایی تمرکز شود که امکان وقوع رویداد حرکت در آن‌ها بیشتر باشد. سپس داده‌های گفتاری ضبط شده، به صورت مکتوب بازنمایی شد.

برای کل داده‌ها (گفتاری و نوشتاری) سه سطح ارائه شد: آوانگاری IPA داده‌ها (خط اول)، ترجمه تحت‌اللفظی آن‌ها (خط دوم) و ترجمه اصطلاحی آن‌ها (خط سوم). از آن جایی که رویدادها به طور کلی و رویداد حرکت به طور خاص توسط افعال بازنمایی می‌شوند (لوین^۱ و راپاپورت‌هاو^۲، ۲۰۰۵: ۴، ۱۹، ۷۰)، بنابراین در گردآوری داده‌ها، بر افعال حرکتی بر اساس تعریف تالمی از رویداد حرکت (۲۰۰۰: ۲۵) تمرکز شده است. این افعال بر اساس دیدگاه دبیرمقدم (۱۳۹۲: ۱۶۴-۱۹۳) به لحاظ ساختمان شامل افعال ساده و مرکب هستند و به‌عنوان کل‌های معنایی در نظر گرفته و تحلیل می‌شوند. در تحلیل معنای افعال، تنها روی معنای صریح و فیزیکی تمرکز شد و به دیگر معنای پرداخته نشد. سپس، براساس معیارهای تالمی (۲۰۰۰)، به بررسی و تحلیل داده‌ها پرداخته شد.

ذکر این نکته لازم است که در این انتخاب، به سبک زبانی خاصی اکتفا نشده است. در واقع تلاش شد بیکره‌ای که از این طریق تشکیل می‌گردد، از نظر سیاق متنوع باشد. پس از آن، این افعال و اجزای آن‌ها در پاره‌گفتارها و جملات، مورد بررسی و تحلیل کیفی قرار گرفت.

¹.Levin

².Rappaport Hovav

۵. یافته‌های پژوهش

هدف از این پژوهش پاسخ به این سؤال است که چه الگوهای واژگانی شدگی‌ای در زبان مازندرانی یافت می‌شوند و از میان این الگوها، الگوی غالب کدام است؟ تالمی (۲۰۰۰: ب: ۲۷، ۶۰) بر این باور است که به لحاظ رده‌شناختی، سه نوع واژگانی شدگی اصلی (سه الگوی ادغام) برای ریشه‌های فعل (افعال حرکتی) وجود دارند. در بیشتر موارد، یک زبان تنها از یکی از این سه نوع استفاده می‌کند. علاوه بر این سه الگو، الگوهای دیگری نیز وجود دارند که ممکن است در برخی زبان‌ها وجود داشته باشند یا امکان وقوع نداشته باشند. این سه الگوی اصلی عبارتند از: الف) حرکت + مسیر، ب) حرکت + هم‌رویداد (معمولاً شیوه یا سبب حرکت) و ج) حرکت + پیکر. در افعال حرکتی مازندرانی، علاوه بر ادغام حرکت و مسیر و حرکت و شیوه، الگوهای واژگانی شدگی دیگری نیز یافت می‌شوند. افعال حرکتی با در نظر گرفتن الف) تعداد عناصر معنایی که در هر فعل واژگانی می‌شوند، ب) اطلاعات معنایی‌ای که این افعال رمزگذاری می‌کنند و ج) ساده یا غیرساده‌ی واژگانی شده بودن به لحاظ ویژگی‌های ساخت‌وازی و نیز ادغام و واژگانی شدن عناصر معنایی در یک مجموعه واحد، دسته‌بندی می‌شوند. بر اساس تعداد عناصر معنایی، افعال حرکتی در سه دسته زیر قرار می‌گیرند:

۱- حرکت

۲- حرکت + ۱ جزء معنایی

۳- حرکت + ۲ جزء معنایی

برحسب اطلاعات معنایی‌ای که افعال حرکتی رمزگذاری می‌کنند، الگوهای زیر در پیکره پژوهش دیده می‌شوند.

الف) حرکت

ب) حرکت + مسیر

ج) حرکت + شیوه

د) حرکت + مسیر + شیوه

ه) حرکت + مسیر + پیکر

و) حرکت + شیوه + پیکر

الف) حرکت

در پیکره پژوهش از بین افعالی که تنها جزء حرکت را رمزگذاری می‌کنند و اطلاعاتی درباره مسیر، شیوه و دیگر مفاهیم معنایی بیان نمی‌کنند، تنها فعل ساده «= حرکت کردن» این ویژگی را دارد. این

فعل، یک فعل حرکتی عمومی است که هم تغییر وضع (حرکت وضعی) و هم تغییر مکان (حرکت انتقالی) را در بر دارد.

ب) حرکت + مسیر

در این الگوی رده‌شناختی بیان حرکت، فعل همزمان دو عنصر معنایی (هم حرکت و هم مسیر آن) را بازنمایی می‌کند. چنین افعالی را مسیرنما می‌گویند. اگر هم رویداد شیوه یا سبب در همان جمله بیان شود، باید به صورت سازه‌ای مستقل، معمولاً قیدی یا اسم مصدری باشد. در ادامه به فهرست کردن افعالی که دارای این الگو هستند، اکتفا می‌شود. این افعال عبارتند از:

۱. افعال ساده

teykerden = پیمودن؛ jabejsbayyen = انتقال یافتن؛ dorbazoen = گشتن (از جایی به جایی رفتن)؛
čarxhedaen = گرداندن (به گردش درآوردن و تعارف کردن)؛ rahihakerden = روانه کردن
(فرستادن)؛ borden = رفتن؛ bađenien = ریختن؛ tanekhakerden = پخش کردن؛
tanekbayye = پخش شدن؛ palipalibayyen = ۱- غلت دادن (از پهلویی به پهلویی دیگر چرخاندن)؛ ۲- غلتاندن
(کسی یا چیزی را در سطحی چرخاندن و به جلو یا عقب بردن)؛ malegbazoen = غلتیدن، غلت
خوردن؛ darbiyarden = بیرون کشیدن؛ radbayyen = ردن شدن؛ baresien = رسیدن؛
bareseniyen = رساندن؛ biyamoen = آمدن؛ biyarden = آوردن؛ baverden = بردن.

۲. افعال غیرساده و ازگانی شده

Velhakerden = ترک کردن؛ biyamoborhakerden = رفت و آمد (تردد) کردن؛ jabejai = جابه‌جا
کردن؛ darborden = در رفتن (خارج شدن از جای اصلی خود)؛ xalibayen = تخلیه شدن؛
xalihakerden = تخلیه کردن؛ vaftbaye = جدا شدن؛ kočkađi = کوچ کردن؛ sevarbayen = سوار
شدن؛ sevarhakerden = سوار کردن؛ piyadebayyen = پیاده شدن؛ pain biyamoen = فرود آمدن؛
piyadehakerden = ۱- پیاده کردن (از وسیله نقلیه)؛ ۲- پیاده کردن (پایین آوردن)؛ = بیرون آمدن /
رفتن.

ج) حرکت + هم رویداد (شیوه)

فعل در این الگو، همزمان هم حرکت و هم شیوه را بیان می‌کند. چنین افعالی را شیوه‌نما می‌گویند. زبانی از این نوع دارای مجموعه‌ی کاملی از افعال دارای کاربرد مشترک است که حرکتی را بیان می‌کنند که به شیوه‌های گوناگون یا به وسیله‌ی سبب‌های گوناگون اتفاق می‌افتد. همچنین ممکن است مجموعه‌ی ای از افعال وجود داشته باشند که مکان را با شیوه‌ها یا سبب‌های گوناگون بیان کنند اما ظاهراً همیشه

تعدادشان خیلی کمتر است. خانواده‌های زبانی یا زبان‌هایی از این نوع، زبان‌های هندواروپایی (بجز زبان‌های رومیایی پسالاتینی)، فین و اوگریایی، چینی، اوجیبویایی و وارلبری‌اند. انگلیسی بهترین نمونه این زبان‌ها است. در ادامه به بررسی هم‌رویداد شیوه پرداخته می‌شود:

۱. افعال ساده

valeg = شلیدن (لنگیدن)؛ čarxhayten = ۱- چرخیدن (به دور خود چرخ زدن؛ چرخیدن)؛ ۲- گرداندن (از جایی به جایی بردن؛ گردش دادن)؛ ۳- گرداندن (چیزی را به دور خود به حرکت درآوردن)؛ = پیچاندن؛ larzbayte = لرزیدن؛ = پارو زدن؛ = دویدن؛ = دواندن؛ tekonheda = تکاندن؛ larzeδhakerde = لغزیدن.

در افعال زیر (افعال غیرساده متشکل از پیشوند و فعل ساده)، جزء فعلی حرکتی و شیوه را با هم واژگانی می‌کند. مسیر در جزء غیرفعلی؛ یعنی پیشوندهای «- بالا» و «- بیرون» واژگانی شده است. این پیشوندها با خط تیره (-) از جزء فعلی جدا شده‌اند.

bironbazoen = بیرون زدن؛ bala bakeδien = بالا کشیدن؛ balademeda = بالا انداختن.

۲. افعال غیرساده واژگانی شده

le borden = درازکشیدن، rah baverden = راندن (به حرکت درآوردن وسایل نقلیه؛ حرکت کردن و راه رفتن با وسایل نقلیه)؛ raqsheda = رقصاندن؛ semahakerden = رقصیدن؛ kalepa = واژگون کردن (انداختن کسی یا چیزی به گونه‌ای که سر یا بخش فوقانی آن در زیر قرار گیرد)؛ = زیرو رو کردن؛ peδtekbazoen = واژگون شدن (قرار گرفتن به صورت وارونه)؛ rah daketen = حرکت کردن (راه افتادن)؛ lap hakerden = خم کردن؛ lap bayyen = خم شدن؛ kajbayye = کج شدن؛ kajdaketen = کج کردن؛ = لرزانیدن؛ tekonbaxerden = تکان خوردن (مداوم)؛ rah borden = ۱- راه بردن، ۲- راه رفتن (پیاپی روی کردن)؛ jabamonese = جا ماندن؛ ta hakerden = تا کردن؛ heniδten = نشستن؛ rah demedaen = به گردش (حرکت) در آوردن؛ = ول گشتن؛ rasbayyen = ۱- بلندشدن (از حالت نشسته به حالت قائم درآمدن)؛ ۲- بلندشدن (از حالت نشسته یا خوابیده به حالت قائم درآمدن)؛ = پاشدن.

تقریباً همه افعالی که الگوی «حرکت + شیوه» را واژگانی می‌کنند، یا ساده‌اند یا غیرساده واژگانی شده هستند. در افعال غیرساده‌ای که این الگو را بازنمایی می‌کنند، تمام اجزای غیرفعلی با فعل، روی

هم رفته یک معنی را می‌سازند؛ یعنی امکان تفکیک بین اجزای فعلی و غیرفعلی وجود ندارد و بنا بر این شیوه به ندرت در تابع بازنمایی می‌شود.

در رابطه با پیشوند «=بالا» و دیگر پیشوندها و پسوندهای مسیرنما در افعال شیوه‌نما، باید گفت که این گونه افعال غیرساده و ازگانی شده‌اند؛ زیرا معنی کل فعل شیوه‌نما از تک تک اجزای فعل به دست نمی‌آید. به عنوان نمونه، اگر معنی فعل شیوه‌نمای «=رقصیدن» بر اساس تک‌تک اجزای آن یعنی پیشوند «=بالا» و جزء فعلی «=baperredsn = پریدن» که فعل مسیرنما است، به دست می‌آید، باید به معنی «بالا پریدن» بود نه «رقصیدن». به علاوه، در مواردی نیز جزء فعلی به تتهایی یعنی بدون این پیشوند، هیچ معنایی ندارد، مانند فعل «=malegbazoen = واژگون شدن». این نشان می‌دهد که تقریباً افعال شیوه‌نمای پیکره پژوهش غیر از دو مورد که دارای پسوند هستند (همان گونه که در بالا اشاره شد)، به لحاظ ساخت واژی غیر ساده‌اند اما به لحاظ واژگانی کردن عناصر معنایی، واژگانی شده‌اند نه تابع‌دار. این نیز به نوبه خود، بیانگر این نکته است که زبان مازندرانی گرایش دارد شیوه را در فعل واژگانی کند نه در تابع.

د) حرکت + مسیر + شیوه

فعل در این الگو، همزمان سه عنصر معنایی حرکت، مسیر و شیوه را واژگانی می‌کند. این گونه فعل‌ها هم مسیرنما و هم شیوه‌نما هستند. از این رو، چنین افعالی را باید مسیر / شیوه‌نما خواند. بنابراین در پیکره افعال حرکتی مازندرانی علاوه بر افعال مسیرنما و شیوه‌نما، دسته سوم نیز قرار می‌گیرند. این دسته از افعال حرکتی ویژگی زبان‌های دوقطبی را تداعی می‌کنند. افعالی که این عناصر معنایی را بازنمایی می‌کنند عبارتند از:

۱. افعال ساده

Kaftelhakerden = پرتاب کردن؛ dapite = گشتن (در مسیری منحنی یا مدور حرکت کردن؛ دور زدن)؛ daketehakerdene = افتادن (از حالت ایستاده (قائم) به حالت افتاده (افقی) درآمدن (انسان و حیوان) و بر روی زمین افتادن و قرار گرفتن؛ از دست‌دادن تعادل و افتادن بر روی زمین (معمولاً به دلیل برخورد با مانع)؛ bakeðie = کشیدن؛ پراندن؛ = پریدن؛ = تلوتلو خوردن.

۲. افعال غیرساده و ازگانی شده

Rahihakerden = راندن (به رفتن واداشتن)؛ darborden = دررفتن (فرارکردن)؛ belend = بلندکردن؛ kaftel = پرت کردن؛ = پرت شدن؛ = بالا آمدن؛ = اوج گرفتن؛ = جلو افتادن (سبقت گرفتن)؛ = بالا رفتن؛ = شناکردن؛ = چکاندن؛ = چکیدن؛ = دنبال (تعقیب) کردن.

ه) حرکت + مسیر + پیکر

در پیکره، فعلی یافت نشد که بیانگر سومین الگوی اصلی واژگانی‌شدگی تالمی یعنی (حرکت + پیکر) باشد. در این الگوی رده‌شناختی اصلی برای بیان حرکت؛ فعل، حرکت و پیکر را با هم بیان می‌کند. زبان‌هایی که دارای این الگو هستند دارای مجموعه کاملی از افعال روساختی‌اند که انواع متفاوت اشیاء یا مواد را به عنوان در حال حرکت یا مکان‌یابی شده بیان می‌کنند. هر چند تالمی (۲۰۰۰:ب:۵۷) الگوی «حرکت + پیکر» را سومین الگوی رده‌شناختی اصلی برای بیان حرکت می‌داند، در عین حال معتقد است که دارای کمترین امکان وقوع است. اینکه در پیکره این پژوهش فعلی یافت نشد که این الگو را نشان دهد، می‌تواند تأییدی بر ادعای وی باشد.

انگلیسی دارای چندین صورت است که با این الگو منطبق‌اند. بنابراین فعل غیرکنشگر «(to rain)» به باران در حال حرکت اشاره دارد و فعل کنشگر «(to spit)» به این نکته اشاره دارد که سبب می‌شود تف حرکت کند همان گونه که در مثال‌های زیر دیده می‌شود (همان: ۵۷):

It rained in through the bedroom window. (nonagentive)

I spit into the cuspidor. (agentive)

با این حال، افعالی وجود دارند که در آن‌ها پیکر همراه با دیگر عناصر معنایی از جمله مسیر و شیوه واژگانی می‌شود. یکی از این موارد، (حرکت + مسیر + پیکر) است، مانند:

۱. افعال ساده

vareδbazoen = باریدن

varf/ tevis

۲. افعال غیرساده واژگانی شده

tofbazien (felikbazoen) = تف کردن.

در فعل (= باریدن)، با توجه به تعریف آن و جمله‌ای که در آن به کار رفته است، پیکر می‌تواند باران، برف یا تگرگ باشد.

در فعل غیرساده واژگانی شده «(felik = تف کردن)»، چون جزء فعلی «(bazoen = زدن)» آمده است، باید آن را غیرساده واژگانی شده دانست زیرا عناصر معنایی حرکت، مسیر و پیکر از طریق دو جزء فعل با هم بازنمایی می‌شوند.

و) حرکت + شیوه + پیکر

تنها یک فعل، این سه عنصر را بازنمایی می‌کند؛ یعنی فعل غیرساده‌واژگانی شده «pa bazoen = پا زدن».

آن‌گونه که تحلیل‌ها نشان می‌دهد، در مازندرانی شش الگوی واژگانی‌شدگی وجود دارد. الگوهای واژگانی‌شدگی‌ای که حرکت و یک جزء معنایی را رمزگذاری می‌کنند، دو الگو هستند و آن جزء معنایی یا مسیر است یا شیوه. این دو الگو یعنی (حرکت + شیوه) و (حرکت + مسیر) به ترتیب پربسامدترین الگوها در میان همه الگوها هستند. الگوهایی که حرکت و دو جزء معنایی را رمزگذاری می‌کنند، سه الگو هستند. آن اجزای معنایی مسیر و شیوه، مسیر و پیکر و شیوه و پیکر هستند. الگوهای واژگانی‌شدگی (حرکت + مسیر + شیوه)، (حرکت + مسیر + پیکر) و (حرکت + شیوه + پیکر) به ترتیب پربسامدترین و کم‌بسامدترین الگوها در میان الگوهای هستند که حرکت و دو جزء معنایی را رمزگذاری می‌کنند. تنها یک الگوی واژگانی‌شدگی وجود دارد که فقط یک جزء معنایی را بازنمایی کند و آن جزء معنایی هم، حرکت است. این الگو یعنی الگوی (حرکت) همراه با الگوی (حرکت + شیوه + پیکر) دارای کمترین بسامد وقوع هستند. به این ترتیب، الگوهای واژگانی‌شدگی در زبان مازندرانی از پربسامدترین به کم‌بسامدترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱- حرکت + شیوه

۲- حرکت + مسیر

۳- حرکت + مسیر + شیوه

۴- حرکت + مسیر + پیکر

۵- (حرکت) و (حرکت + شیوه + پیکر).

در پیکره، الگویی پیدا نشد که زمینه یکی از عناصر معنایی‌ای باشد که آن را واژگانی‌شدگی می‌تواند تأییدی بر ادعای تالمی (همان: ۶۰، ۶۱) مبنی بر اینکه الگوی (حرکت + زمینه) نظام اصلی هیچ زبانی را برای بیان حرکت تشکیل نمی‌دهد باشد. چنین ادغامی حتی ممکن است نظامی فرعی را هم تشکیل ندهد. دلیل این کار ممکن است با مفهوم سلسله‌مراتبی تبیین شود که به نظر می‌رسد انواع گوناگون ادغام را بتوان برحسب میزان وقوع آن‌ها در زبان‌های دنیا به ترتیب زیر دسته‌بندی کرد: ادغام مسیر (دارای بیشترین امکان وقوع)، هم‌رویداد و پیکر (دارای کمترین امکان وقوع). ادغام زمینه نیز یک احتمال است اما آن قدر کم که تاکنون در هیچ زبانی مشاهده نشده است. بر این اساس، برخی از الگوهای واژگانی‌شدگی با بسامد بیشتری نسبت به برخی دیگر امکان وقوع می‌یابند. می‌توان ادعا کرد که الگوهای دارای بسامد بیشتر، اساسی‌تر از الگوهای دارای بسامد کمتر

هستند و افعال زبان گرایش دارند بیشتر این الگوها را واژگانی کنند. ممکن است دلیل این امر در دشواری پردازش افعالی باشد که بیش از دو عنصر معنایی را واژگانی می‌کنند. از سویی دیگر نیز، افعالی که تنها یک عنصر معنایی را واژگانی می‌کنند، در زبان ترجیح داده نمی‌شوند زیرا طبق اصلی که همواره در زبان برقرار است، صورت‌های روساختی زبان تمایل دارند در جهت آسان‌سازی و صرفه جویی و در راستای اصل اقتصاد زبانی با کمترین صورت‌ها بیشترین اطلاعات را ارائه دهند.

۶. نتیجه‌گیری

هدف این پژوهش بررسی شناختی الگوها و نیز الگوی غالب برای توزیع اطلاعات مربوط به شیوه، مسیر و حرکت در زبان مازندرانی از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی بود. داده‌های زبانی از طریق مصاحبه و گفتگو با پانزده گویشور مازندرانی جمع‌آوری گردید و پس از مکتوب‌شدن، افعال موجود در جملات، بر اساس نظریه تالمی (۲۰۰۰) تجزیه و تحلیل شد. شایان ذکر است که پیکره پژوهش شامل همه افعال حرکتی در مازندران نمی‌شود اما آنچه مسلم است، این است که در صورت افزودن هر فعل دیگری، نتایج حاصل از پژوهش را می‌توان در زمینه چگونگی بازنمایی رویداد حرکت در زبان مازندرانی به طور کلی و افعال دیگر به طور خاص، ثابت و قابل تعمیم دانست.

نتیجه دیگر این که در زبان مازندرانی شش الگوی واژگانی‌شدگی وجود دارد. این الگوهای واژگانی‌شدگی از پربسامدترین به کم بسامدترین آن‌ها عبارتند از: ۱- حرکت + شیوه؛ ۲- حرکت + مسیر؛ ۳- حرکت + مسیر + شیوه؛ ۴- حرکت + مسیر + پیکر؛ ۵- حرکت و حرکت + شیوه + پیکر.

به‌طور کلی، نتایج پژوهش نشان می‌دهد که نمی‌توان الگوی غالبی برای توزیع اطلاعات مربوط به شیوه و مسیر در زبان مازندرانی تعیین کرد، زیرا افعال حرکتی مازندرانی تقریباً به یک میزان این اطلاعات را واژگانی می‌کنند. به علاوه، الگوی «حرکت + مسیر + شیوه» نیز سومین الگوی واژگانی‌شدگی پربسامد است. این امر نشان می‌دهد که افعال حرکتی مازندرانی الزاماً تنها مسیر یا شیوه را با جزء حرکت، واژگانی نمی‌کنند، بلکه در مواردی هر دو را با هم واژگانی می‌کنند. لازم به ذکر است که نتیجه این پژوهش، همسو با پژوهش سجادی و همکاران (۱۳۹۷) است، شاید به این دلیل که هر دو زبان، به دسته زبان‌های ایرانی تعلق دارد. پیشنهاد می‌شود پژوهش‌هایی از این دست، در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی صورت گیرد تا بتوان بر اساس نتایج به‌دست‌آمده، به الگوهای کلی بازنمایی رویداد حرکت در زبان‌های ایرانی دست یافت.

منابع

- ۱- احمدی، میریلا و داد، معصومه. (۱۳۸۸). «فعل حرکتی *udmu-xodumb* در مفهوم مجازی و طریقه بیان آن در زبان فارسی»، پژوهش زبان‌های خارجی، ۱۶(۲)، ۲۱-۵.
- ۲- ازکیا، ندا. (۱۳۹۰). «حرکت در زبان فارسی: دیدگاهی شناختی و رده‌شناختی»، رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.
- ۳- ازکیا، ندا و ساسانی، فرهاد. (۱۳۹۱). «واژگانی‌شدگی در فعل‌های حرکتی فارسی: الگویی تازه»، مجله زبان و زبان‌شناسی، ۸(۱)، ۱۰۲-۸۲.
- ۴- باباسالاری، زهرا و همکاران. (۱۳۹۴). «بررسی شناختی طرح‌واره‌های تصویری در کتاب‌های فارسی دوره ابتدایی». مجله زبان و زبان‌شناسی، ۱۱(۱)، ۸۷-۶۹.
- ۵- پشتوان، حمیده. (۱۳۹۲). «بازنمود رویدادهای حرکتی در گفتار روایی کودکان فارسی زبان»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، تهران: دانشگاه الزهرا.
- ۶- حامدی شیروان، زهرا و شریفی، شهلا. (۱۳۹۳). «بررسی رده‌شناختی مقوله قمر در ساخت رویدادی افعال حرکتی در زبان فارسی»، فصلنامه جستارهای زبانی، ۵(۲)، ۸۹-۷۱.
- ۷- دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۰). زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی، ویراست دوم، تهران: سمت.
- ۸- سجادی، سید مهدی و همکاران. (۱۳۹۷). «رویکردی شناختی به بازنمایی رویداد حرکت در زبان هورامی». فصلنامه مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران، ۶(۲)، ۵۸-۴۳.
- ۹- مسگرخویی، مریم. (۱۳۹۱). «بازنمود رویداد حرکت در فارسی: رویکردی شناختی»، مجموعه مقالات هشتمین همایش زبان‌شناسی ایران، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، صص ۷۳۷-۷۴۷.
- ۱۰- واعظی، هنگامه، نوعی هشتجین، معراج و رضی نژاد، سید محمد. (۱۳۹۵). «بازنمود مفاهیم معنایی در افعال حرکتی زبان ترکی آذری بر اساس نظریه تالمی»، دوفصلنامه زبان‌شناسی گویش‌های ایرانی دانشگاه شیراز، ۱(۲)، ۱۲۱-۱۰۲.
- ۱۱- همتی، طاهره و افراشی، آرزیتا. (۱۳۹۵). «بازنمایی حرکت در ترجمه: رویکردی شناختی»، پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، سال ششم، ۶(۱)، ۹۵-۷۷.
- 12-Babai, Hajar.(2011).«Lexicalization of Motion Event in persion», Theory and practice in language studies, 1(2), pp. 157-162.
- 13-Feiz, Parastou.(2011). «Traveling through space in persian and English: a comparative analysis of motion events in elicited narratives», Language Sciences, 3e(3), pp. 401-416.

- 14-Frawley, William.(1992). *Linguistic Semantics*, Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum.
- 15-Goldberg, Adele E.(1998b). «patterns of Experience in parterns of Language», In Michael Tomasello(ed.), *the New Psychology of Language*, Lawrence Erlbaum Publications, pp. 203-219.
- 16-Heine, Bernd.(1997). *Cognitive Foundations of Grammar*, Oxford: Oxford University Press.
- 17-Karimipour, Amir &ValiRezai.(2016). «Typological Analysis of Ilami Kurdish verbs of Motion: With Focus on the Concept of path», *DE GRUYTER MOUTON*, 69(3), pp. 411-435.
- 18- Levin, Beth &MalkaRappaportHovav.(2005). *Argument Realization*, Cambridge: Cambridge University Press.
- 19-Löbner, Sebastian.(2002). *Understanding Semantics*, London: Arnold.
- 20-Slobon, Dan Isaac.(2004). «The Many Ways to Search for a Frog: Linguistic Typology and the Expressiob of Motion Events», In S. Stromqvist& L. Verhoeven(Eds.), *Relating Events in Narrative: Typological and Contextual Perspectives in Translation*, Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum Associates, pp. 210-257.
- 21- Talmy, Leonard .(2000). *Toward a Cognitive semantics(Volune II)*, Cambridge , MA: MIT Press.
- 22- Zlatev, Jordan &PeerapatYangklang.(2004). «A Third Way to Travel: The Place of Thai and Serial Verb Language in Motion Event Typology», In S. Strömqvist& L. Verhoeven(Eds.), *Relating Events in Narrative: Typological and Contextual perspectives in Translation*, Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum Associates, pp. 159-190.

Investigation and Analysis of Information of "manner", "path" and "motion" in Mazandarani Language Based on Cognitive Linguistics

Zahra Gholzadeh Geravi

Zahra Babasalari^{2*}

Saeed Yazdani³

Mohammad Hossein Sharafzadeh⁴

Abstract

The purpose of this research is cognitive study of patterns and the dominant one for distributing information about the manner, path, and motion in Mazandarani language. Through interviews and conversations with 15 native speakers over 50 years old. The data were collected and recorded. In order to conduct interviews, efforts were made to focus on situations and contexts in which the possibility of a motion event occurring was high. The recorded speech data were then represented in writing. In analyzing the meaning of verbs, the focus was only on the explicit and physical meaning, and the metaphorical and implicit meanings were avoided. Then, based on Talamy criteria (2000b), data were analyzed. The results show that there are six patterns of lexicography in Mazandarani language. The other one is mentioned as it is not possible to determine the dominant pattern for the distribution of information about manner and path in the Mazandarani language since, in this language, motor verbs render this information into words to the same extent.

Keywords: cognitive linguistics, Mazandarani language, manner, path, motion.

1. PhD Student, Department of Linguistics, Bushehr Branch, Islamic Azad University, Bushehr, Iran. E-mail :zahragolzadehgeravi2020@gmail.com

2. Assistant Professor in Department of Linguistics and Foreign Languages, Payame Noor University, Tehran, Iran. (*corresponding author*)*
E-mail: babasalari.z@gmail.com

3. Assistant Professor, Department of English Language and Linguistics, Bushehr Branch, Islamic Azad University, Bushehr, Iran. Email: saya134074@yahoo.com

4. Assistant Professor, Department of Linguistics, Bushehr Branch, Islamic Azad University, Bushehr, Iran. Email: h.sharfzadeh@gmail.com

Considering the common proverbs in the Saadi's district of Shiraz and their equivalents

Farzaneh Fahandej Saadi¹

Maryam Zibaeenejad² *

Maryam Kohansal³

Abstract

These proverbs were gathered through library-field method with descriptive approach. Since, in this method, in addition to identifying and classifying the proverbs, their etymology and how they formed are studied, likewise, to be sure of "speaker's purpose" when saying the proverbs especially about their "second meaning" public opinion poll was done. The goal of this study is to introduce the proverbs of people in this historical place; moreover, the root, equivalent and the meaning of some proverbs are to be considered and the final goal is to register and to keep them. Similarly, the results of the study show that most of the proverbs of the people of this district are "satirical" and some of them are "irony" and people made most of the proverbs based on the daily life, experiences, events especially which happened to the elders and often use by them as an advice. Moreover, they changed some of these proverbs according to their thought, in a way that firstly, it seems to be no equivalents for them but after researching, it specified some of these proverbs are the same as those have also been existed in the statements of the notable in the Persian literature. Furthermore, some other proverbs, exclusively belong to the Saadi's district of Shiraz and we can't find any equivalent for them in the books or speeches of the other regions.

Keywords: oral literature, proverbs, popular culture. Saadi's district.

¹.PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Shiraz Branch, Islamic Azad University, Shiraz, Iran. Email: ffahandej@yahoo.com

².Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Shiraz Branch, Islamic Azad University, Shiraz, Iran. (*Corresponding author*) *
E-mail: zibaeenejad.m@gmail.com.

³. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Shiraz Branch, Islamic Azad University, Shiraz, Iran.
E-mail: mkohansaal@gmail.com.

A study of mystical themes in the story of Asli and Karam based on the narratives of Iran and Turkey

Sakineh Rasmi ¹

Atekeh Rasmi ^{2*}

Abstract

Myth is a mysterious expression in connection with human arises in all eras of human history, assertions, changes, evolves, and it can be seen in a various forms. Myths -including temporal and transcendental themes- have various types as: myths of birth, heroism, creation, love and marriage, death, greed, goodness, as well as the nature ones. Myth of the hero is one of the most important myths that have appeared among different nations at different times. The stories of heroes, breaching their pride and ego and reach true love, are common content of world letter that created for quotation or telepathy. The story of «Asli and Karam» of Aşiglar Literature is the story of spiritual process evolution, in which the hero saw his beloved in dream and journey for reaching her but at the end of story with passing from virtual beloved achieved true love. This article based on American School of camprative, study the Motivation of mysticism in different narratives of «Asli and Karam» in Iran and Turkey. The Common themes of wine, Christian girl, old wise, journey, difficulty of love's pass, reaching to true beloved are common contents of different narratives of this story.

Keywords: Asli and Karam, Myth, love, Mysticism, Iran, Turkey.

¹ . Associate Professor of Persian language and Literature, the University of Tabriz.
E-mail : rasmi1378@yahoo.com.

² . Associate Professor of Persian language and Literature Azarbayjan Shahid Madani University . (*corresponding author*)*
E-mailrasmi1390@yahoo.com

Investigating the weakening process in Sirjani dialect; Self-unit phonology

Sayed Farid Khalifehloo *

Tahereh Ezzatabadipour ²

Abstract

In autosegmental phonology, Goldsmith (1976) expanded the phonological representation from linear to non-linear in frequent languages. Due to nonlinearity and the existence of layered structure in this approach, the present study with descriptive-analytical way define and analyze some of the phonological processes including spirantization, assimilation, deletion and compensatory lengthening based on the principles of autosegmental phonology, i.e. spreading and delinking (McCarthy, 1988) in Sirjani dialect. To get the end, 40 speakers with different genders, ages, educations, jobs and from multiple areas of Sirjan city were selected randomly and data were collected by using free speech recording, interviewing and available library resources about Sirjani variety; then, the collected data were transcribed by using the "IPA" and the existing phonological processes were extracted and classified based on the Kul division (2007). Consequently, the analysis of the used rules in linguistic corpus was done following principles of autosegmental phonology. The results of the research showed unlike the fortition process, there are many instances of lenition process in Sirjani variation and the spreading process is realized in the form of spirantization of stop consonants and assimilation of place of articulation and voicing and the delinking process is manifested only in the form of consonant deletion.

Keywords: autosegmental phonology, lenition, spreading, delinking, Sirjani variety.

¹. Assistant Professor of linguistics, English Language and Literature Department, Faculty of Literature and Humanities, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran. *(Corresponding Author).

E-mail: khalifehloo@yahoo.com

². Ph.D Student in General Linguistics, English Language and Literature Department, Faculty of Literature and Humanities, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran.

E-mail:ezatabadit@gmail.com

Principles of sustainability literature on two different fronts against dictatorship Relying on the poems of Abdullah Pashiv and Qaisar Aminpour

Yadollah Pashabadi ¹

Abstract

Sustainability literature in Iraq and Iran have some similarities and harmonies. In Iraq, the Ba'athist regime launched an unequal war and takeover against the Kurds, resulting in countless destructions. A house-burning war against Iran also burst into flames, which led to many problems. In the meantime, poets in the field of sustainability played a significant role in representing and defending the national unity, homeland and human heritages. In Kurdistan of Iraq, Abdullah Pashiv and in Iran, Qaisar Aminpour, played significant roles in these issues, and both fought on two different fronts against a dictatorship and the regime with the poetry weapon. This article has examined the characteristics of sustainability in the poetry of these two poets in an analytical-descriptive way. Defending the homeland, human dignity, hope for the future, describing battle scenes and problems and sufferings caused by war, praising martyrs and troupers and warriors are among the themes have presented in the poetry of these two poets.

Keywords: Sustainability literature, foundation, Abdullah Pashiv, Qaisar Aminpour, dictatorship.

¹. Assistant Professor of Kurdish Language and Literature & faculty member of Kurdistan Studies Institute, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran.
Email : y.pashabadi@uok.ac.ir

Letters and some of their characteristics and usages in Targhy Accent of Rajy Dialect

Mozhgan Asghary Targhy ¹

Abstract

In this research, letters have been considered as a remarkable subject in Targhy Accent of Rajy Dialect, concentrating on Targhy special cases, and thus, numerous sentences have been selected in a completely random manner from the speeches of Targhrood (Natanz- Isfahan) speakers, and their letters have been analyzed. firstly, some prefaces have been stated and secondly, the researcher has presented the background of Rajy and Targhy. Then, the main subject has been discussed and some Targhy special prepositions have been introduced and explained. Afterwards, situation of letters, structure and omission have been considered in Targhy sentences and finally, it led to the conclusion of presented information. The research achievements are: using some simple and compound prepositions considerable because of their situation, structure, application, and specialities in Targhy sentences, and their entrance in Targhy speakers' speech; categorizing prepositions used in Targhy sentences, based on their situation in sentences (according to complement) to frontal and latter, anterior and posterior, and mutual (separable by complement); remarkable similarity of Targhy and Farsi conjunctions, based on their type and application, and the vagueness of their situation in some sentences; categorizing letters used in Targhy sentences structurally to simple and compound (separable/ inseparable); noticeable frequency and variety of letters omission in Targhy sentences versus Farsi ones, and transferring this process to Farsi of Targhy speakers' speech; omission of the object sign 'rä' in all of Targhy sentences; high-frequency omission of all or some parts of prepositions; remarkable similarity of conjunctions omission pattern between Targhy and Farsi sentences.

Keywords: Dialect, Dialectology, Letters, Rajy, Targhy.

¹ . Ph.D Graduated of Persian language and literature from Shahid Beheshti university. The instructor of scientific practical university.
Email: mozhghanasgharytarghy@gmail.com

↪ *Abstract of Persian Articles in English*

Abstract of Persian Articles in English

Content:

Letters and some of their characteristics and usages in Targhy Accent of Rajy Dialect (1- 23) Mozhgan Asghary Targhy	1
Principles of sustainability literature on two different fronts against dictatorship Relying on the poems of Abdullah Pashiv and Qaisar Aminpour (25- 48) Yadollah Pashabadi	2
Investigating the weakening process in Sirjani dialect; Self-unit phonologylinguistics (49-74) Sayed Farid Khalifehloo, Tahereh Ezzatabadipour	3
A study of mystical themes in the story of Asli and Karam based on the narratives of Iran and Turkey (75-94) Sakineh Rasmi, Atekeh Rasmi	4
Considering the common proverbs in the Saadi's district of Shiraz and their equivalents (95-120) Farzaneh Fahandej Saadi, Maryam Zibaenejad, Maryam Kohansal	5
Investigation and Analysis of Information of "manner", "path" and "motion" in Mazandarani Language Based on Cognitive Linguistics (121-142) Zahra Gholzadeh Geravi, Zahra Babasalari, Saeed Yazdani, Mohammad Hossein Sharafzadeh	6

Quarterly

Journal Of Iranian Regional Languages & Literature

License Holder:	Iau, Yasuj Branch
Executive Director:	Seyyed Ata-Alah Eftekhari
Editor-in- Chief:	Jalil Nazari
Internal Manager:	Mohammad Reza Masoumi

Editorial Board:	
Eftekhari. S.A.	Assistant Prof. of Arabic Language & Literature, Iau, yasouj Branch
Barati. M.	Prof. of Persian Language & Literature, Esfahan University.
Heidary .A	Prof. of Persian Language & literature, Lorestan University.
Khosravi. M.H.	Associate Prof. of Persian Language & literature, Iau, Shahrekord Branch.
Sayyadkooh.A.	Prof. of Persian Language & literature, Shiraz University.
Toghyani.E.	Prof. of Persian Language & literature, Esfahan University.
Famouri. M	Assistant Prof. of Persian Language & Literature, Iau, yasouj Branch
Karami. M.H.	Prof. of Persian Language & Literature, Shiraz University.
Kalbasi. I.	Prof. of Linguistics, Institute for humanities and cultural studies.
Mazdapour. K.	Prof. of Old Iranian Languages, Institute for humanities and cultural studies.
Nazari. J.	Associate Prof. of Persian Language & literature, Iau, Yasouj Branch.
Namiranian.K.	Assistant Prof. of Linguistics, Shiraz University.
Yalameha.A.R.	Prof. of Persian Language & literature, Iau, Dahaghan Branch.

Tel. & Fax.: +98 – 9108415618- 7433310494

P. O. Box: 75914-93686

Website: adabemahali.yasuj.iau.ir

*Journal of
Iranian
Regional
Languages and
Literature*